

قانون احوال شخصیه اهل تشیع ریاست جمهوری اسلامی افغانستان

شماره: (۶۷۷۱)

مورخ: ۱۳۸۸/۴/۲۹

محترم قانونپوه سرور دانش وزیر عدلیه!

قانون احوال شخصیه که به اساس مصوبه شماره (۱۱۴) مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱۹ ولسی جرگه و مصوبه شماره (۱۰۲) مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۴ مشرانو جرگه تصویب و ذریعه فرمان شماره (۱۷۳) مورخ ۱۳۸۷/۱۲/۲۹ از جانب ما منظور گردیده بود و متعاقب آن به اساس حکم شماره (۴۰۵) مورخ ۱۳۸۸/۱/۱۸ مقام ریاست جمهوری اسلامی افغانستان برخی از مواد آن به اساس مصوبه شماره (۱۶) مورخ ۱۳۸۸/۴/۱۵ شورای وزیران تعدیل، حذف و ایزاد و ذریعه فرمان (۹۰) مورخ ۱۳۸۸/۴/۲۹ از جانب ما منظور گردیده به شما ارسال است با رعایت مصوبه متذکره تعدیل، حذف، و ایزاد را در قانون مذکور درج و متن اصلاح شده آن را همراه با فرمان توشیح در جریده رسمی نشر نمایید.

حامد کرزی - رئیس جمهوری اسلامی افغانستان

فرمان رئیس جمهوری اسلامی افغانستان در مورد توشیح قانون احوال شخصیه اهل تشیع

شماره: (۱۷۳)

تاریخ: ۱۳۸۷/۱۲/۲۹

ماده اول: به تاسی از حکم فقره (۱۶) ماده شصت و چهارم قانون اساسی افغانستان قانون احوال شخصیه اهل تشیع را که بعد از توافق کمیسیون علمای اهل تسنن و تشیع طی مصوبه شماره (۱۱۴) مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱۹ مجلس ولسی جرگه و مصوبه شماره (۱۰۲) مورخ ۱۳۸۷/۱۲/۴ مجلس مشرانو جرگه در دو صد و چهل و نه ماده به تصویب رسیده، توشیح می‌دارم.

ماده دوم: این فرمان از تاریخ توشیح نافذ و همراه با مصوبه و قانون در جریده رسمی نشر گردد.

حامد کرزی - رئیس جمهوری اسلامی افغانستان

ولسی جرگه مصوبه قانون احوال شخصیه اهل تشیع

شماره مسلسل: (۱۱۴)

تاریخ: ۱۳۸۷/۱۱/۱۹

ولسی جرگه در جلسه عمومی روز شنبه مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱۹ خویش طرح قانون احوال شخصیه اهل تشیع را چنین تأیید نمود:

"ستره محکمه به اساس ماده یکصد و سی و یکم قانون اساسی زمینه تطبیق قانون احوال شخصیه اهل تشیع را که بعد از توافق کمیسیون علمای اهل تسنن و اهل تشیع بر حذف برخی از مواد آن، حاوی (دوصد و چهل و نه) ماده می باشد، مساعد سازد. این امر مستلزم تأسیس محاکم علیحده و تعیین قضات جداگانه نمی باشد". اینک بعد از تأیید مجلسین شورای ملی غرض اجراءات بعدی به شما تقدیم است.

با احترام

محمد یونس قانونی

رئیس ولسی جرگه شورای ملی جمهوری اسلامی افغانستان مشرانو جرگه دار الانشاء مصوبه مشرانو جرگه در مورد قانون احوال شخصیه اهل تشیع
شماره: (۱۰۲)

تاریخ: ۱۳۸۷/۱۲/۴

متن نامه شماره ۵۷۴/۸۲۸ ولسی جرگه در مورد قانون احوال شخصیه اهل تشیع که حاوی شرح ذیل بود:
(ستره محکمه به اساس ماده یکصد و سی و یکم قانون اساسی زمینه تطبیق قانون احوال شخصیه اهل تشیع را که بعد از توافق کمیسیون علمای اهل تسنن و اهل تشیع بر حذف برخی از مواد آن، حاوی دوصد و چهل و نه ماده می باشد، مساعد سازد. این امر مستلزم محاکم علیحده و تعیین قضات جداگانه نمی باشد).
در جلسه عمومی مورخ ۱۳۸۷/۱۲/۴ مشرانو جرگه مطرح و به اکثریت آراء مورد تأیید قرار گرفت.

سیدحامد گیلانی

نایب اول مشرانو جرگه حکم رئیس جمهوری اسلامی افغانستان در مورد بازنگری قانون احوال شخصیه اهل تشیع
شماره: (۴۰۵)

تاریخ: ۱۳۸۸/۱/۱۸

به ملاحظه نظریات و پیشنهادات ارایه شده از جانب شخصیتها، نهادهای مدنی، حقوقی و جامعه زنان درباره قانون احوال شخصیه اهل تشیع و با رعایت حکم مواد سوم، شصت و چهارم و یکصد و سی و یکم قانون اساسی افغانستان به وزارت عدلیه وظیفه سپرده می شود تا قانون متذکره را جهت تأمین مصالح ملی و رعایت

ارزش‌های حقوق بشر در مطابقت با احکام شریعت‌گرای محمدی (ص) و قانون اساسی افغانستان تحت نظر شخص وزیر عدلیه مورد بازنگری و تدقیق مجدد قرار داده طرح تعدیل شده آن را به مقام ریاست جمهوری ارایه نمایند.

حامد کرزی - رئیس جمهوری اسلامی افغانستان

فرمان رئیس جمهوری اسلامی افغانستان در مورد توشیح، تعدیلات، حذف و ایزاد در قانون احوال شخصیه اهل

تشیع

شماره: (۹۰)

تاریخ: ۱۳۸۸/۴/۲۹

ماده اول: به تاسی از حکم مندرج ماده هفتاد و نهم قانون اساسی افغانستان تعدیلات، حذف و ایزاد در قانون احوال شخصیه اهل تشیع را که به اساس مصوبه (۱۶) مورخ ۱۳۸۸/۴/۱۵ شورای وزیران تائید گردیده است، توشیح می‌دارم.

ماده دوم: وزیر عدلیه و وزیر دولت در امور پارلمانی موظف‌اند، این فرمان را در خلال (۳۰) روز از تاریخ انعقاد نخستین جلسه شورای ملی به آن شورا تقدیم نمایند.

ماده سوم: این فرمان از تاریخ توشیح نافذ و همراه با قانون در جریده رسمی نشر گردد.

حامد کرزی - رئیس جمهوری اسلامی افغانستان

بخش اول

اهلیت و شخصیت

فصل اول: احکام عمومی

مبنی

ماده ۱: این قانون به تاسی از حکم ماده یکصد و سی و یکم و رعایت حکم ماده پنجاه و چهارم قانون اساسی افغانستان به منظور تنظیم امور مربوط به احوال شخصیه اهل تشیع وضع گردیده است.

حالات تطبیق این قانون

ماده ۲:

(۱) ستره محکمه جمهوری اسلامی افغانستان با تعیین قضات شیعه واجد شرایط، زمینه تطبیق این قانون را در

محاکم فراهم می‌سازد .

(۲) در مواردی که حکمی در این قانون وجود داشته باشد، محکمه مطابق آن اصدار حکم نموده و اجتهاد جواز دارد.

(۳) در مواردی که حکمی در این قانون وجود نداشته باشد، محکمه مطابق فقه جعفری و به اساس فتوای مرجع تقلید وقت اهل تشیع اصدار حکم می‌نماید. هرگاه در مورد انتخاب مرجع تقلید میان مدعی و مدعی علیه اختلاف موجود باشد، در حقوق العبد به نظر مجتهد مدعی و در حقوق الله به نظر مجتهد مدعی علیه اصدار حکم صورت می‌گیرد.

(۴) در حالاتی که مدعی پیرو یک مذهب و مدعی علیه پیرو مذهب دیگر بوده و احکام هر دو مذهب تعارض داشته باشد، محکمه در موارد حق الله مطابق به احکام مذهب مدعی علیه و در موارد حق العبد مطابق به احکام مذهب مدعی، اصدار حکم می‌نماید.

فصل دوم: اهلیت تعریف و اقسام اهلیت

ماده ۳: (۱) اهلیت: صلاحیت ذاتی انسان جهت دارا شدن حق و تکلیف و اجرای آن می‌باشد که با تولد آغاز و با مرگ حقیقی یا حکمی او از نظر تکلیف خاتمه یافته و بر دو نوع است:

(۱) اهلیت تملک: صلاحیت شخص جهت دارا شدن حقوق و مالکیت است که شامل مرده، مجنون، سفیه و حمل نیز می‌شود.

(۲) اهلیت تصرف: صلاحیت شخص جهت اجرای حق می‌باشد.

(۳) شخص: شخص حقیقی یا حکمی است که قانون آن را طرف حق و تکلیف قرار می‌دهد.

سلب اهلیت تملک ماده ۴:

(۱) اهلیت تملک، سلب شده نمی‌تواند، ولی محکمه طبق احکام این قانون صلاحیت دارد، شخص را از استیفاء حق یا حقوق معین به طور موقت منع نماید.

(۲) هیچ شخص نمی‌تواند از اهلیت خود تنازل کند یا اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی یا حقی را که به اساس قانون حایز آن گردیده است، از خود سلب نماید.

(۳) شخص می‌تواند به طور کلی در مورد معین (مانند سلب همه خیارات در بیع معین) یا در زمان معین (مانند التزام به عدم ازدواج تا مدتی مشخص) و یا از حق جزئی خویش (مانند سلب خریدن خانه‌ای معین) سلب استیفاء نماید.

اهلیت و حقوق حمل و جنین

ماده ۵: (۱) حمل و جنین، بعد از انعقاد نطفه دارای اهلیت می‌باشد، مشروط بر اینکه زنده متولد گردد. در صورت اختلاف در زنده یا مرده بودن حمل، باید زنده متولد شدن او ثابت گردد.

(۲) حمل و جنین دارای حقوق ذیل می‌باشد:

- ۱: موصی له، قرار می‌گیرد، مشروط بر اینکه زنده متولد شود.
- ۲: مقرله، قرار می‌گیرد.
- ۳: موهوب له، قرار می‌گیرد.
- ۴: اسقاط او جایز نیست و بر سقط کننده دیه تعلق می‌گیرد.
- ۵: والدین او موظف‌اند که امراض او را در صورت امکان معالجه کنند.
- ۶: والدین نمی‌توانند بر خلاف دستورات طبی عملی را انجام دهند که او معیوب به دنیا بیاید.

حقوق میت ماده ۶: (۱) میت، در موارد ذیل موضوع حق و ملکیت قرار می‌گیرد:

- ۱: مقرله، قرار می‌گیرد.
- ۲: در صورتی که به قتل رسیده باشد، دیه به او تعلق می‌گیرد و دیه جنایت بعد از قتل نیز در ملکیت، میت داخل می‌شود و به ورثه نمی‌رسد، بلکه در دین میت یا برای خیرات او به مصرف می‌رسد.
- ۳: در صورت وصیت او به ثلث، وفق آن عمل می‌شود.
- ۴: از ترکه مال خود به اندازه تکفین و تجهیز ذیحق می‌باشد.
- ۵: در وقف منقرض الآخر بعد از انقراض موقوف علیهم، موقوفه به ملکیت واقف یا ورثه او برمی‌گردد.

(۲) وصیت میت، مطابق احکام این قانون لازم الاجرا می‌باشد.

(۳) تشریح بدن میت ممنوع است، مگر اینکه با اجازه او قبل از مرگ یا اجازه مراجع عدلی و قضایی به منظور کشف حقیقت باشد.

رشد

ماده ۷: (۱) رشد قابلیت شخص است در معاملات و تصرفات مالی، طوریکه مواجه با غبن نشود.

(۲) شخص فاقد و یا ناقص اهلیت تابع احکام ولایت و وصایت مندرج در این قانون می‌باشد.

فصل سوم: غایب تعریف شخص غایب

ماده ۸: غایب به مفهوم این فصل عبارت است از:

۱- غایب معلوم الحیات: شخصی است که حیات او معلوم بوده گرچه مکان او معلوم باشد یا نامعلوم و ارتباط با او میسر باشد یا نباشد.

۲- غایب مجهول الحیات (غایب مفقود الخبر): شخصی است که از غیبت او به نظر عرف مدت طولانی گذشته و از حیات یا ممات او خبری موجود نباشد. غایب معلوم الحیات و مجهول الحیات

ماده ۹: (۱) هرگاه غایب معلوم الحیات برای اداره اموال خویش وکیل نداشته باشد، محکمه خود یا در اثر تقاضای شخص یا اشخاص ذینفع، شخص یا اشخاصی را به حیث امین و ناظر تعیین می نماید تا حقوق مردم را از اموال او بپردازند و بقیه را حفظ نمایند.

(۲) هرگاه غایب مجهول الحیات برای اداره اموال خویش وکیل انتصاب نموده یا شخصی که به حکم قانون (ولی، وصی و قیم) ملزم به اداره اموال او باشد، اداره اموال الی حضور یا مرگ طبیعی یا صدور حکم به مرگ حکمی او از طرف آنها صورت می گیرد، مگر اینکه وکیل، ولی، وصی و قیم بمیرند یا صلاحیت آنها زایل گردد.

(۳) هرگاه غایب مجهول الحیات برای اداره اموال خویش وکیل انتصاب ننموده یا شخصی که به حکم قانون ملزم به اداره اموال او باشد، موجود نبوده، محکمه خود یا در اثر تقاضای اشخاص ذینفع، بعد از تثبیت مجهول الحیات بودن او، جهت اداره اموال او، شخص یا اشخاصی را به حیث امین و ناظر تعیین می نماید.

حفظ و نظارت اموال غایب

ماده ۱۰: (۱) حفظ و نظارت اموال شخص غایب در داخل کشور الی انتصاب امین بر عهده عالم شیعه محل است که از مجتهد شیعه نیابت داشته باشند.

(۲) حفظ و نظارت اموال شخص غایب در خارج کشور الی انتصاب امین به عهده سفارت یا قنصلگری افغانستان می باشد. سفارت یا قنصلگری مکلف است، امین موقت را انتصاب و جریان را غرض طی مراحل قانونی از طریق وزارت امور خارجه به ستره محکمه پیشنهاد نماید.

شرایط امین

ماده ۱۱: (۱) شخص امین واجد شرایط ذیل می باشد:

۱: دارای اهلیت تصرف در اموال و حقوق مالی باشد.

۲: دارای توانایی لازم جهت حفظ و اداره اموال غایب باشد.

۳: ضمین معتبر ارائه کند.

۴: دعوی حقوقی و جزایی علیه غایب نداشته باشد.

۵: به حکم محکمه مفلس شناخته نشده باشد.

(۲) وارثی که واجد شرایط مندرج فقره (۱) این ماده باشد، بر دیگران حق تقدم دارد.

انواع ناظر

ماده ۱۲: (۱) ناظر به مفهوم این فصل شخصی است که به منظور مراقبت از اجراءات امین از طرف محکمه

تعیین گردیده و به دو قسم می‌باشد:

۱ - ناظر استصوابی: شخصی است که صحت تصرفات امین منوط به اذن قبلی یا بعدی او می‌باشد.

۲ - ناظر اطلاعی: شخصی است که امین از تصرفات خود در اموال غایب به او اطلاع می‌دهد، ولی می‌تواند

مخالف نظر او عمل کند.

(۲) ناظر اطلاعی مکلف است از تصرفات خلاف قانون و خیانت امین به محکمه گزارش دهد.

مکلفیت امین

ماده ۱۳: (۱) امین دارای مکلفیت‌های ذیل می‌باشد:

۱: اهتمام به اداره صحیح اموال غایب و حفظ آن.

۲: فروش، تبدیل یا مصرف اموال ضایع شدنی به ترتیبی که مصلحت غایب در آن تأمین شده بتواند.

۳: اداء نفقه اشخاص واجب النفقه غایب و پرداخت دیون او.

۴: تأدیة اجرت مشروع شخص یا اشخاصی که قبل از او اموال غایب را حفظ کرده و یا اقداماتی جهت حفظ و اداره

آن انجام داده‌اند.

۵: حصول طلبات غایب و اموالی که به او به ارث می‌رسد. در صورت امتناع مدیون، امین علیه مدیون اقامه دعوی

می‌کند، ولی نمی‌تواند بر ضرر غایب صلح نماید.

۶: عدم فروش اموال غیرمنقول غایب ولی هرگاه اداء دین یا پرداخت نفقه اشخاص واجب النفقه غایب متوقف بر آن

باشد، در این صورت امین می‌تواند با اجازه محکمه آن را بفروشد.

۷: ایفاء تمام تعهدات لازم الوفاء غایب.

۸: ارائه گزارش سالانه اجراءات و تسلیم اموال غایب با صورت حساب آن در پایان وظایف خود به محکمه.

۹: عدم خرید اموال غایب برای خود یا اصول یا فروغ خود و عدم فروش اموال خود یا اصول یا فروغ خود به غایب بدون اذن محکمه.

(۲) هرگاه امین از مکلفیت‌های مندرج فقره (۱) این ماده تخطی نماید، در صورت تعدی و تفریط ضامن جبران خسارات وارده به غایب می‌باشد و در صورت سوء نیت مورد تعقیب عدلی نیز قرار می‌گیرد.

عزل امین و ناظر

ماده ۱۴: امین و ناظر در احوال ذیل از طرف محکمه معزول می‌گردند:

- ۱- در صورت فقدان یکی از شرایط مندرج ماده یازدهم این قانون.
- ۲- در صورت عدم انجام وظایف به طور عمدی یا تسامح در انجام آن.
- ۳- در صورت تعدی و تصرف عدوانی در اموال غایب.

ختم وظیفه امین و ناظر

ماده ۱۵: (۱) مکلفیت امین و ناظر در حالات ذیل خاتمه می‌یابد:

- ۱- حاضر شدن غایب.
- ۲- معلوم شدن مرگ حقیقی غایب.
- ۳- صدور حکم مرگ غایب.

(۲) اجرت امین و ناظر از مال غایب توسط محکمه پرداخت می‌شود.

شرایط مرگ حکمی ماده ۱۶: (۱) ورثه، ولی، وصی یا موصی له در صورت تحقق یکی از حالات ذیل می‌تواند، صدور مرگ حکمی غایب را از محکمه تقاضا نماید:

۱- از آخرین خبری که از حیات غایب رسیده، مدت مدیدی سپری شده باشد که عادتاً تا این مدت زنده نمی‌ماند.

۲- هرگاه جمعی از اشخاص در یک حادثه هلاک گردند و اطمینان حاصل شود که غایب در میان آنها حضور داشته است.

(۲) با سپری شدن مدت ده سال از غیبت شخص یا بعد از چهار سال تفحص با اذن قاضی و پیدا نشدن او نیز محکمه می‌تواند به درخواست ورثه حکم تقسیم ترکه و به درخواست زوجه حکم طلاق زوجه شخص غایب را صادر نماید.

آثار مرگ حکمی

ماده ۱۷: آثار مرتب بر مرگ حکمی عبارت است از:

- ۱- استرداد تأمینات امین.
 - ۲- تقسیم اموال غایب در میان ورثه موجود.
 - ۳- اجرای وصیت مطابق احکام مندرج در این قانون.
 - ۴- ادای دیون مؤجل غایب از طرف ورثه.
 - ۵- انحلال زوجیت غایب بعد از چهار سال تفحص به فرض شک به موت شوهر، با اجازه محکمه و سپری نمودن ایام عده مطابق احکام مندرج این قانون.
 - ۶- انحلال زوجیت در فرض یقین داشتن زوجه به مرگ شوهرش، بدون اعتبار مدت خاصی و بدون تفحص. در این حالت زوجه عده وفات می‌گیرد.
- معلوم شدن موت یا حیات غایب، بعد از صدور حکم مرگ
- ماده ۱۸: (۱) هرگاه بعد از صدور حکم مرگ غایب، مرگ طبیعی او ثابت گردد یا مشخص شود که در تاریخ مرگ حکمی، غایب زنده بوده است، اقداماتی که بر اساس مرگ حکمی و زمان آن، به منظور حفظ و بقای اموال غایب صورت گرفته، بی اثر می‌باشد.
- (۲) هرگاه تاریخ فوت طبیعی، تغییری در تقسیم ترکه یا دیگر اعمال حقوقی ایجاد کند، مطابق آن عمل می‌گردد، مانند اینکه اگر تعداد وارث کم شود، اموال غایب از تصرف کسانی که به فرض وارث نیستند، خارج می‌شود و در میان وارثان حقیقی تقسیم می‌گردد.
- (۳) هرگاه بعد از صدور حکم مرگ غایب، حیات او معلوم شود، اموالی که توسط ورثه یا موصی له قبض گردیده باشد، در صورت موجودیت، عین آنها و در صورت عدم موجودیت، مثل آنها به او مسترد می‌شود.

نفقه زوجه غایب

ماده ۱۹: هرگاه شخص غایب دارای مالی باشد که نفقه زوجه از آن پرداخت شود یا پدر و پدرکلان او زنده باشد که نفقه زوجه او را پردازد، در این صورت زوجه در فرض شک به بقای شوهر، باید صبر کند تا خبر مرگ طبیعی غایب برسد ولی تبرع غیر زوج و پدر و جد شوهر موجب صبر کردن زن نمی‌شود.

نکاح دوم زوجه و نفقه او

ماده ۲۰: (۱) هرگاه حیات شخص غایب در فرض یقین زوجه به فوت او بعد از صدور حکم مرگ و بعد از انقضای عده و حتی بعد از ازدواج با مردی دیگر، معلوم شود، زوجیت اول باقی بوده و زوجیت دوم باطل است ولی زن در فرض آمیزش جنسی با مرد دومی باید عده نگهدارد. اما در صورتی که بعد از چهار سال فحوص به امر محکمه و طلاق زوجه و انقضای عده، حیات غایب معلوم گردد، اثری در زوال نکاح اول به وجود نمی‌آورد و زن مختار است با هر مردی بخواهد ازدواج کند. و اگر بعد از عده شوهر کرده باشد، عقد دوم به حال خود باقی می‌باشد.

(۲) بر فرض معلوم شدن حیات غایب، زوجه او به هر حال مستحق نفقه است. در فرض چهار سال فحوص به دستور محکمه، زن تا آخر عده خود مستحق نفقه است.

رجعی بودن طلاق محکمه

ماده ۲۱: طلاق محکمه رجعی می‌باشد. در صورتی که غایب قبل از انقضای عده حاضر گردد، می‌تواند رجوع کند، ولی زوجه عده وفات می‌گیرد.

خبر مرگ طبیعی

ماده ۲۲: هرگاه خبر مرگ طبیعی در خلال چهار سال تفحص یا بعد از آن و قبل از اتمام عده طلاق و یا بعد از انقضای آن برسد، زوجه عده وفات می‌گیرد.

فوت زوجه در اثناء عده وفات

ماده ۲۳: هرگاه زوجه در اثناء عده وفات بمیرد و بعد از آن حیات یا مرگ غایب معلوم شود، در این صورت از یکدیگر ارث می‌برند.

عدم صلاحیت وکیل قانونی

ماده ۲۴: هرگاه وکیل قانونی صلاحیت و اذن انجام تکالیف مدنی و اجتماعی شخص غایب را نداشته باشد، در هر مورد خاص، محکمه او را یا شخص دیگری را مامور آن می‌نماید.

فصل چهارم: حجر تعریف و اقسام حجر

ماده ۲۵: (۱) حجر به مفهوم این فصل عبارت از فقدان یا نقصان اهلیت شخص است برای تصرف در اموال و حقوق مالی که موارد آن را این قانون تعیین می‌کند.

(۲) محجور شخصی است که به علت نداشتن توان متعارف عقلی در اداره اموال به صورت واقعی یا ادعایی از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع می‌باشد.

(۳) حجر به دو قسم می‌باشد:

۱- مسلوب العبارة: شخصی است که فعل و قول او در عقود و ایقاعات باطل می‌باشد.

۲- حجر فعلی: شخصی است که حق تصرف در اموال و حقوق مالی خود را نداشته باشد.

اسباب حجر

ماده ۲۶: (۱) اسباب حجر عبارت است از:

۱- صغر.

۲- جنون.

۳- سفه.

۴- افلاس.

(۲) محکمه می‌تواند با رعایت مصالح، اشخاصی را که تصرفاتشان در اموالشان غیر عقلانی باشد، از همه یا قسمتی از تصرفاتشان محجور اعلام نماید.

سن رشد

ماده ۲۷: (۱) سن رشد برای پسر و دختر سن مندرج ماده نود و چهارم این قانون می‌باشد.

اثبات رشد قبل از سن مذکور عند الضرورت در محکمه صورت می‌گیرد.

(۲) رشد سن بلوغ برای انجام تکالیف عبادی بر اساس فتوای معتبر فقهی عمل می‌گردد.

معجون

ماده ۲۸: (۱) جنون: عبارت از عارضه‌ای است که موجب اختلال عقل و اراده و فقدان شعور متعارف در انسان گردیده و به دو قسم می‌باشد:

۱: جنون دوره‌ای

۲: جنون دائمی

(۲) جنونی که عدم قابلیت مجنون را در تصرف اموال و حقوق مالی ثابت کند، موجب حجر می‌گردد.
(۳) تصرف مجنون در اموال و حقوق مالی باطل است. مجنون دوره‌ای در حال افاقه از این حکم مستثنی می‌باشد و در صورت اختلاف باید حالت افاقه ثابت شود.

سفیه

ماده ۲۹: (۱) سفیه: انسان بالغ و عاقلی است که شعور او در اداره اموال و حقوق مالی به میزان عقل متعارف نباشد.

(۲) تصرفات سفیه در اموال و حقوق مالی، هر چند در ذمه، غیر نافذ می‌باشد.
(۳) تصرفات غیر مالی سفیه نافذ است، مگر اینکه آثار مالی داشته باشد؛ مانند نکاح و صلح که در این صورت ولی آن را تعیین و قبض می‌نماید.

مفلس

ماده ۳۰: (۱) مفلس شخصی است که دیون حال او بیشتر از اموالش باشد.
(۲) محکمه، با اجتماع شرایط ذیل حکم حجر شخص را به خاطر افلاس صادر می‌نماید:
۱: در صورتی که دیون او ثابت شود.
۲: در صورتی که دیون حال او بیشتر از اموالش باشد.
۳: در صورتی که برخی از طلبکاران تقاضای توقیف اموال مفلس و منع تصرفات مالی او را نموده باشند.
(۳) محکمه نمی‌تواند بدون تقاضای طلبکاران حکم افلاس و ممنوعیت تصرف در اموال و حقوق مالی شخصی را صادر نماید.
(۴) صدور حکم محکمه علیه مفلس، دیون مدت دار او را حال نمی‌گرداند.

تصرفات مفلس بعد از صدور حکم

ماده ۳۱: کلیه تصرفات مفلس بعد از صدور حکم افلاس، در اموال و حقوق مالی که به زیان طلبکاران باشد، باطل است. مصارف زندگی مفلس و اشخاص واجب‌النفقه او در حد متعارف از این حکم مستثنی است.

اقرار مفلس

ماده ۳۲: هرگاه مفلس بعد از صدور حکم افلاس، به نفع دیگری و علیه خود به دین یا قرارداد تعهدآوری که به زیان طلبکاران باشد، اقرار کند، این اقرار قابل قبول می‌باشد، اما مقرر له در جمله طلبکارانی که اموال بین آنها تقسیم می‌شود، قرار نمی‌گیرد؛ مگر این که طلبکاران اقرار او را تأیید کنند.

فروش اموال مفلس توسط محکمه

ماده ۳۳: (۱) محکمه به فروش تمام اموال مفلس حکم صادر می‌نماید، بدل فروش بین طلبکاران او به تناسب طلب آن‌ها تقسیم می‌گردد. اموال ذیل از این حکم مستثنی است:

۱: خانه مسکونی در حد متعارف.

۲: وسایط نقلیه لازم در حد متعارف.

۳: وسایل و سامان آلات لازم شغلی.

۴: اثاثیه ضروری منزل.

(۲) اموال مندرج فقره (۱) این ماده در حالاتی من حیث استثناء پذیرفته می‌شود که نداشتن آنها برای مفلس به نظر محکمه موجب سختی و مشقت گردد.

حق تقدم طلبکاران

ماده ۳۴: هرگاه داین عین مالی را که مفلس از او نسیه خریده است، بیابد، در گرفتن آن بر سایر طلبکاران دارای حق تقدم می‌باشد.

عدم حبس مفلس

ماده ۳۵: مفلس مکلف است، بعد از تقسیم اموال، باقی مانده دیون خود را طوری که محکمه تعیین می‌کند، پردازد. محکمه نمی‌تواند به دلیل عدم تمکن تأدیه تمام دیون، مفلس را حبس نماید. حکم به حجر.

ماده ۳۶: (۱) حجر سفیه و مجنون با ظهور اوصاف هر یک از آنها بر اساس حکم قانون صورت می‌گیرد.

(۲) هرگاه محکمه حکم حجر اشخاص مندرج فقره (۱) این ماده را صادر نماید، شامل تمام مدت ظهور

اسباب حجر می‌شود.

تصرفات سفیه قبل از صدور حکم

ماده ۳۷: هرگاه محکمه حجر سفیه را صادر نماید، در این صورت تصرفات سابق او در اموال و حقوق مالی که در حالت سفیه، انجام داده است، باطل می‌باشد، مشروط بر اینکه به مصلحت او نباشد. معاملات سفیه به سبب عدم رشد مطلقاً باطل است.

تصرفات مالی صغیر ممیز و سفیه

ماده ۳۸: (۱) تصرفات مالی صغیر ممیز و سفیه به طور مستقل غیر نافذ بوده، تنها با اجازه ولی، وصی یا قیم آنها نافذ می‌گردد. سکوت ولی، وصی و قیم یا عدم اعلان ابطال آن بعد از اطلاع بر موضوع و امکان اعلام، اگر به منزله اذن باشد، موجب تنفیذ است.

(۲) هرگاه تصرفات مستقلانه مالی صغیر ممیز و سفیه، متضمن تعهد نباشد، مانند حيازت مباحات و قبول هبه غیر معوض، نافذ است، مگر قبض هبه، توسط ولی صغیر، معتبر می‌باشد.

ضمان محجورین

ماده ۳۹: (۱) شخصی که مال خود را به هر عنوان در اختیار صغیر یا مجنون قرار دهد و آن مال تلف شود، اشخاص مذکور ضامن نیستند.

(۲) شخصی که مال خود را نزد سفیه به امانت گذاشته باشد، سفیه حق تصرف مالکانه در آنرا ندارد، در صورت تلف شدن مال به نزد سفیه، ضمان بر او لازم می‌گردد.

(۳) هرگاه صغیر غیر ممیز یا مجنون موجب خسارت به غیر گردد، جبران خسارت از مال آنها صورت می‌گیرد، در صورتی که ولی در نگهداری ایشان تقصیر داشته باشد، او مسئول جبران خسارت می‌باشد.

(۴) هرگاه صغیر ممیز، سفیه یا مجنون دوره‌ای در حال افاقه، موجب خسارت به غیر گردد، مسئول جبران خسارت می‌باشند.

زایل نمودن عقل بطور عمدی

ماده ۴۰: هرگاه شخص عمداً عقل خویش را زایل نماید، این عمل موجب رفع مسئولیت او نمی‌گردد.

فصل پنجم: ولایت

تعریف و اقسام ولایت

ماده ۴۱: (۱) ولایت سلطه و اقتداری است که مطابق احکام این قانون جهت انجام امور مربوط به غیر در حدود معین به شخص داده می‌شود و به شخص دارنده ولایت، ولی و به شخص موضوع ولایت، مولی علیه اطلاق می‌گردد.

(۲) ولایت به دو قسم ذیل می‌باشد:

- ۱- ولایت عام: عبارت از ولایت قاضی مأذون در امور مربوط به شخص است که فاقد اهلیت باشد.
- ۲- ولایت خاص: عبارت از ولایت اشخاص خاص در امور مربوط به افراد معین بوده و به دو قسم ذیل می‌باشد:
: ولایت قهری: عبارت از ولایت پدر و جد پدری بر مولی علیه بوده و نیاز به انتصاب یا تنفیذ محکمه ندارد.

: ولایت وصی: عبارت از ولایت شخصی است که از طرف پدر یا جد پدری، امور مربوط به مولی علیه را سرپرستی می‌نماید.

(۳) ولایت پدر و جد پدری به حکم قانون است و نیاز به انتصاب یا تنفیذ محکمه ندارد.

اشخاص تحت ولایت خاص

ماده ۴۲: (۱) ولایت خاص بر اشخاص ذیل اعمال می‌گردد:

۱: صغیر.

۲: مجنونی که وصف جنون او متصل به صغر باشد.

۳: سفیه، اعم از اینکه وصف سفه او متصل به صغر باشد یا نباشد.

(۲) اعمال ولایت خاص بر مجنون و سفیه که وصف سفه و جنون آنها متصل به صغر نباشد، مشروط به تنفیذ محکمه است.

ولایت پدر و جد پدری

ماده ۴۳: (۱) ولایت پدر و جد پدری در عرض یکدیگراند، تصرف هر یک از آنها در امور مولی علیه صحیح است و با عمل بعدی دیگری باطل نمی‌شود. در صورت اختلاف پدر و جد پدری در امور مولی علیه، ولایت جد پدری بر ولایت پدر مقدم است.

(۲) پدر و جد پدری می‌توانند در غیاب یکدیگر، با اجازه دیگری یا محجور شدن او، برای بعد از خود بر مولی علیه وصی تعیین کنند، اما با زنده بودن یکی از آنها با وجود شرایط ولایت در او، وصی دیگر تعیین شده نمی‌تواند.

شرایط ولی خاص

ماده ۴۴: (۱) ولی خاص واجد شرایط ذیل می‌باشد:

۱: بلوغ.

۲: رشد.

۳: وحدت در دین.

۴: امانت نسبت به اموال مولی علیه.

(۲) هرگاه ولی خاص واجد شرایط مندرج فقره (۱) این ماده نباشد، محکمه برای مولی علیه قیّم تعیین می‌نماید.

اختیارات وصی

ماده ۴۵: حدود اختیارات وصی توسط ولی قهری تعیین می‌گردد. تصرفات وصی خارج از اختیارات داده شده باطل می‌باشد. وصی می‌تواند با اجازه ولی قهری، وصی بعد از خود را تعیین نماید.

صلاحیت محکمه در نصب امین

ماده ۴۶: (۱) محکمه می‌تواند از اثر در خواست شخص ذینفع در حالات ذیل با وجود موجودیت ولی خاص، امین بر اموال مولی علیه نصب نماید:

۱: در صورتی که ولی توان اداره صحیح اموال را نداشته باشد.

۲: در صورتی که ولی غایب گردد.

۳: در صورتی که عدم امانت داری ولی ثابت شود.

(۲) هرگاه علت نصب امین رفع گردد، به درخواست اشخاص ذینفع یا ولی، محکمه حسب احوال، حکم

عزل امین را صادر می‌نماید.

موارد سقوط ولایت ولی خاص

ماده ۴۷: (۱) ولایت ولی خاص در حالات ذیل ساقط و محکمه به درخواست اشخاص ذینفع، قیّم تعیین می‌نماید:
۱: در صورتی که ولی خاص محجور شود.

۲: در صورتی که ولی خاص به اساس عدم لیاقت یا خیانت در اموال مولی علیه از طرف محکمه ممنوع التصرف گردد.

(۲) در صورت رفع علت سقوط ولایت مندرج فقره (۱) این ماده، صلاحیت ولی اعاده می‌گردد.

قیمومت

ماده ۴۸: (۱) قیّم عبارت از شخص امین است که از طرف محکمه به منظور سرپرستی محجور و نگهداری اموال او تعیین می‌گردد. اجرای ولایت حاکم شرع (ولایت عام) توسط او قیمومت نامیده می‌شود.
(۲) محکمه خود یا به درخواست شخص ذینفع، برای محجوری که ولی خاص نداشته باشد، قیّم تعیین می‌نماید.

اداره اموال محجور قبل از تعیین قیّم

ماده ۴۹: (۱) اداره اموال محجور، قبل از تعیین قیّم از طرف محکمه، برعهده علمای شیعه محل است و برای اداره اموال محجور در خارج از کشور، سفارت یا کنسولگری مکلف است که قیّم نصب نماید.
(۲) سفارت یا کنسولگری مطابق فقره (۲) ماده دهم این قانون اجراءات می‌نمایند.

تعیین ناظر و قیّم

ماده ۵۰: (۱) محکمه در صورت نصب چند قیّم، حدود اختیارات هر یک را تعیین می‌نماید.
(۲) محکمه می‌تواند شخص یا اشخاص را با نظر داشت احکام مندرج ماده دوازدهم این قانون به عنوان ناظر تعیین نماید.

(۳) در صورت اختلاف میان ناظرها، قیّم‌ها و یا قیّم و ناظر، رفع اختلاف توسط محکمه صورت می‌گیرد.

(۴) محکمه می‌تواند یک قیّم را بر چند مولی علیه نصب نماید.

شرایط قیّم

ماده ۵۱: قیّم واجد کلیه شرایط مندرج ماده یازدهم این قانون می‌باشد. اقربای مولی علیه در صورت واجد بودن شرایط قیّم، به ترتیب الاحسن فالاحسن بر دیگران مقدم می‌باشند.

نصب زن به عنوان قیّم

ماده ۵۲: هرگاه زنی، به شمول مادر مولی علیه به عنوان قیّم نصب شود، در صورت ازدواج، مکلف است از موضوع به محکمه اطلاع دهد، محکمه می‌تواند او را عزل یا ناظر بر اعمال وی نصب نماید.

اختیار قیّم در ردّ یا قبول قیمومت

ماده ۵۳: محکمه، حکم قیمومت را به قیّم اطلاع می‌دهد، قیّم در قبول و رد آن مخیر بوده و می‌تواند در اثناء عمل استعفاء دهد.

عزل قیّم

ماده ۵۴: (۱) محکمه می‌تواند در حالات مندرج ماده چهاردهم این قانون یا حسب لزوم دید، قیّم را عزل نماید.

(۲) اشخاص ذینفع و یا مولی علیه با تحقق یکی از شرایط مندرج ماده چهاردهم این قانون، می‌توانند از محکمه عزل قیّم را مطالبه نمایند.

(۳) محکمه از عزل، به قیّم اطلاع می‌دهد. اعمال قیّم بعد از ابلاغ حکم عزل، غیر نافذ می‌باشد.

صلاحیت ولی

ماده ۵۵: (۱) ولی در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی مولی علیه، نماینده قانونی او محسوب می‌شود.

(۲) تصرفات مالی ولی انتصابی که به مصلحت مولی علیه نباشد، باطل است. تصرفات مالی ولی قهری صحیح است، مشروط بر اینکه دارای مفسده نباشد.

(۳) هرگاه ولی، مال مولی علیه را برای مدتی بیش از دوران حجر به اجاره دهد، دوام اجاره بعد از زوال حجر، مشروط به تنفیذ مولی علیه است.

صلاحیت ولی انتصابی

ماده ۵۶: (۱) ولی انتصابی می تواند بعد از اثبات مصلحت مولی علیه تصرفات ذیل را با اجازه محکمه انجام

دهد:

۱: انصراف از حق شفعه مولی علیه.

۲: ابراء ذمه به مدیون مولی علیه.

۳: صلح دعوی مولی علیه.

۴: انجام اعمالی که حسب عادت یا ذاتاً حاوی ضرر باشد، مانند هبه .

(۲) ولی قهری می تواند اعمال مندرج فقره (۱) این ماده را با اثبات عدم ضرر انجام دهد.

(۳) ولی نمی تواند از طرف مولی علیه شخص را قصاص یا عفو کند، مگر اینکه برای مولی علیه مصلحت داشته باشد.

(۴) هرگاه ولی، با اشتباه در تمیز مصلحت مولی علیه، معامله ای به زیان او بدون تقصیر انجام دهد، ضامن

نیست.

وظایف ولی

ماده ۵۷: (۱) ولی مکلف است از مولی علیه و اموال مربوط او مراقبت و نگهداری نموده و از اینکه او

مرتکب محرمات شرعی شود جلوگیری نماید .

(۲) با رعایت وضعیت مالی مولی علیه در موارد ذیل از او مراقبت و نگهداری می نماید، مشروط به اینکه

حضانت او به عهده شخصی دیگری نباشد:

۱: نگهداری و رعایت پاکیزگی مولی علیه.

۲: نگهداری مولی علیه از خطرات احتمالی علیه جسم و حیات او.

۳: مراقبت مولی علیه از زیان رساندن به غیر.

۴: مداوای مولی علیه.

۵: فراهم نمودن زمینه تعلیم و تربیه مولی علیه.

۶: فراهم نمودن زمینه آموزش شغل و حرفه مفید برای مولی علیه.

(۳) در صورتی که طیب، ازدواج مولی علیه را لازم بدانند، ولی با اجازه محکمه می تواند با رعایت توان

مالی مولی علیه، زمینه ازدواج او را فراهم نماید.

رعایت وظایف امین توسط ولی

ماده ۵۸: ولی در اداره اموال مولی علیه مکلف است موارد مندرج ماده سیزدهم این قانون را رعایت نماید.

اذن اشتغال کار به مولی علیه

ماده ۵۹: ولی می تواند اجازه اشتغال کار را به مولی علیه بدهد، در این صورت اجازه مذکور شامل لوازم آن نیز می گردد.

مسئولیت ولی

ماده ۶۰ (۱): ولی در تصرفات مالی خود امین می باشد. هرگاه تصرفات امین بدون تعدی و تفریط موجب تلف یا نقصان اموال مولی علیه گردد، ضامن نیست.

(۲) هرگاه ولی در انجام وظایفی که قانوناً عهده دار آن است، غفلت نماید، مسئول جبران خسارات مالی و غیر مالی وارده می باشد.

(۳) در صورتی که ولی متعدد بوده و با مشارکت یکدیگر در اموال مولی علیه تعدی و یا تفریط نمایند، مسئولیت تضامنی دارند. اگر تنها بعضی تعدی کند، مسئولیت تنها به عهده او می باشد.

(۴) وصی و قیم نمی توانند بدون اجازه محکمه، از طرف مولی علیه با خود معامله کنند. اما ولی قهری از این حکم مستثنی است.

(۵) هرگاه ولی در مال مولی علیه به سود خود تصرف نماید، از تاریخ تصرف، مسئول جبران خسارات می باشد.

شکایت از ولی

ماده ۶۱: محجور ممیز، سفیه یا شخص ذینفع می توانند از بابت عدم پرداخت مصارف زندگی و غفلت در تربیت از محکمه تقاضا نماید تا ولی را به انجام وظایف قانونی اش مکلف سازد. تبرع مال به مولی علیه

ماده ۶۲: هرگاه مالی به مولی علیه تبرع شود و شرط گردد که تحت ولایت ولی قرار نگیرد، ولی بدون اذن محکمه حق تصرف در آن را ندارد.

حق الزحمه ولی از اموال مولی علیه

ماده ۶۳: حق الزحمه ولی از اموال مولی علیه و در صورت فقر او از اموال ولی قهری، و در صورت فقر ولی قهری از طرف دولت پرداخته می شود.

رفع حجر بعد از حصول رشد

ماده ۶۴ (۱): ولی، وصی و قیم مکلف است صغیر را بعد از بلوغ شرعی و سفیه و مجنون را برای اطمینان از حصول رشد، اختبار کند و در صورت حصول رشد از محکمه تقاضای رفع حکم حجر را نموده و اموال آنان را مسترد نمایند.

(۲) مولی علیه می تواند بعد از رفع حجر نسبت به تمام تصرفات ولی قهری، وصی و قیم، ادعای وجود مفسده یا عدم مصلحت نماید. در صورت اثبات، آنها ضامن تمامی خسارات وارده مطابق احکام ضمان می باشند.

ولی حمل

ماده ۶۵ (۱): ولی قهری حمل، مکلف به حفظ اموال و نیازمندی های مولی علیه می باشد. در صورت فقدان ولی قهری، به درخواست اقربا یا اشخاص ذینفع، محکمه برای اداره اموال او امین تعیین می کند.

(۲) مادر حمل، برای سمت امین بر سایر اقارب و اقارب بر بیگانه حق تقدم دارد.

(۳) سمت امین برای حمل و جنین، بعد از تولد زایل می گردد.

مساعدت حقوقی

ماده ۶۶: (۱) محکمه به تقاضای شخص ذینفع، برای اشخاص ذیل با رضایت یا درخواست آنها مساعدت حقوقی تعیین کرده می تواند:

۱: شخصی که دو حواس از حواس سه گانه ذیل را نداشته باشد:

- شنوایی.
- بینایی.
- تکلم.

۲: شخصی که بنا بر هر علتی (کهولت، مرض یا امثال آن) توان اداره صحیح اموال خود را نداشته باشد.

(۲) حق الزحمه مساعدت حقوقی مندرج فقره (۱) این ماده از اموال شخصی که مساعدت برای او نصب شده، پرداخت می شود.

بخش دوم

خانواده

فصل اول: قرابت

اقسام قرابت

ماده ۶۷: قرابت به اعتبار منشأ آن عبارت است از:

۱: قرابت نسبی.

۲: قرابت رضاعی.

۳: قرابت سببی.

قرابت نسبی

ماده ۶۸: قرابت نسبی عبارت است از:

۱: قرابت نسبی مستقیم: عبارت از رابطه خونی حاصل از تولد یکی از دیگری است که به والد آن اصل و به مولود آن فرع اطلاق می‌گردد.

۲: قرابت نسبی غیر مستقیم: عبارت از رابطه خونی میان حداقل دو نفر است که به یک اصل مشترک منتهی می‌شوند (مانند قرابت دو برادر).

قرابت رضاعی

ماده ۶۹: قرابت رضاعی عبارت از رابطه خویشاوندی حاصل از شیر خوردن یک طفل از مادر دیگری و یا شیر خوردن حداقل دو طفل از یک مادر با رعایت شرایط مندرج در این قانون می‌باشد.

قرابت سببی

ماده ۷۰: قرابت سببی عبارت از رابطه خویشاوندی حاصل از عقد نکاح میان زوجین و اقربای هر یک با اقربای دیگری آنها می‌باشد.

محاسبه درجه قرابت نسبی

ماده ۷۱: محاسبه درجات قرابت نسبی حسب ذیل صورت می‌گیرد:

۱: قرابت نسبی مستقیم از فرع به اصل، هر نسل یک درجه محسوب می‌گردد و خود اصل در این محاسبه شامل نمی‌باشد.

۲: قرابت نسبی غیر مستقیم از فرع به اصل مشترک و از اصل مشترک به فرع دیگر، هر نسل یک درجه محسوب می‌شود و اصل مشترک در این محاسبه شامل نمی‌باشد.

محاسبه درجه قرابت رضاعی

ماده ۷۲: قرابت رضاعی مانند قرابت نسبی به شکل مستقیم و غیر مستقیم بوده و درجه بندی آن مانند قرابت نسبی می باشد.

محاسبه درجه قرابت سببی

ماده ۷۳: در محاسبه درجه قرابت سببی، اقارب هر یک از زوجین در مورد زوج دیگر به عین قرابت و درجه شناخته می شود.

فصل دوم: خواستگاری و نامزدی

خواستگاری

ماده ۷۴: (۱) خواستگاری عبارت از تقاضای ازدواج مرد از زن است که با رعایت شرایط ذیل صورت می گیرد:

- ۱: زن عاری از موانع نکاح و عده باشد.
- ۲: زن و مرد یا شخصی که از طرف مرد خواستگاری و یا از طرف زن قبول می کند، اهلیت داشته باشند.
- ۳: از زنی خواستگاری شود که نامزد شخص دیگری نباشد، ولی اگر اقدام کند و نکاح صورت گیرد، عقد صحیح است.

(۲) خواستگاری از زنی که در عده رجعیه است، جواز ندارد و از زنی که معتده به عده باین باشد، به کنایه (نه صراحت) مانعی ندارد.

نامزدی

ماده ۷۵: نامزدی یا وعده به ازدواج، قرارداد جایز است که به موجب آن زن و مردی توافق می کنند تا با هم ازدواج نمایند.

تعهد ازدواج

ماده ۷۶: تعهد به ازدواج چه به صورت شرط در ضمن عقد یا به شکل قرارداد مستقل باشد، حتی اگر وجه الالتزام در آن تعیین شده باشد، الزام آور نیست و وجه الالتزام نیز قابل مطالبه نمی‌باشد. در صورت انصراف یکی از نامزدان از ازدواج، طرف دیگر نمی‌تواند او را ملزم به عقد نکاح نموده یا به محض امتناع، از او خسارت مطالبه نماید.

دید و بازدید نامزدان

ماده ۷۷: دیدار و ارتباط مشروع (صحبت کردن) نامزدان برای اطلاع از وضع شخصی، زندگی و اخلاق یکدیگر در حد متعارف جایز است.

پرداخت مخارج نامزدی

ماده ۷۸: هرگاه یکی از نامزدان، قرارداد نامزدی را بدون دلیل قانونی و یا عذر موجه بعد از قبولی، فسخ کند، مکلف به پرداخت مخارج ضروری می‌باشد که برای مقدمات ازدواج از جانب مقابل به اعتبار وقوع ازدواج مصرف شده است.

مطالبه عین یا مثل هدایا

ماده ۷۹: (۱) عین، مثل یا قیمت هدایا، در صورت فسخ قرارداد نامزدی، تحت شرایط ذیل قابل مطالبه می‌باشد:

- ۱: در صورتی که هدایای مصرفی تا قبل از فسخ قرار داد نامزدی مصرف نشده باشد.
- ۲: در صورتی که هدایای غیر مصرفی که عرفاً نگهداری می‌شود، تلف نشده باشد، ولی در صورت تلف یا تقصیر، قابل مطالبه است.

(۲) در صورت فوت یکی از نامزدان، هدایای مصرفی که به مصرف رسیده باشد، قابل مطالبه نمی‌باشد.

مبادله عکس و نامه‌ها

ماده ۸۰ (۱): عکسها و نامه‌های که بین نامزدان مبادله گردیده است، در حکم اموال غیرمصرفی بوده، نوعاً نگهداری می‌شود و در صورت مطالبه مسترد می‌گردد.

(۲) استفاده از نامه‌ها، عکسها و مکالمات ثبت شده غرض ضرر و ایذای طرف دیگر جایز نمی‌باشد.

فصل سوم: موانع نکاح

موانع نکاح به سبب قرابت نسبی و سببی

- ماده ۸۱ (۱): ازدواج با اقارب نسبی ذیل اعم از (پدری یا مادری) به طور مؤبد حرام است حتی اگر قرابت حاصله از وطی به شبهه یا زنا باشد:
- ۱: اصول و فروع.
 - ۲: اصول و فروع ابوین (اجداد و برادران و خواهران).
 - ۳: عمو، عمه، ماما و خاله.
 - ۴: عمو، عمه، ماما و خاله ابوین.

(۲) ازدواج با اقارب ذیل اعم از (نسبی و رضاعی) به واسطه مصاهره به طور مؤبد حرام می باشد:

- ۱: مادر و جده زوجه به محض عقد نکاح.
- ۲: دختران زوجه به شرط دخول.
- ۳: زوجه پدر و جد به محض عقد نکاح.
- ۴: زوجه پسران به محض عقد نکاح.

موانع نکاح به سبب قرابت رضاعی

- ماده ۸۲: قرابت رضاعی با شرایط مندرج در این قانون، به استثنای موارد ذیل همانند قرابت نسبی موجب حرمت مؤبد نکاح می شود:
- ۱: خواهر پسر رضاعی.
 - ۲: مادر خواهر یا برادر رضاعی.
 - ۳: جد پسر یا دختر رضاعی و هر چه بالا رود.
 - ۴: خواهر برادر رضاعی.

ارکان قرابت رضاعی

ماده ۸۳: (۱) ارکان حصول قرابت رضاعی عبارت است از:

۱: موجودیت مرضعه.

۲: موجودیت مرتضع.

۳: شیر خوردن.

(۲) مرضعه باید حین شیر دادن زنده و واحده باشد. اگر دو زن مجموعاً پانزده مرتبه شیر دهد، موجب نشر حرمت نمی شود.

(۳) مرتضع باید حین شیر خوردن زنده و سن او کمتر از دو سال قمری باشد.

(۴) شیر واجد شرایط ذیل می باشد:

۱: مدت یک شبانه روز یا پانزده مرتبه کامل و متوالی یا به مقداری که موجب محکمی استخوان و روئیدن گوشت گردد، خورده شود.

۲: شیر از فحل واحد باشد و اگر دو طفل از دو مرضعه با فحل واحد شیر بخورند، موجب قرابت رضاعی می گردد.

۳: شیر مکیده شده، حاصل از حمل مشروع به عقد صحیح یا شبهه طرفینی یا تلقیح مشروع باشد.

۴: شیر مستقیماً از پستان مکیده شود.

۵: شیر مکیده شده حاصل از زایمان باشد.

(۵) در صورت علم به رضاع و جهل به تعداد و مقدار رضعه، حرمت محقق نمی شود.

(۶) پدر طفل شیر خوار نمی تواند با اولاد صاحب شیر و اولاد زن شیرده ازدواج کند.

موارد ثبوت رضاع

ماده ۸۴: (۱) در موارد ذیل رضاع ثابت می شود:

۱: اقرار به ارضاع.

۲: شهادت دو مرد عادل و یا چهار زن عادل و یا یک مرد و دو زن عادل.

۳: شهادت شهود غیر عادل در صورتی که موجب اطمینان گردد.

جمع بین دو خواهر

ماده ۸۵ (۱): جمع میان نکاح دو خواهر اعم از (نسبی و رضاعی) باطل است. هرگاه نکاح یکی سابق بر

دیگری باشد، یا یکی در عده طلاق رجعی باشد، نکاح دوم باطل است.

(۲) ازدواج با دختر برادر و دختر خواهر زوجه در حال حیات او، بدون اجازه زوجه غیر نافذ است.

حالات منع ازدواج مجدد

ماده ۸۶: (۱) مرد در حالات ذیل نمی‌تواند با بیش از یک زن بطور دائمی ازدواج نماید:

- ۱- در حالت عدم رعایت عدالت بین زوجات در حقوق واجبه.
- ۲- در حالت عدم کفایت مالی در ادای نفقات واجبه.
- ۳- در حالتی که زوجه اولی در ضمن عقد، عدم ازدواج با زن دیگر را شرط کرده باشد.

(۲) در صورت درخواست زوجه، کفایت مالی زوج توسط محکمه احراز می‌گردد.

(۳) نکاح با زن پنجم و لو یکی از زوجات سابق در عده رجعی باشد، باطل است.

شوهردار بودن یا معتده بودن زن

ماده ۸۷ (۱): عقد نکاح با زن شوهردار یا معتده، با داشتن علم به حکم و موضوع باطل است و در غیر و طی به شبهه موجب حرمت مؤبد میان طرفین عقد می‌گردد.

(۲) عقد نکاح با زن شوهردار یا معتده، با جهل به حکم یا موضوع، باطل است و در صورت دخول، موجب حرمت مؤبد برای طرفین عقد می‌گردد.

ممانعت احرام

ماده ۸۸ (۱): عقد نکاح در حالت احرام زوجین یا یکی از آنها، با داشتن علم به حکم و موضوع باطل و موجب حرمت مؤبد برای طرفین عقد می‌گردد.

(۲) عقد نکاح در حالت احرام زوجین یا یکی از آنها، با جهل به حکم یا موضوع باطل و با دخول به زوجه موجب حرمت مؤبد برای طرفین عقد می‌گردد.

(۳) هرگاه ثابت شود که احرام باطل بوده، عقد نکاح صحیح می‌باشد.

لعان و قذف

ماده ۸۹: انحلال نکاح به سبب لعان مطابق شرایط پیش بینی شده در این قانون موجب حرمت مؤبد بین زوجین می‌گردد.

زنا و و طی به شبهه

- ماده ۹۰ (۱): عمل زنا: وطی شخص بالغ، عاقل و مختار با داشتن علم به حرمت و عدم رابطه زوجیت و یا در حال بی‌اختیاری ناشی از اختیار، (مانند مستی) است که به طور عمد انجام شده باشد.
- (۲) وطی به شبهه: وطی شخص بالغ و عاقل با غیر از زوجه خود که با جهل به حرمت و یا جهل به عدم رابطه زوجیت یا نداشتن قوه تمییز انجام شده باشد.
- (۳) زنا با زن شوهردار و معتده رجعی، موجب حرمت ابدی میان زانی و زانیه می‌گردد، ولی در وطی به شبهه و همچنین در عده باین و عده وفات و فسخ، موجب حرمت ابدی نمی‌گردد.
- (۴) ازدواج پدر زانی با زانیه و ازدواج زانی با اصول و فروع زانیه و موطوء به شبهه، ممنوع است، ولی اگر زانیه عمه یا خاله باشد، عقد نکاح با دختران عمه و یا خاله جایز نیست.
- (۵) عقد نکاح سابق از اثر زناى لاحق منحل نمی‌گردد.

سه طلاق و نه طلاق

- ماده ۹۱ (۱): طلاق زوجه بعد از سه مرتبه همراه با دو رجوع، موجب حرمت بر زوج می‌گردد، مگر اینکه زوجه با مردی دیگر نکاح نماید و بعد از دخول به واسطه طلاق، فسخ یا فوت، نکاح انحلال یابد.
- (۲) زوجه بعد از نه بار طلاق بر زوج حرام مؤبد می‌گردد، مشروط بر اینکه شش آن رجعی باشد.

کفر

- ماده ۹۲ (۱): عقد نکاح مرد مسلمان با زن غیر کتابی و عقد نکاح زن مسلمان با غیر مسلمان باطل است و در این حکم فرق بین کفر اصلی و ارتداد نیست. هرگاه زن و مرد غیر مسلمان یکجا مسلمان شوند، نکاح آنها باقی می‌باشد.
- (۲) هرگاه شوهر زن کافر کتابی، مسلمان شود، نکاح باقی است، چه قبل از دخول باشد یا بعد از آن.
- (۳) هرگاه زن کتابی قبل از دخول مسلمان گردد، نکاح فسخ می‌شود، در این صورت او مستحق مهر نیست.
- (۴) هرگاه زن کتابی بعد از دخول مسلمان شود؛ چنانچه شوهر قبل از سپری شدن زمان عده مسلمان شود، نکاح اول صحیح است، در غیر آن زن از حین مسلمان شدن، از شوهرش جدا می‌شود.
- (۵) هرگاه زن یا مرد کافر غیر کتابی، قبل از دخول مسلمان شود، نکاح فوراً فسخ می‌شود و اگر مسلمان شدن بعد از دخول باشد، نکاح بعد از سپری شدن زمان عده فسخ می‌شود و اگر دیگری نیز در زمان عده مسلمان شود، زوجیت آنها باقی می‌ماند.

لواط

ماده ۹۳: لواط قبل از عقد نکاح، موجب حرمت نکاح لواط کننده با اشخاص ذیل می‌گردد، اعم از این که

فاعل و مفعول، مجنون، صغیر، کبیر یا مختلف باشند:

۱: مادر ملوط و هر چه بالا رود، اعم از نسبی یا رضاعی.

۲: دختر ملوط و هر چه پائین رود، اعم از نسبی یا رضاعی.

۳: خواهر ملوط اعم از نسبی یا رضاعی.

فصل چهارم: شرایط صحت عقد نکاح

سن ازدواج

ماده ۹۴: سن ازدواج برای دختر (۱۶) سال و برای پسر (۱۸) سال مکمل شمسی می‌باشد.

اثبات بلوغ، اهلیت و مصلحت ازدواج قبل از سنین مذکور توسط ولی در محکمه امکان پذیر است.

نفاذ نکاح باکره

ماده ۹۵: (۱) نفوذ نکاح دختر باکره منوط به رضایت او و اجازه ولی قهری می‌باشد.

(۲) اثبات موارد ذیل توسط دختر باکره در پیشگاه محکمه موجب سقوط اجازه ولی قهری می‌گردد:

۱- در صورتی که استیدان ولی قهری غیر ممکن و یا توأم با مشقت زیاد بوده و دختر محتاج نکاح باشد.

۲- در صورتی که ولی قهری سفیه باشد.

۳- در صورتی که ولی قهری غیر مسلمان باشد.

۴- در صورتی که ولی قهری از ازدواج با کفو شرعی و عرفی او با وجود نیاز او به شوهر و علاقه او به آن ممانعت نماید و کفو دیگری هم نباشد.

(۳) قومیت، ملیت و نژاد، معیار کفو بودن نمی‌باشد و مسلمان کفو مسلمان است.

نکاح مجنون

ماده ۹۶: ولی قهري در نکاح مجنون دوره‌ای حق ولایت ندارد و نکاح او در حال افاقه صحیح است. مجنون دائمی در صورت افاقه، نکاح ولی قهري را بدون وجود مفسده و نکاح وصی مآذون را با وجود مصلحت رد نمی‌تواند و در صورت نبودن ولی قهري و وصی مآذون و ضرورت مبرم و شدید مجنون و مجنونه، محکمه می‌تواند در مورد نکاح آنها اقدام نماید.

نکاح سفیه

ماده ۹۷: عقد نکاح سفیه به طوری استقلالی صحیح است، اما آثار مالی آن را ولی تعیین می‌کند، هرگاه ولی مخالفت یا تعلل نماید، محکمه او را به انجام وظیفه‌اش ملزم می‌سازد.

قصد و رضای طرفین

ماده ۹۸: (۱) قصد و رضایت طرفین شرط انفاذ عقد نکاح بوده و باید صریحاً با لفظ، فعل یا کتابت احراز گردد.

(۲) هرگاه عقد نکاح بدون رضایت طرفین یا یکی از آنها واقع شود، با اجازه بعدی نافذ می‌گردد.
(۳) عقد نکاح با ایجاب لفظی از طرف یکی از متعاقدين و قبول لفظی از جانب دیگری که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید، صورت می‌گیرد.

الفاظ عقد نکاح

ماده ۹۹: ایجاب و قبول در عقد نکاح بطور ذیل صورت می‌گیرد:

- ۱: با قصد انشاء و قصد ایجاد زوجیت واقع شود.
- ۲: هر یک از ایجاب و قبول می‌تواند مقدم باشد.
- ۳: بین ایجاب و قبول توالی عرفی رعایت شود.
- ۴: در صورت امکان الفاظ عقد نکاح به عربی خوانده شود.
- ۵: ایجاب و قبولی که به لسان عربی انشاء می‌شود باید به صیغه ماضی باشد.
- ۶: لفظ ایجاب از ماده «نکح» یا «زوج» و قبول به لفظ «قبلت» یا «رضیت» صحیح است.

وکالت در عقد نکاح

- ماده ۱۰۰: (۱) هر یک از طرفین عقد می‌تواند طرف دیگر یا شخص ثالثی را برای اجرای عقد نکاح با فرد معین یا غیر معین وکیل نماید.
- (۲) مجری عقد نکاح باید بالغ، عاقل، قاصد، مختار و مسلمان باشد.
- (۳) در صورتی که وکالت وکیل برای اجرای عقد نکاح به طور مطلق، یا ظهور یا انصراف به عقد با غیر وکیل داشته باشد، وکیل نمی‌تواند موکله را به عقد خویش یا خود را (در صورتی که وکیل زن باشد) به عقد موکل درآورد.
- (۴) هرگاه وکیل از شرایطی که موکل راجع به شخص یا مهر یا خصوصیات دیگر معین کرده، تخلف نماید یا مصحلت او را رعایت نکرده باشد، عقد نکاح غیر نافذ است.
- (۵) وکیل نمی‌تواند بدون وکالت در توکیل یا اجازه موکل، شخص دیگری را به حیث وکیل او انتخاب کند.
- (۶) هرگاه عقد نکاح از یک طرف فضولی و از طرف دیگر با لمباشره باشد، تا زمانیکه که طرف فضولی، عقد را رد یا تنفیذ ننماید، طرف مباشر ملزم به آن است.
- (۷) هرگاه تأخیر در تنفیذ یا رد از طرف فضولی، موجب ضرر به طرف مباشر گردد، در این صورت مباشر حق فسخ را دارا می‌باشد.

اختلاف در جنسیت

- ماده ۱۰۱: (۱) اختلاف در جنسیت، در ابتدا و در ادامه، شرط صحت عقد نکاح است.
- (۲) هرگاه یکی از طرفین عقد دو جنسیتی که از نظر شرعی محکوم به یک جنسیت مشخص نباشد و یا جنسیت او قابل تشخیص نباشد، عقد نکاح با او باطل است.

تعیین طرفین عقد نکاح

- ماده ۱۰۲: (۱) تعیین طرفین عقد به نحوی که برای هیچ یک از آن‌ها شبهه نباشد، شرط صحت نکاح است.
- (۲) اشتباه در شخص طرف عقد نکاح موجب بطلان نکاح است.
- (۳) هرگاه شخصی با اوصاف و عنوان شخص دیگری طرف عقد قرار گیرد و طرف دیگر با اعتماد به همان اوصاف و عنوان عقد را پذیرفته باشد، عقد نکاح میان آن‌ها باطل است.

منجز بودن عقد نکاح

ماده ۱۰۳: تعلیق در عقد نکاح موجب بطلان عقد است، مگر اینکه تعلیق بر شرایط صحت آن و یا امر معلوم باشد، مانند تعلیق بر این که اگر امروز جمعه باشد یا شوهر پسر عموی او باشد با علم به آن ضرری ندارد.

فصل پنجم: آثار عقد نکاح

تعریف و اقسام مهر

ماده ۱۰۴ (۱): مهر عبارت از مال است که مرد به واسطه ازدواج با زن به او می‌پردازد یا انجام می‌دهد و اگر به صرف ازدواج با زنی، تعهد به پرداخت مالی به پدر یا شخص ثالث کند، الزامی به ادای آن ندارد.

(۲) مهر بر چهار قسم ذیل است:

۱: مهر المسمی: مالی است که با تراضی زوجین تعیین می‌گردد.

۲: مهر المثل: مالی است که در تعیین آن، حال زن از حیث شرافت، فامیل و سایر صفات او نسبت به اقارب و اقربان و عرف محل و امثال آن در نظر گرفته می‌شود.

۳: مهر المتعه: مالی است که در تعیین آن، حال مرد از حیث فقر و غنا در نظر گرفته می‌شود.

۴: مهر السنه: پنجمصد درهم نقره است که هر درهم آن معادل هجده نخود می‌باشد.

موارد پرداخت مهر المثل، مهر المتعه و مهر السنه مطابق احکام این قانون تعیین می‌گردد.

(۳) مهر به دو شکل (قسمتی نقد و قسمتی بر ذمه) تعیین شده می‌تواند.

(۴) مهری که مرد توان بالقوه پرداخت آن را نداشته باشد باطل بوده، چنین پنداشته می‌شود که مهر اصلاً

تعیین نگردیده است.

شرایط مال موضوع مهر

ماده ۱۰۵: (۱) شیئی می‌تواند مهر قرار گیرد که شرایط ذیل را دارا باشد:

۱: ارزش اقتصادی داشته باشد، اعم از عین، منفعت، عمل، حق مالی مثل حق ارتفاق یا اسقاط حق مثل تعهد

به نساختن بلند منزل.

۲: قابل تملک باشد. شراب و خنزیر و امثال آن، مهر قرار داده نمی‌شود و اگر کسی آن را مهر قرار دهد،

مهر المثل با دخول ثابت می‌شود.

۳: معلوم باشد، مگر این که تعیین آن به یکی از زوجین یا شخص ثالث واگذار گردد و اگر مهر حاضر باشد، مشاهده آن کفایت می کند ولو اینکه وزن، مقدار و قیمت آن معلوم نباشد.

۴: قابل تسلیم و تسلیم باشد.

(۲) هر گاه شیئی که مهر تعیین شده، فاقد شرایط مندرج فقره (۱) این ماده باشد، در صورت طلاق بعد از دخول، زوجه، مستحق مهر المثل است.

(۳) هر گاه زوج مال غیر را مهر قرار دهد و صاحب مال اجازه ندهد، زوجه، مستحق مثل یا قیمت آن است.

(۴) هر گاه مهریه، عین معین بوده و قبل از عقد یا تسلیمی آن تلف گردد، زوجه حق دارد مثل و در صورت تعذر، قیمت آن را تقاضا نماید و در صورت معیوب شدن، عین معیوب را با خساره آن مطالبه نماید.

مالکیت مهر

ماده ۱۰۶ (۱): زوجه به محض انعقاد عقد نکاح، مالک تمام مهر به صورت نیمه مستقر و نیمه معلق می شود و حق دارد آن را مطالبه نماید، مگر این که در تأدیه آن، مدت و اقساط، تعیین گردیده و یا طور دیگری تراضی شده باشد.

(۲) زوجه می تواند الی تأدیه کامل مهر، ولو زوج معسر باشد، از تمکین امتناع نماید، مشروط بر این که قبل از مطالبه مهر با اختیار، تمکین نکرده و مهر او نیز مؤجل نباشد. دخول قبل از بلوغ موجب اسقاط حق امتناع نمی گردد.

(۳) اگر مهر مؤجل باشد و زوجه به عمد، تا رسیدن زمان پرداخت آن تمکین نکند، حق امتناع او ساقط می شود.

تعیین مهر در ضمن عقد نکاح

ماده ۱۰۷ (۱): با تعیین مهر در ضمن عقد نکاح و تمکین زوجه، مهر المسمی بر ذمه زوج لازم می گردد و هر گاه قبل از دخول، زوجه طلاق داده شود، مستحق نصف مهر المسمی می باشد.

(۲) هر گاه زوجه تمام مهر را قبض و آن را مصرف یا تلف نموده باشد، هر گاه قبل از دخول طلاق داده شود، نصف قیمت آن قابل مطالبه است. در صورتی که قیمت آن در موقع عقد با موقع قبض متفاوت باشد، نازلترین قیمت قابل پرداخت می باشد.

(۳) نماء منفصل مهر در صورت طلاق زوجه قبل از دخول، متعلق به زوجه است، ولی زوج می‌تواند نصف نماء متصل را مطالبه نماید. هرگاه مهریه نزد زوجه معیوب شود، نصف ارش و نصف عین قابل مطالبه است، ولی اگر مهر، حیوان حامل یا درخت با میوه باشد، نصف نماء منفصل نیز به زوج تعلق می‌گیرد.

حالات افزایش و تنزل مهر

ماده ۱۰۸: هرگاه در فاصله بین عقد و طلاق قبل از دخول، ارزش مهر المسمی به اثر عمل زوجه افزایش یافته باشد، افزایش مذکور متعلق به او است، ولی اگر بر اثر نرخ بازار افزایش یا تنزل پیدا کند، مربوط به زوج است.

ابراء ذمه زوج از مهر

ماده ۱۰۹: هرگاه زوجه غیر مدخوله، ذمه زوج را از بابت مهر، بری کند، یا مهر را به او هبه نماید، زوج در صورت وقوع طلاق، حق مطالبه نصف مهر را دارد.

حالات استحقاق مهر

ماده ۱۱۰: (۱) هرگاه عقد نکاح به هر سبب بعد از دخول فسخ شود، زوجه مستحق کل مهر المسمی می‌گردد.

(۲) هرگاه عقد نکاح به هر سببی، قبل از دخول، فسخ گردد، زوجه مستحق مهر نمی‌باشد، مگر این که فسخ به سبب عننی یا ارتداد مرد باشد، در این صورت زوجه مستحق نصف مهر المسمی است.

(۳) هرگاه زوجه، زوج را در عقد نکاح فریب داده باشد و نکاح به واسطه عیوب زوجه بعد از دخول فسخ شود، زوجه مستحق مهر نمی‌باشد، ولی اگر زوج از طرف شخص ثالث فریب داده شده باشد، در این صورت زوجه مستحق مهر بوده و زوج می‌تواند از شخص ثالث خساره را مطالبه نماید.

(۴) هرگاه نکاح به سبب مرگ یکی از زوجین قبل از دخول، انحلال یافته باشد، زوجه مستحق نصف مهر المسمی می‌باشد، ولی اگر در عقد، مهر ذکر نشده باشد، زن مستحق آن نیست.

(۵) هرگاه عقد نکاح در حالت مرض زوج واقع شده باشد، در صورت فوت یکی از زوجین قبل از دخول، زوجه مستحق مهر نمی‌گردد.

(۶) در صورت بطلان عقد نکاح به سبب وجود موانع نکاح قبل از دخول، زوجه مستحق مهر نبوده، ولی بعد از دخول مستحق مهر المثل می‌باشد، ولی اگر زن عالم به بطلان عقد باشد، مستحق مهر نمی‌شود.

عدم تعیین مهر در ضمن عقد

ماده ۱۱۱ (۱): عقد نکاح با عدم تعیین مهر صحیح بوده و زوجین می‌توانند آن را قبل از دخول با تراضی تعیین نمایند و بعد از دخول زوجه مستحق مهر المثل می‌باشد.

(۲) هرگاه در فاصله بین عقد و دخول، مهر المثل تفاوت پیدا کند، معیار تعیین مهر زمان دخول است.

(۳) در صورت عدم تعیین مهر، زوجه می‌تواند الی تعیین مقدار و تسلیم آن، از تمکین امتناع ورزد.

(۴) هرگاه نکاح به سبب طلاق، ارتداد یا عنن مرد قبل از دخول، انحلال یابد، در صورت عدم تعیین مهر، زوجه مستحق مهرالمتعه است. ولی هرگاه انحلال نکاح به سبب مرگ یکی از زوجین، ارتداد یا عیب زن باشد، در صورت عدم تعیین مهر، قبل از عقد و بعد از آن، قبل از دخول، زوجه مستحق مهر نمی‌گردد.

(۵) هرگاه عقد نکاح به سبب وجود موانع آن، قبل از دخول باطل گردد، در صورت عدم تعیین مهر، زوجه مستحق چیزی نمی‌گردد، ولی بعد از دخول مستحق مهر المثل می‌باشد، مشروط بر اینکه از پنجصد درهم (مهر السنه) بیشتر نباشد. ولی اگر زوجه علم به حرمت داشته باشد، در این صورت مستحق مهر نیست.

شرط عدم مهر المسمی در ضمن عقد

ماده ۱۱۲: شرط عدم تعیین مطلق مهر در ضمن عقد، باطل و مبطل آن است، ولی شرط عدم مهر المسمی جایز بوده و در حکم موردی است که مهر تعیین نشده باشد. ولی اگر عدم تعیین مهر المثل را بعد از دخول شرط کند، در این صورت شرط و عقد هر دو باطل است.

تفویض تعیین مهر

ماده ۱۱۳: (۱) هرگاه صلاحیت تعیین اندازه مهر به زوج یا شخص ثالث تفویض گردد، آنها می‌توانند مقدار آنرا تعیین نمایند، ولی اگر صلاحیت تعیین مهر به زوجه واگذار شده باشد، در این صورت او نمی‌تواند بدون رضایت زوج، بیشتر از مهر السنه تعیین نماید.

(۲) هرگاه صلاحیت تعیین مهر، به زوج یا زوجه واگذار شود و آنها قبل از تعیین مهر و قبل از دخول فوت نمایند، زوجه مستحق مهرالمتعه است، ولی اگر صلاحیت تعیین مهر به شخص ثالث واگذار شود و او قبل از دخول فوت کند، در این صورت، داور جدید تعیین می‌گردد و یا خود زوجین با تراضی، مهر را معین می‌کنند، ولی اگر شخص ثالث بعد از دخول بمیرد، در این صورت زوجه مستحق مهر المثل می‌گردد.

(۳) هرگاه شخصی که صلاحیت تعیین اندازه مهر به او تفویض شده است، از تعیین آن امتناع ورزد، محکمه او را به تعیین مهر ملزم و یا با تراضی زوجین داور جدید تعیین می‌شود، یا اینکه طرفین با تراضی، اندازه مهر را تعیین می‌نمایند.

اختلاف ناشی از مهر

- ماده ۱۱۴: (۱) هرگاه زوج مالی را به مقدار مهر به زوجه داده باشد و زوجه مدعی هدیه و زوج مدعی پرداخت مهر باشد، در این صورت مراتب ذیل مد نظر گرفته می‌شود:
- ۱: طرفی که دلیل و بینه داشته باشد، به نفع او حکم می‌شود.
 - ۲: هرگاه هر دو برای اثبات ادعای خود، دلیل و بینه بیاورند، دلیل و بینه زوجه مقدم است.
 - ۳: هرگاه هر دو از اقامه بینه عاجز باشند، به نفع زوج حکم می‌شود.

- (۲) هرگاه اندازه مهر ضمن عقد نکاح تعیین نشده، ولی زوجه قبل از دخول شیئی از زوج گرفته باشد، همان شیء، مهر او محسوب می‌شود.
- (۳) در صورتی که زوجه فوت نماید یا طلاق واقع شود و مهر مدت دار باشد، قبل از رسیدن اجل (مدت) مهر قابل مطالبه نیست، ولی با فوت زوج، مهر مؤجل در حکم معجل (حال) می‌گردد.
- (۴) در صورت اختلاف در تعجیل و تأجیل مهر، مدعی تأجیل مکلف است دلیل بیاورد، در غیر آن قول به تعجیل با قسم پذیرفته می‌شود.

پرداخت مهریه از طرف وکیل

- ماده ۱۱۵: هرگاه شخصی با ادعای وکالت از طرف مردی، زنی را به عقد نکاح او در آورد، ولی مرد بعد از عقد فوت نماید، در صورتی که ورثه، وکالت او را انکار کند و دلیل مبنی بر اثبات آن وجود نداشته باشد، وکیل مکلف است، مهریه زوجه را مطابق احکام این قانون پرداخت نماید.

اختلاف تعیین و قبض مهر

- ماده ۱۱۶: (۱) هرگاه زوجین در تعیین و عدم تعیین مهر اختلاف نمایند، مدعی تعیین، مکلف است آن را ثابت کند، در غیر آن قول منکر، با قسم پذیرفته می‌شود و در صورت اختلاف در قبض مهر، مدعی قبض مکلف است آن را ثابت کند، در غیر آن قول منکر با قسم مقدم است.
- (۲) هرگاه زوج، مدعی ابرای ذمه یا پرداخت مهر و زوجه منکر آن باشد، یا زوجه مدعی بیشتر و زوج مدعی کمتر بوده، مدعی ابرای ذمه و پرداخت و مدعی بیشتر مکلف است ثابت کند، در غیر آن قول منکر با قسم پذیرفته می‌شود.

ذکر مال دیگر به جای مهر تعیین شده

ماده ۱۱۷: هرگاه شیء مهر تعیین شود، ولی در هنگام عقد طور صوری مال دیگری به عنوان مهر ذکر شود و مهر اول قصد نشود، توافق مهر باطل و در حکم موردی است که مهر تعیین نشده است. در صورتی که قصد طرفین در موقع عقد همان چیز اول بوده، همان مهر می‌باشد.

موارد لزوم مهر المثل

ماده ۱۱۸: در موارد ذیل مهر المثل بر ذمه شخص لازم می‌گردد:

۱: در صورتی که فردی بکارت دختری را به هر وسیله ازاله کند.

۲: در صورتی که با مجنون یا صغیره زنا کند.

۳: هرگاه با زنی که علم به حرمت عمل زنا ندارد، زنا کند.

نحوه پرداخت مهریه

ماده ۱۱۹ (۱): هرگاه مهریه، پول رایج کشور، پول خارجی یا طلا باشد، طرفین می‌توانند، متناسب با تغییر ارزش سالانه زمان تأدیه، نسبت به سال انعقاد عقد نکاح آنرا محاسبه نمایند، در غیر آن در ما به التفاوت ارزش پول مصالحه می‌شود.

(۲) هرگاه مهر مؤجل باشد، مطابق ارزش سال سر رسید آن محاسبه می‌گردد. در غیر آن طرفین در ما به التفاوت مصالحه می‌نمایند.

نفقه

ماده ۱۲۰: نفقه زوجه مطابق احکام این قانون بر عهده زوج می‌باشد.

جهیزیه

ماده ۱۲۱: (۱) جهیزیه: اثاثیه منزل، البسه و اشیایی است که زوجه از دارایی خود یا پدرش به منزل مشترک می‌آورد.

(۲) انتفاع زوج از جهیزیه زوجه تبرعی نیست، مگر اینکه زوجه یا عرف، تبرعی بودن آن را تأیید نماید.

(۳) هرگاه زوج یا طلبکاران او ادعا کنند که مال خاصی به زوج تعلق دارد، ولی زوجه مدعی باشد که آن

جزء جهیزیه او است، در صورت ذوالید بودن یکی، دیگری باید خلاف آن را ثابت کند.

ولی اگر هر دو ذوالید یا هیچ کدام ذوالید نباشد، مسأله در باب تداعی داخل می‌شود، یعنی هر کدام محتاج به اقامه دلیل است.

(۴) هرگاه یکی از زوجین مدعی تلف شدن جهیزیه باشد و دیگری منکر آن، مدعی تلف باید ثابت کند، در غیر آن قول منکر با قسم مدار حکم قرار می‌گیرد.

(۵) هرگاه زوج اموالی را قبل از عروسی خریداری و به خانه زوجه انتقال داده باشد تا آنرا همراه خود به منزل مشترک بیاورد، در این صورت اموال مذکور جزء اموال زوج محسوب می‌شود، مگر اینکه زوجه ثابت کند که مال به تملیک او در آمده است.

تکالیف مشترک زوجین

ماده ۱۲۲: (۱) زوجین مکلف به انجام وجایب شرعی و قانونی زوجیت و حسن معاشرت با یکدیگر و والدین و اقارب هم دیگر می‌باشند.

(۲) زوجین مکلف‌اند در تحکیم اساس خانواده و تربیت اولاد با یکدیگر معاونت و همکاری نمایند.

(۳) زوجین مکلف‌اند از اعمالی که موجب تنفر و انزجار همدیگر می‌شود، اجتناب نمایند.

(۴) زوجه مکلف به اداره و انجام آن قسمت از کارهای داخل منزل می‌باشد که زوج بر او در حین عقد شرط گذاشته باشد، در غیر آن کار خانه بر زن واجب نیست.

حقوق متقابل زوجین

ماده ۱۲۳: (۱) سرپرستی خانواده حق زوج می‌باشد، مگر اینکه به سبب قصور فکری زوج، به موجب حکم محکمه، این حق به زوجه واگذار گردد.

(۲) خروج زوجه از منزل به منظور مقاصد مشروع و متعارف مجاز است. زوج و زوجه می‌توانند یکدیگر را از اعمال منافی شرع و قانون منع نمایند و در صورت اختلاف، محکمه حکم می‌کند.

(۳) هرگاه زوجه شاغل باشد، اجرت کارش متعلق به خود اوست.

(۵) زوجه مالک دارایی خود است و می‌تواند بدون اذن زوج هر نوع تصرف در آن نماید.

شروط ضمن عقد

ماده ۱۲۴: (۱) شرط ضمن عقد تعهدی تبعی در ضمن عقد اصلی است.

(۲) هرگاه شرط ضمن عقد نامقدور، بی‌فایده یا خلاف شرع و قانون باشد، شرط باطل و عقد نکاح صحیح است، مگر در شرط نفی مطلق مهر، که نکاح با آن باطل می‌شود.

(۳) شرطی که خلاف مقتضای ذات عقد نکاح باشد، باطل و مبطل عقد است. شرط زمانی مخالف مقتضای ذات عقد پنداشته می‌شود که ذات یا اثر آن را نفی کند، بطوریکه رعایت مفاد شرط، ماهیت عقد را تغییر دهد. مانند شرط عدم برقراری مطلق رابطه زوجیت.

(۴) زوجه می‌تواند رعایت موارد ذیل را بر زوج شرط نماید:

۱- عدم عقد نکاح زن دیگر بطور دائم یا متعه.

۲- اعطای اختیار مسکن با زوجه.

۳- اعطای وکالت طلاق برای زوجه به صورت مطلق یا در موارد ذیل:

- عدم پرداخت نفقه به نحوی که زوجه دچار عسر و حرج گردد.

- محکومیت زوج به حبس طویل.

- مبتلا شدن زوج به بیماری صعب‌العلاج.

- غیبت زوج برای هر مدت که شرط شود.

(۵) زن می‌تواند در عقد نکاح شرط کند که در فرض عدم رغبت زن به آمیزش جنسی، امتناع نماید، هر

چند که شوهر رغبت داشته باشد. و همچنین در فرض حرج، سختی و ضرر آمیزش جنسی، زن می‌تواند بدون شرط امتناع کند.

(۶) شرط خیار فسخ عقد نکاح یا انفساخ آن در غیر مواردی که در این قانون پیش بینی گردیده، باطل

است.

(۷) هرگاه در ضمن عقد نکاح، انجام یا ترک فعلی علیه شخص ثالث، با موافقت او شرط شود، در صورت

تخلف، شخص ثالث ضامن خسارات وارده می‌باشد.

اختلافات ناشی از عقد نکاح

ماده ۱۲۵ (۱): هرگاه بین زوجین، در شرط و وصفی زاید بر آثار عقد نکاح اختلاف واقع شود، مدعی باید

ثابت نماید، در غیر آن قول منکر، با قسم مدار حکم قرار می‌گیرد.

(۲) هرگاه شخصی، مدعی زوجیت با دیگری باشد و او منکر آن گردد، مدعی باید ادعای خویش را ثابت کند، در غیر آن قول منکر با قسم مدار حکم قرار می‌گیرد. در صورتی که منکر زوجیت، بعد از صدور حکم به نفع او، اقرار به زوجیت نماید و دلیل موجه برای انکار سابق خود داشته باشد، حکم به ثبوت زوجیت او صادر می‌شود.

(۳) هرگاه زنی ادعا کند که شوهر ندارد، با احتمال صدق او، شخص می‌تواند بدون فحص با او ازدواج نماید و اگر بعد از ازدواج، زن مدعی زوجیت با شخص دیگر شود یا شخص دیگری، ادعای زوجیت با او را نماید، با اثبات آن، نکاح باطل و در حکم وطی به شبهه پنداشته می‌شود و در صورت دخول، زن با عدم علم به بطلان عقد، مستحق مهر المثل می‌گردد.

فصل ششم: انحلال عقد نکاح

حالات انحلال عقد نکاح

ماده ۱۲۶: عقد نکاح به واسطه فسخ، انفساخ، طلاق، یا فوت یکی از زوجین، مطابق احکام این قانون منحل می‌گردد.

فسخ

ماده ۱۲۷ (۱): هرگاه یکی از زوجین با اعمال صلاحیت خیار فسخ، بدون تشریفات و شرایط لازم در طلاق، مطابق احکام این قانون، نکاح را منحل نماید، فسخ واقع می‌شود.

(۲) موجبات فسخ عقد نکاح عبارتند از:

۱: عیب.

۲: تخلف از شرط.

۳: تدلیس.

فسخ به سبب عیب زوج

ماده ۱۲۸: (۱) وجود عیوب ذیل قبل یا بعد از عقد نکاح در زوج، موجب حق فسخ برای زوجه می‌باشد:

۱: عنن.

۲: جب.

۳: خصاء.

۴: جنون دائمی یا دوره‌ای.

(۲) هرگاه عنن زوج ثابت شود، او مکلف است حداکثر الی یکسال خود را معالجه کند، در صورت عدم رفع، زوجه حق فسخ را اعمال کرده می‌تواند. ولی هرگاه در خلال یک سال زوج با زوجه خود یا زن دیگری مقاربت نماید، یا زوجه به ادامه نکاح راضی شود، در این صورت زوجه حق فسخ را ندارد. فسخ به سبب عیب زوجه

ماده ۱۲۹ (۱) : وجود عیوب ذیل در زوجه قبل از عقد نکاح، موجب حق فسخ عقد نکاح برای زوج می‌باشد، مشروط بر اینکه زوج قبل از عقد به آن علم نداشته باشد:

۱: قرن.

۲: افضاء.

۳: دیوانگی.

۴: جذام.

۵: برص.

۶: عرج و لنگ بودن.

۷: نابینایی از هر دو چشم.

(۲) هرگاه عیوب مندرج فقره (۱) این ماده بعد از عقد نکاح حادث شود، در این صورت زوج حق فسخ را ندارد.

زمان حق فسخ

ماده ۱۳۰: (۱) حق فسخ؛ فوری بوده، هرگاه بعد از علم به موجبات آن یکی از زوجین عقد نکاح را فسخ نکند، یا عملی (دخول یا تمکین) را انجام دهند که دلیل بر رضایت آنها باشد، در این صورت حق خیار ساقط می‌گردد، مگر اینکه به فوریت حق فسخ، علم نداشته باشد.

(۲) هرگاه فسخ از طرف زوجه یا زوج قبل از دخول صورت گیرد، مهر ساقط می‌گردد، ولی در عیب عنن نصف مهر المثل لازم می‌شود، هرگاه، فسخ بعد از دخول واقع شود، در این صورت مهر المسمی ثابت می‌گردد. (۳) هرگاه یکی از زوجین، قبل از عقد نکاح، عالم به موجبات حق فسخ در جانب مقابل باشد، در این صورت حق فسخ ساقط می‌شود.

(۴) عیوب موجب فسخ، به اقرار یا شهادت بر اقرار یا توسط معاینات طبی ثابت می‌شود.

تخلف از شرط

ماده ۱۳۱ (۱): هرگاه برای یکی از طرفین عقد نکاح، وصف خاصی صریحاً شرط گذاشته شود و یا عقد نکاح متبانیاً بر آن واقع گردد و بعد از عقد ظاهر شود که فاقد شرط می‌باشد، در این صورت، طرف مقابل حق فسخ را دارد.

(۲) هرگاه بکارت برای زوجه، صریحاً شرط گذاشته شود یا عقد متبانیاً بر آن واقع گردد، ولی بعداً معلوم شود که زوجه قبل از عقد، باکره نبوده، در این صورت زوج حق فسخ نکاح را دارد و اگر فسخ نکرد و یا ثابت شود که علت ازاله بکارت، جستن و پریدن است، در این صورت فقط ما به التفاوت مهریه بکر و غیر بکر قابل کسر است و اگر بکارت شرط گذاشته نشده، اما زوجه، ولی یا وکیل او تدلیس نموده باشد، زوج می‌تواند عقد را فسخ یا مهر را کسر نماید.

تدلیس

ماده ۱۳۲ (۱): تدلیس اقدام عمدی صریح یا ضمنی یکی از طرفین عقد یا سکوت بر پنهان کردن عیب و نقصی است که اگر طرف مقابل بر آن واقف می‌بود، راضی به انعقاد عقد نکاح نمی‌گردید و یا اظهار صفت کمال مفقود است که موجب رغبت یکی از زوجین به انعقاد نکاح گردد.

(۲) تدلیس کننده مطابق احکام فقهی ملزم به جبران خساره وارده به طرف مقابل می‌باشد، ولی هرگاه تدلیس از جانب غیر زوجین واقع شده باشد، در این صورت حق خیار برای طرف مقابل نیست.

(۳) تدلیس مطابق عرف و عادت تشخیص می‌شود، در صورت اختلاف در عرف یا فقدان آن، نظر قاضی تعیین کننده است.

انفساخ عقد نکاح

ماده ۱۳۳: انفساخ انحلال عقد نکاح بدون اراده زوجین بوده که به سبب وقوع یکی از اسباب ذیل واقع می‌شود:

۱: تغییر جنسیت یکی از زوجین.

۲: ارتداد یکی از زوجین.

۳: لعان.

۴: ایجاد قرابت رضاعی بعد از عقد نکاح.

تغییر جنسیت

ماده ۱۳۴: تغییر عمدی جنسیت یکی از زوجین، موجب انحلال عقد نکاح می‌گردد و زیان‌های وارده از این ناحیه به زوج دیگر، متوجه او است. ولی لازم است که صیغه طلاق هم جاری شود و چنانچه تغییر جنسیت بعد از دخول باشد مهر مستقر می‌شود.

آثار مرتب بر ارتداد

ماده ۱۳۵: در صورت ارتداد آثار ذیل مرتب می‌گردد:

- ۱: هرگاه یکی از زوجین قبل از دخول و بعد از عقد مرتد شود، نکاح فوراً منفسخ می‌شود و اگر مرتد زوجه باشد، مهر او ساقط می‌گردد و اگر مرتد زوج باشد، مکلف است نصف مهر را به زوجه بدهد.
- ۲: هرگاه ارتداد بعد از دخول واقع شود و قبل از اتمام زمان عده، مرتد دوباره مسلمان شود، نکاح اول نافذ است و اگر برنگردد، نکاح زایل می‌شود، در این صورت زوجه از حین ارتداد زوج از او جدا می‌شود و مستحق تمام مهر می‌گردد.
- ۳: هرگاه ارتداد شوهر فطری باشد، نکاح به مجرد ارتداد باطل می‌شود و دخول اثری بر آن ندارد.

لعان

ماده ۱۳۶: (۱) اسباب لعان قرار ذیل است:

- ۱: در صورتی که زوج بدون دلیل و بینه، به زوجه غیر مشهوره به زنا و مدخوله خود، با ادعای مشاهده، نسبت زنا بدهد.
 - ۲: در صورتی که زوج بدون دلیل و بینه، فرزندی را که در فراش او از زوجه مدخوله او متولد شده، نفی نماید.
- (۲) هرگاه زوج، زوجه ناشنوا یا لال خود را به زنا نسبت دهد، در این صورت احکام لعان جاری نشده و بمجرد نسبت مذکور، زن بر شوهرش حرام می‌گردد.
- (۳) لعان وقتی صحیح می‌باشد که لاعن و ملاعن بالغ، عاقل و مختار باشند.

طرز اجرای لعان

- ماده ۱۳۷: زوجین برای لعان، اعمال ذیل را به زبان عربی یا مادری به پیشگاه محکمه طور ایستاده انجام می‌دهند:
- ۱: ابتدا زوج چهار مرتبه بگوید: «شهادت می‌دهم به الله که آنچه به زوجهام نسبت داده‌ام، واقعیت است».

- ۲: بعداً محکمه زوج را نصیحت می کند، اگر خود را تکذیب کرد، حد بر او جاری می شود و إلا برای بار پنجم باید بگوید: «لعنت الله بر من، اگر آن چه را به زوجه ام، نسبت داده ام، واقعیت نداشته باشد».
- ۳: بعداً زوجه چهار مرتبه بگوید: «شهادت می دهم به الله که آنچه را زوجه به من نسبت می دهد، واقعیت ندارد».
- ۴: بعداً قاضی زوجه را نصیحت می کند، اگر زوج را تصدیق کرد، حد بر او جاری می گردد و الا برای بار پنجم باید بگوید: «غضب الله بر من، اگر آنچه زوجه به من نسبت داده، واقعیت داشته باشد».
- ۵ - در صورت امکان جملات مذکور باید به عربی اداء شود، در غیر آن به زبان دیگر هم کفایت می کند .

آثار مرتب بر لعان

ماده ۱۳۸: با وقوع لعان رابطه زوجیت منحل، حد قذف ساقط و نسب طفل از ناحیه زوج نفی می گردد .

فسخ نکاح به سبب رضاع

ماده ۱۳۹: رضاع بعد از تحقق شرایط مندرج این قانون و بعد از ازدواج، ایجاد قرابت رضاعی نموده و موجب انفساخ عقد نکاح می گردد.

طلاق

- ماده ۱۴۰: (۱) طلاق انحلال رابطه زوجیت است که مطابق احکام مندرج این قانون از طرف محکمه یا یکی از زوجین واقع می شود.
- (۲) زوج مکلف است بعد از وقوع طلاق، تمام تعهدات ناشی از عقد نکاح، مانند مهریه و نفقه معوقه زوج را اداء نماید.
- (۳) زوجه می تواند با داشتن وکالت در طلاق از طرف زوج در ضمن عقد، خود را مطلقه نماید، در این صورت زوج مکلف به ایفاء تعهدات مندرج فقره (۲) این ماده می باشد.

طلاق توسط محکمه

ماده ۱۴۱: (۱) زوجه می تواند به علت نرسیدن نفقه از طرف زوج، به محکمه شکایت کند، محکمه زوج را مخیر بین انفاق یا طلاق می نماید. در صورتی که زوج تمرّد کند، محکمه حکم به طلاق را صادر می نماید و همچنین در مورد ایلاء مجتهد جامع الشرائط شیعه می تواند زوجه را مطلقه سازد .

- (۲) هرگاه دوام زوجیت موجب ضرر یا عسر و حرج غیر قابل تحمل برای زوجه شود، او می‌تواند به محکمه مراجعه و تقاضای طلاق نماید. چنانچه ضرر یا عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، محکمه زوج را مجبور به طلاق می‌نماید. و هرگاه اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن قاضی طلاق داده می‌شود.
- (۳) ضرر یا عسر و حرج مندرج فقره (۲) این ماده عبارت از وضعیتی است که از طرف زوج ایجاد گردیده و ادامه زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط محکمه از جمله مصادیق عسر و حرج محسوب می‌گردد:
- ۱- ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت بیش از یک سال بدون عذر موجه.
 - ۲- اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی که اراده را مختل کند.
 - ۳- محکومیت زوج به حکم قطعی محکمه به حبس ده سال یا بیشتر از آن که در هنگام تقاضای طلاق، زوج مدت پنج سال از مدت محکوم بها را سپری نموده باشد.
 - ۴- لت و کوب یا هرگونه سوء رفتار زوج که عرفاً با توجه به وضعیت زوجه قابل تحمل نباشد.
 - ۵- ابتلای زوج به امراض صعب‌العلاج روانی یا ساری که زندگی مشترک را مختل نماید.
- (۴) در صورت تقاضای طلاق از طرف زوج یا زوجه، محکمه در ابتدا دو حکم (داور) را از بین اقارب آنها به منظور مصالحه انتخاب می‌نماید.

ارکان صحت طلاق

ماده ۱۴۲: ارکان صحت طلاق عبارتند از:

۱: صیغه طلاق.

۲: طلاق‌دهنده.

۳: مطلقه.

۴: شهود.

صیغه طلاق

ماده ۱۴۳ (۱): در صیغه طلاق باید عبارت یا جمله‌ای که تعیین‌کننده زوجه در طلاق باشد، قبل از کلمه «طالق» استفاده شود، مانند زوجتی طالق.

(۲) صیغه طلاق در صورت امکان به لفظ عربی واقع شود، در غیر آن از الفاظی که صریح در طلاق باشد، استفاده شود.

(۳) زوج و زوجه می‌توانند برای اجرای صیغه طلاق، شخص دیگری را به حیث وکیل تعیین نمایند.

(۴) صیغه طلاق باید منجز باشد، تعلیق آن جز به شرایط صحت طلاق و امری معلوم، باطل است. هرگاه بعد از اجرای صیغه طلاق، معلوم گردد که صیغه طلاق به صورت صحیح جاری نشده، طلاق باطل است.

(۵) اجرای سه طلاق، در یک جلسه باطل است و اجرای چند طلاق مستقل بدون رجوع، در حکم یک طلاق می‌باشد.

شرایط طلاق دهنده

ماده ۱۴۴ (۱): طلاق دهنده باید بالغ، عاقل، مختار و قاصد به لفظ و مفهوم صیغه طلاق باشد، ولی طلاق مجنون ادواری با ثبوت وقوع آن در حالت افاقه صحیح است.

(۲) ولی قهری، وصی و قیم می‌توانند، با اثبات مصلحت مجنون دایمی به پیشگاه محکمه، زوجه او را طلاق دهند.

- (۳) سفیه می‌تواند زوجه خود را طلاق دهد، مگر آثار مالی طلاق به عهده ولی سفیه می‌باشد.
- (۴) اکراه در صورتی که شرایط ذیل را دارا باشد، مبطل عقد است و رضایت بعدی بر آن اثری ندارد.
- ۱- اکراه کننده غالب و قادر به انجام مورد اکراه باشد.
 - ۲- اکراه شونده مغلوب و عاجز از دفع ضرر باشد.
 - ۳- عمل مورد تهدید به اکراه، مضر به نفس، مال یا آبروی اکراه شونده یا متعلقین او بوده و ضرر جزیی نباشد.

(۵) هرگاه زوج بعد از اجرای صحیح صیغه طلاق و بعد از اتمام عده، ادعا نماید که قاصد نبوده، ادعای او قابل سمع نمی‌باشد، مگر در زمان عده رجعی ادعای وی قابل سمع است.

شرایط مطلقه

ماده ۱۴۵: (۱) طلاق زوجه بالغه مدخوله و زوجه غیر حامل در حالت حیض و یا نفاس باطل است. و طلاق زوجه غیر مدخوله و زوجه حامل در حالت حیض و یا نفاس جواز دارد.

(۲) هرگاه مردی (چه غایب چه حاضر) بنابر دلایلی از حال زنش آگاه نباشد که او در حال نفاس و حیض است یا نه، چنانچه از روی عادت سابق زن و قراین بفهمد که فعلاً در طهر غیر موقوفه است، طلاق او صحیح است. هر چند که بعد بفهمد زن در موقع طلاق در حال حیض یا نفاس بوده، لکن بعد از یک ماه از جدا شدن از زنش،

طلاق دهد. ولی اگر به وسیله تلفون و غیره وقت حیض او را بفهمد، باید در موقع طلاق بداند که او در حال حیض و نفاس نیست.

(۳) طلاق زوجه در طهری که جماع صورت گرفته باشد، باطل است، مگر این که زوجه حامل یا یائسه یا زوج غایب باشد. اگر اطلاع او از وضعیت طهر و غیر طهر زوجه همراه با مشقت باشد، طلاق او به شرط این که زن عادتاً از طهر موافقه خارج شده باشد، مطابق حکم فقره (۲) این ماده، صحیح است.

(۴) هرگاه زوجه حین طلاق مدعی طهر باشد، بعد از وقوع طلاق ادعا کند که طاهر نبوده است، طلاق صحیح است، مگر این که ادعای خود را ثابت کند.

شهود

ماده ۱۴۶: صیغه طلاق باید به حضور دو مرد عادل که آن را استماع کنند، جاری شود. هرگاه بعد از اجرای صیغه طلاق، معلوم گردد که هر دو یا یکی از شهود عادل نبوده، طلاق باطل است.

عدالت شخص عادل به مفهوم انجام واجبات شرعی و ترک محرمات به واسطه خوف از خداوند متعال (ج) می‌باشد.

اقسام طلاق

ماده ۱۴۷: طلاق به اعتبار آثار خود عبارت است از:

۱: طلاق بائن: که رابطه زوجیت با وقوع آن منحل می‌شود و حق رجوع در آن نیست.

۲: طلاق رجعی: که انحلال رابطه زوجیت بر انقضاء عده متوقف بوده و زوج می‌تواند در زمان عده به وی رجوع کند و طلاق باطل می‌گردد.

طلاق بائن

ماده ۱۴۸: طلاق زوجه درحالات ذیل بائن است:

- ۱: زوجه غیر مدخوله.
- ۲: زوجه یائسه.
- ۳: طلاق سومی که بعد از دو رجوع واقع شده باشد.
- ۴: خلع و مبارات.

طلاق خلع

ماده ۱۴۹ (۱): هرگاه زوجه از زندگی با زوج کراهت داشته باشد و زوجین بترسند که در معرض مخالفت با احکام شرعی قرار می‌گیرند، در این صورت زوجه یا ولی او با پرداخت فدیة به زوج، او را راضی به طلاق خلع می‌نماید.

کراهت زوجه از زوج ممکن است، به خاطر خصوصیات ذاتی؛ مانند زشتی چهره و یا به خاطر خصوصیات عارضی مانند ازدواج مجدد باشد.

(۲) هرگاه فدیة بنابر عدم آگاهی، شرایط صحت را نداشته باشد، طلاق خلع صحیح و زوجه ضامن قیمت آن است؛ مثلاً زوجه بگوید، این عسل، فدیة است، ولی بعداً معلوم شود که، خمر می‌باشد.

(۳) هرگاه فدیة قبل از تسلیم، تلف یا معیوب گردد، زوجه ضامن مثل یا قیمت یا ارزش آن است.

(۴) فدیة دارای شرایط مهر مندرج فقره (۱) ماده یکصد و بیست و سوم این قانون بوده و اندازه آن، به توافق زوجین تعیین می‌گردد. در صورت اختلاف در مقدار و جنس بعد از طلاق، قول زوجه با قسم او مقدم می‌باشد.

(۵) هرگاه زوجه به خاطر سوء معاشرت زوج یا تخلف از وظایف زناشویی او، مجبور به پرداخت فدیة گردد یا به پرداخت آن اکراه شود، طلاق واقع شده با شرایط رجعی، رجعی بوده، در غیر آن طلاق باین می‌باشد، در این صورت زوج مستحق فدیة نمی‌گردد.

صیغه طلاق خلع

ماده ۱۵۰: (۱) صیغه طلاق خلع به عربی و به یکی از روشهای ذیل صورت می‌گیرد:
۱: ابتدا زوجه بگوید: «من این مال را به تو می‌بخشم تا مرا طلاق دهی»، بعد زوج در جواب بگوید «خلعتک علی کذا».

۲: ابتدا زوج بگوید «خلعتک علی کذا» و یا «فلانیة مختلعة» و زوجه قبول کند.

(۲) در صحت طلاق خلع، بین بذل فدیة از طرف زوجه و صیغه طلاق، توالی عرفی شرط است و الا طلاق واقع شده با شرایط رجعی، رجعی است. در غیر آن طلاق باین می‌باشد، در این صورت زوج مستحق فدیة نمی‌گردد.

(۳) شخص ثالث بدون وکالت یا ولایت نمی‌تواند به طور تبرع مالی را به زوج بذل و تقاضای طلاق زوجہ او را نماید. زوجہ نیز نمی‌تواند مال دیگری را فدیہ قرار دهد. هرگاه اشتبهاً چنین عملی را انجام دهد، در این صورت خلع صحیح و زوجہ مکلف به تأدیة مثل یا قیمت آن به زوج می‌باشد.

طلاق مبارات

ماده ۱۵۱: (۱) هرگاه زوجین از یکدیگر کراهت داشته باشند و زوجہ با دادن فدیة که بیشتر از مهر نباشد، زوج را راضی به طلاق نماید، طلاق مبارات واقع می‌شود.

(۲) صیغة طلاق، در طلاق مبارات آن است که زوج به زوجہ بگوید: «بارئک علی کذا فانک طالق». هرگاه زوج زبان عربی را نفهمد، باید شخصی دیگری را که به زبان عربی آشنا باشد، غرض اجرای صیغة مذکور وکیل تعیین نماید.

(۳) زوجہ می‌تواند در خلع و مبارات به فدیہ رجوع کند که با رجوع او، طلاق خلع و مبارات، در مورد طلاق رجعی، به طلاق رجعی تبدیل می‌شود.

(۴) زوجہ در حالات ذیل می‌تواند به فدیہ رجوع کند:

۱: در صورتی که عدۀ زوجہ منقضی نشده باشد.

۲: در صورتی که طلاق از مواردی باشد که زوج بتواند به او رجوع کند؛ مثلاً زوجہ یائسه یا غیر مدخوله یا در طلاق سوم نباشد.

۳: در صورت رجوع زوجہ به فدیہ، زوج باید مطلع گردد، در غیر آن رجوع باطل است.

(۵) خلع و مبارات از نظر شرایط صحت و احکام مرتبه بر آن، در حکم طلاق رجعی می‌باشد.

طلاق رجعی

ماده ۱۵۲: (۱) در مورد مطلقۀ رجعی، در ایام عدۀ تمامی آثار عقد نکاح (نفقه و توارث) ثابت می‌باشد.

(۲) در موردی که طلاق خلع و مبارات به طلاق رجعی مبدل گردد، در حکم طلاق رجعی می‌باشد.

(۳) زوج نمی‌تواند حق رجوع به زوجہ را در عدۀ طلاق رجعی ابتداً یا در ضمن قرارداد از خود ساقط یا به

آن صلح نماید.

(۴) زوجہ نمی‌تواند حق رجوع به فدیہ را ابتداً یا در ضمن قرارداد دیگری از خود ساقط یا به آن صلح

نماید.

شرایط رجوع زوج در طلاق رجعی

ماده ۱۵۳: (۱) رجوع بازگرداندن مطلقه رجعیه، قبل از انقضای عده، به نکاح سابق می‌باشد.

(۲) رجوع در طلاق، به هر لفظ صریح یا عملی صریح که قصد رجوع در آن باشد، محقق می‌گردد و شخص گنگ می‌تواند با اشاره مفهم یا عمل شهوانی رجوع نماید.

(۳) علم زوجه و رضایت او به رجوع در طلاق رجعی شرط نمی‌باشد، ولی تنها بعد از اطلاع از تاریخ رجوع، مکلف به انجام وظایف زوجیت می‌گردد.

(۴) ولی یا قیم مجنون دائمی، می‌تواند با رعایت مصلحت مولی علیه، به طلاق زوجه او رجوع کند.

اختلافات ناشی از طلاق

ماده ۱۵۴: (۱) هرگاه زوجه مطلقه ادعا نماید که طلاق در حال حیض واقع شده است و طلاق دهنده از آن انکار کند، در صورت فقدان دلایل کافی، قول طلاق دهنده با قسم معتبر می‌باشد.

(۲) هرگاه زوجه ادعای انقضای عده را نماید و این که او حیض سوم خود را دیده ولی زوج ادعا کند که قبل از انقضای عده، رجوع نموده است، در صورت فقدان دلایل کافی، قول زوجه با قسم معتبر می‌باشد. (ولی زوجه در مورد ادعای رجوع عملی، قسم بر عدم رجوع و بر ادعای رجوع قولی، قسم بر عدم علم به رجوع می‌خورد).

(۳) هرگاه زوج ادعای رجوع نماید و زوجه آنرا تصدیق کند، اما ادعا نماید که رجوع وی بعد از انقضای عده بوده، در این صورت قول مرد با قسم معتبر می‌باشد.

(۴) هرگاه در هنگام طلاق یا بعد از آن، زوجه ادعا کند که در طهرجماع، قرار دارد و زوج از آن انکار نماید، در این صورت قول زوج با قسم مقدم می‌باشد و نیز اگر زوجین در انقضای عده اختلاف کنند، قول زوج مقدم می‌باشد.

(۵) هرگاه یکی از زوجین ادعای طلاق رجعی بودن دوم را نماید و دیگری ادعا کند که طلاق سوم است، در صورت فقدان دلایل کافی، قول مدعی رجعی بودن، همراه با قسم معتبر می‌باشد.

انحلال نکاح به سبب فوت

ماده ۱۵۵: عقد نکاح با فوت واقعی یا حکمی یکی از زوجین، منحل می‌گردد.

عده طلاق و فسخ و انفساخ

ماده ۱۵۶: (۱) عده مدتی است که زن باید در آن بعد از انحلال عقد نکاح یا وطی به شبهه، از عقد نکاح خود داری نماید.

- (۲) عده طلاق و فسخ و انفساخ نکاح زن حایل (غیر حامل) ، سه طهر است، مگر اینکه زن به اقتضای سن، حیض نه بیند، در این صورت عده او سه ماه قمری می باشد.
- (۳) سه طهر از زمان وقوع طلاق تا آغاز حیض سوم محاسبه می شود.
- (۴) هر گاه زن بعد از طلاق یک بار حیض ببیند و سپس یائسه گردد، برای تکمیل عده او سپری شدن دو ماه دیگر لازمی است و نیز اگر بعد از دو حیض یائسه شود، برای تکمیل عده، سپری شدن یک ماه دیگر لازم می باشد.
- (۵) عده طلاق و فسخ و انفساخ نکاح زن حامل الی وضع حمل می باشد.
- (۶) زوجه مطلقه غیر مدخوله عده ندارد.

عده زوجه زوج مفقود الخبر

- ماده ۱۵۷ (۱): زوجه ای که زوج او مفقود الخبر بوده و محکمه او را طلاق داده و حکم به مرگ حکمی زوج او صادر شده باشد، مدت عده او، عده وفات است.
- (۲) هر گاه زوجه زوج مفقود الخبر، علم به طلاق خود از طرف زوج نداشته باشد، مدت عدم علم او به طلاق جزء ایام عده او محسوب می شود.

عده وطی به شبهه

- ماده ۱۵۸: (۱) هر گاه زنی که به شبهه وطی شده، شوهردار باشد، شوهر او نمی تواند در خلال عده به زوجه مذکور دخول نماید.
- (۲) زنی که به شبهه و طی شده، عده او، در حکم عده زوجه مطلقه بوده و آغاز عده او از آخرین دخول محاسبه می شود.

عده وفات

- ماده ۱۵۹ (۱): عده زوجه حایل در وفات زوج از تاریخ فوت او، مدت چهار ماه و ده روز بوده و عده زوجه حامل در وفات زوج، ابعداجلین از چهار ماه و ده روز و وضع حمل می باشد.
- (۲) هر گاه زوجه به علت حبس، مرض، غیبت یا سایر عوامل از مرگ زوج مطلع نباشد، آغاز عده از تاریخ اطلاع زوجه محاسبه می شود.

(۳) هرگاه زوج قبل از انقضای عده طلاق رجعی فوت نماید، زوجه مکلف به سپری نمودن عده وفات بوده و ایام عده سابق جزء عده وفات محسوب نمی‌گردد و اگر زوجه حامل باشد، مکلف به سپری نمودن ابعداً الاجلین از چهار ماه و ده روز و وضع حمل می‌باشد.

(۴) هرگاه مطلقه رجعی بعد از انقضای عده با شخص دیگری عقد نکاح نماید، بعد مطلع شود که زوج او قبل از انقضای عده، فوت کرده است، در این صورت از تاریخ اطلاع مکلف به سپری نمودن عده وفات می‌باشد.

(۵) هرگاه دو عده با تفاوت در مبدأ جمع گردد، عده که سبب آن زودتر حادث شده باشد، اول گرفته می‌شود و عده دوم از زمان حدوث سبب، تا ختم آن ادامه می‌یابد، مگر اینکه یکی از دو عده حمل باشد، که در این صورت حمل مقدم است.

ادعای سهم و حق الزحمه زوجه

ماده ۱۶۰: هرگاه زوجه، بعد از طلاق یا فوت زوج ادعا سهمی بودن در اموال زوج را نموده و یا ادعا کند که کارهای خانه را مجانی انجام نداده و یا خواهان حق الزحمه کارهایی باشد که در خانه زوج انجام داده است و یا هر نوع مطالبات مالی دیگر داشته باشد، محکمه ادعای او را مطابق احکام قانون رسیدگی می‌نماید.

فصل هفتم: نفقه

تعریف و موجبات نفقه

ماده ۱۶۱: نفقه نیازمندیهای متعارف زندگی است که انسان متعارف به آن ضرورت دارد، مانند خوراک، پوشاک، مسکن، تداوی، و امثال آن و موجبات آن عبارت است از:

- ۱: زوجیت دائمی.
- ۲: قرابت مطابق به احکام این قانون.

نفقه زوجه

ماده ۱۶۲: (۱) زوج با انعقاد نکاح و سکونت زوجه در منزل او، مکلف به ادای نفقه زوجه بوده، در صورت امتناع، مدیون او می‌باشد.

هرگاه زوجه برای رفتن به منزل زوج آمادگی داشته باشد، ولی زوج کوتاهی نماید، عدم سکونت مانع ادای نفقه زوجه نمی‌گردد.

(۲) هرگاه زوجه بدون عذر شرعی و قانونی از ادای وجایب شرعی و قانونی زوجیت امتناع ورزد، مستحق نفقه نمی‌باشد.

پرداخت نفقه زوجه

ماده ۱۶۳: (۱) نفقه به انتخاب زوجه به یکی از روش‌های ذیل پرداخته می‌شود:

۱: زوج نیازمندی‌های زندگی زوجه را مطابق به احکام این قانون فراهم کند.

۲: نفقه زوجه حداقل روزانه به صورت وجه نقد پرداخت شود.

(۲) نفقه زوجه حق است نه مجرد حکم، زوجه می‌تواند در صورت امتناع زوج، از مال او بطور متعارف مصرف نماید و یا به محکمه شکایت کند و در صورت فوت زوج، نفقه او از اصل ترکه پرداخت می‌شود.

(۳) زوجه در عده طلاق رجعی، ایام حمل، در طلاق بائن و فسخ نکاح، مستحق نفقه می‌باشد.

(۴) هرگاه به زوجه ناشزه، طلاق رجعی داده شود یا در عده طلاق رجعی ناشزه گردد، حق نفقه او ساقط می‌گردد، مگر اینکه حامله باشد که در این صورت باید بین زوج و زوجه مصالحه صورت گیرد.

(۵) هرگاه زوج از اداء نفقه عاجز گردد، زوجه می‌تواند از محکمه تقاضای طلاق نماید، ولی در صورتی که زوجه الی توانگر شدن زوج صبر نماید، زوج مدیون او بوده و می‌تواند نفقه سابق خود را مطالبه نماید.

(۶) هرگاه زوج در حین عقد نکاح، به تمکن از نفقه تدلیس نماید، زوجه می‌تواند در صورت عدم توانایی او از ادای نفقه، نکاح را فسخ نماید.

(۷) نفقه ای که انتفاع از آن موجب از بین رفتن عین آن می‌شود، ملک زوجه می‌گردد (مثل مواد غذایی و سوختی) و نفقه‌ای که با انتفاع از آن عین او باقی می‌ماند، (مثل طلا، لباس و ظرف) ملک زوج می‌باشد، مگر اینکه به زوجه تملیک شده باشد.

مسکن زوجه

ماده ۱۶۴: (۱) زوجه مکلف به اقامت در مسکنی می‌باشد که زوج برای او تهیه کرده، مگر اینکه اختیار تعیین مسکن در ضمن عقد به زوجه داده شده یا سکونت او در آن موجب خوف ضرر مالی، جانی یا شرافتی او گردد.

(۲) زوجه می‌تواند با نظر داشت شأن خود یا مقتضیات عرف و عادت از اقامت در منزل مشترک با والدین زوج یا اشخاص دیگر امتناع نماید.

نفقة اقارب

ماده ۱۶۵: (۱) اشخاص ذیل مکلف اند طبق احکام این قانون نفقه اقارب ذیل را بپردازند:

۱: والدین نسبی هر چه بالا رود اعم از پدری یا مادری.

۲: اولاد نسبی هر چه پایین رود.

(۲) فرزند مکلف به انفاق والدین می باشد، ولو اینکه حاصل از شبهه و زنا باشد.

(۳) نفقه اولاد اولاد جزء نفقه اولاد است، اما نفقه زوجه پسر، واجب نیست.

(۴) کلیه مصارف تداویهای وقایوی و معالجوی طبی حمل نامشروع و نفقه طفل حاصل از زنا در صورتی به عهده زانی است که توسط معاینات طبی، الحاق حمل یا طفل به زانی ثابت شود و یا به آن اقرار کند. هرگاه عمل زنا ناشی از تقصیر زانی و زانیه باشد، در این صورت کلیه مصارف طور مساویانه به عهده هر دو است و مرد اولویت دارد.

(۵) اقاربی که عرفاً نیازمند باشند و نتوانند به واسطه اشتغال به شغلی بدون سوء نیت، وسایل معیشت خود را فراهم سازند، مستحق نفقه می باشند.

(۶) نفقه اقارب، توسط طبقات ذیل (ولو غیر مسلمان هم باشد) به ترتیب پرداخته می شود و در صورت فقدان یا عدم توانایی هر طبقه، نوبت به طبقه بعدی می رسد:

۱: پدر.

۲: جد پدری و هر چه بالا رود.

۳: اولاد و هر چه پایین رود.

۴: مادر.

۵: والدین مادری، الاقرب فالاقرب.

(۷) هرگاه در طبقه ای که به انفاق ملزم بوده، بیش از یک نفر باشند، باید نفقه را مساویانه پرداخت نمایند، مگر اینکه بعضی از آنها تمکن نداشته باشند.

(۸) شخصی به اداء نفقه اقارب ملزم می باشد که تمکن مالی داشته و اموال او بیش از نیازهای متعارف روزانه خود و زوجه اش باشد.

(۹) عدم استطاعت اداء کامل نفقه و تعیین اندازه آن به تشخیص محکمه صورت می گیرد.

(۱۰) هرگاه شخصی تمکن مالی اداء کامل نفقه اقارب را نداشته باشد، کسری آن از طبقه بعدی جبران

می گردد.

(۱۱) اقاربی که مستحق نفقه شوند و تقاضای آنرا نمایند، نفقه دهنده از زمان استحقاق به شمول ایام رسیدگی به دعوی ملزم به پرداخت آن می‌باشد.

(۱۲) در صورت حجر اموال نفقه دهنده، نفقه اقارب مشمول سایر دیون نمی‌شود.

(۱۳) نفقه دهنده می‌تواند مصادیق نفقه یا وجه نقد آنرا به اندازه نفقه به اقارب مستحق اداء نماید. هرگاه با اداء مصادیق نفقه، آزادی یا شأن مستحق نفقه رعایت نگردد اداء وجه نقدی آن اعمال می‌گردد، مگر این که نفقه دهنده تمکن آن را نداشته باشد.

(۱۴) در صورت غیبت یا امتناع نفقه دهنده و عدم امکان الزام او، محکمه نفقه را از اموال او ایفاء می‌کند. در صورت عدم دسترسی به اموال او، به حساب نفقه دهنده قرض می‌کند. هرگاه شخص مکلف به ادای نفقه، نتواند، قرض‌هایی را که برای اشخاص واجب النفقه به حساب او قرض گرفته شده است، بپردازد، طبقه بعدی از نفقه دهندگان ملزم به پرداخت آن می‌باشند.

مصارف تداوی و ازدواج و دیون اقارب

ماده ۱۶۶: (۱) مصارف تداوی هر نوع بیماری زوجه و اقارب مستحق، جزء نفقه آنها می‌باشد، مگر اینکه بیماری غیر موجب فسخ نکاح، در زوجه قبل از عقد باشد.

(۲) مصارف ازدواج اقارب و دیون آنها، جزء نفقه اقارب نمی‌باشد، ولی هرگاه نفقه دهنده به واسطه ازدواج استطاعت پرداخت نفقه اقارب را از دست بدهد، می‌تواند ازدواج نماید.

ملاک تعیین نفقه

ماده ۱۶۷: (۱) ملاک تعیین کیفیت و کمیت نفقه اقارب، با نظر داشت عرف و استطاعت نفقه دهنده بوده و در نفقه زوجه شأن او و استطاعت زوج در نظر گرفته می‌شود.

(۲) توافقی که در کمیت یا کیفیت نفقه بین نفقه دهنده و مستحق نفقه صورت می‌گیرد، با تغییر اوضاع و احوال و شرایط طرفین الزام آور نیست.

(۳) تعهد و ضمانت به نفقه، به نفع نفقه دهنده برای اطمینان نفقه گیرنده، جایز است.

(۴) در صورت عادت زوجه به خادم یا اقتضای شأن او یا به سبب مرض یا نقصان عضو زوجه و اقاربی که نتوانند کارهای مربوط خود را انجام دهند، نفقه دهنده ملزم به انجام کارهای آنها یا استخدام خادم می‌باشد.

ابرای نفقه

ماده 168: زوجه و اقارب می‌توانند ذمه نفقه دهنده را نسبت به نفقه سابق که به خاطر امتناع نفقه دهنده یا سایر اسباب اداء نشده، ابراء نمایند.

تلف شدن نفقه

ماده ۱۴۹: هرگاه نفقه بعد از تسلیم به مستحق آن، بدون تقصیر تلف گردد، نفقه دهنده ملزم به پرداخت مجدد آن می‌باشد، مگر اینکه گیرنده، زوجه بوده و تمکن مالی داشته باشد. مسئولیت مدنی مستحق نفقه در مقابل نفقه دهنده موجب تهاثر نمی‌گردد، مگر زوجه مشروط بر اینکه استطاعت داشته باشد.

وجوب کفائی نفقه

ماده ۱۷۰: اقاربی که از یکدیگر ارث می‌برند، ولی مطابق احکام این قانون ملزم به پرداخت نفقه همدیگر نمی‌باشند، در صورت عدم موجودیت نفقه دهنده، پرداخت نفقه ضروری‌شان به منظور حفظ نفس محترمه، بالای خویشاوندان و سایر اقارب و بلکه بر همه مردم واجب کفائی می‌باشد.

اختلافات ناشی از نفقه

ماده ۱۷۱: (۱) هرگاه زوج مدعی ادای نفقه و زوجه منکر آن باشد، در صورت عدم موجودیت دلیل، قول زوجه با قسم معتبر می‌باشد.

(۲) هرگاه زوجه ادعاء نماید که زوج او را از منزل اخراج نموده، یا با اجازه او خارج شده است، اما زوج مدعی نشوز زوجه باشد، در این صورت زوجه باید ثابت کند، در غیر آن قول زوج با قسم معتبر می‌باشد.

انفاق عین نیازمندی

ماده ۱۷۲: هرگاه معلوم شود که اقارب، مال انفاق شده را در راه نامشروع و خلاف قانون مصرف می‌نمایند (شرب خمر، قمار، تهیه مواد مخدر و امثال آن) الزام انفاق منحصر به پرداخت عین نیازمندی تأمین می‌گردد.

فصل هشتم: اولاد

نسب

ماده ۱۷۳ (۱): طفل متولد در زمان زوجیت، ملحق به زوجین است، مشروط بر اینکه دخول در زمان زوجیت صورت گرفته و طفل حداقل شش ماه قمری بعد از آن متولد گردیده و از آخرین زمان وضع حمل (نه ماه قمری) تجاوز نکند.

(۲) طفل متولد بعد از انحلال نکاح در صورتی ملحق به زوج می‌گردد که در خلال نه ماه قمری بعد از آخرین دخول بعد از انحلال نکاح، متولد شود و زن ازدواج مجدد نکرده باشد، هر چند زنا نموده باشد.

(۳) طفل متولد بعد از انحلال نکاح در صورتی که زوجه ازدواج مجدد نموده باشد، ملحق به زوج دوم می‌گردد، مگر اینکه از انحلال نکاح سابق، بیشتر از نه ماه یا از انعقاد نکاح جدید کمتر از شش ماه سپری شده باشد.

(۴) هرگاه الحاق ولد به هیچ یک از دو زوج ممکن نباشد، طفل به هر دوی آن ملحق نمی‌گردد. هرگاه الحاق طفلی به یکی ممکن نباشد، به زوجی که ممکن است، ملحق می‌گردد. هرگاه الحاق طفل به هر دو زوج ممکن باشد، شرعاً به زوج دوم که فراش فعلی است، ملحق می‌شود. هکذا به عوض زوج دوم به شخص واطی به شبهه نیز ملحق شده می‌تواند.

ترکیب نطفه

ماده ۱۷۴ (۱): ترکیب نطفه مرد اجنبی با زن اجنبیه در آزمایشگاه جایز است، ولی انتقال تخمک بارور شده به رحم زن ممنوع می‌باشد و در صورت انتقال، طفل حاصل متعلق به صاحبان نطفه می‌باشد، در این صورت احکام الحاق نسب، قرابت و ارث بر آن جاری می‌شود.

(۲) انتقال نطفه مرد اجنبی به رحم زن اجنبیه با وسایل طبی یا اعمال مادون زنا، ممنوع می‌باشد، ولی در صورت انتقال، طفل حاصل، متعلق به صاحبان نطفه بوده و تمام احکام الحاق نسب، قرابت و ارث بر آن جاری می‌شود.

(۳) ترکیب نطفه‌ای که در زمان زوجیت زوجین گرفته شده، بعد از مرگ زوج و یا انحلال نکاح آنها، جایز می‌باشد. ولی انتقال آن به رحم زوجه ممنوع است و در صورت انتقال، طفل حاصل متعلق به صاحبان نطفه بوده و تمام احکام الحاق نسب، قرابت و ارث از مادر بر آن جاری می‌شود.

طفل حاصل از وطی به شبهه یا نکاح فاسد و یا زنا

ماده ۱۷۵ (۱): طفل حاصل از وطی به شبهه طرفینی غیر محارم، ملحق به زن و مرد است، مشروط بر این که طفل شش ماه قمری بعد از اولین دخول یا نه ماه قمری بعد از آخرین دخول متولد شود و نسبت به هر یک از آنها که علم به حرمت وطی داشته باشد، زنا محسوب می‌گردد.

(۲) طفل حاصل از نکاح فاسد ملحق به زن و مرد بوده و توارث میان آنها موجود می‌گردد، مشروط بر اینکه هر دو جهل به فساد نکاح داشته باشند و نسبت به هر یک که علم به فساد داشته باشد، زنا محسوب می‌گردد.

(۳) طفل متولد از زنا، از پدر زانی خود ارث نمی‌برد و نه پدر و اقارب او از آن طفل، ولی سایر احکام نسب، (مانند حرمت نکاح) بر او جاری می‌گردد.

(۴) طفل متولد از وطی به شبهه با زنی شوهردار یا معتده که مطابق احکام این قانون، انتساب طفل به هر یک از زوج و واطی به شبهه ممکن باشد، در فقدان طریق قطعی، یا شرعی برای تعیین نسب با قرعه تعیین می‌شود؛ و چنانچه الحاق آن به هر دو غیر ممکن باشد از هر دو منتفی می‌شود.

اثبات نسب

ماده ۱۷۶: (۱) مثبتات نسب عبارتند از:

۱: اقرار.

۲: فراش.

۳: بینه.

۴: شیاع مورد وثوق.

۵: دلایل قطعی.

(۲) اقرار صریح یا ضمنی با قصد و رضاء مثبت نسب است، مگر اینکه کذب اقرار او ثابت گردد، در غیر آن نفی ولد بعد از اقرار قابل سمع نمی‌باشد.

(۳) شرایط صحت و ترتیب آثار حقوقی اقرار به نسب عبارتند از:

۱: تحقق نسب مطابق احکام این قانون ممکن باشد.

۲: شخصی که به نسب او اقرار شده، تصدیق نماید، مگر این که صغیر یا مجنون یا متوفی باشد.

۳: منازعه ای در میان نباشد.

(۴) نسبی که به واسطه اقرار ثابت می‌گردد، آثار حقوقی آن صرف بر مقرر و مقرله جاری شده و به اقارب یا سایر اشخاص سرایت نمی‌کند.

(۵) شخصی که به نسب صغیر یا مجنون اقرار نماید، اقرار او در نبود دلایل قطعی به نفع خود او، قابل سمع نمی‌باشد.

(۶) شخصی که به قرابت غیر از فرزند اقرار نماید، با تصدیق مقرله یا ارائه دلیل یا بینه آثار حقوقی قرابت میان آنها جاری می‌گردد (مانند فرزند فرزند یا اخوت).

(۷) هرگاه دلیل قطعی بر خلاف اماره فراش موجود نباشد، طفل به صاحب فراش ملحق است.

(۸) فراش همبستر بودن زوج و زوجه بوده و مراد از آن صاحب فراش فعلی می‌باشد، یا حالت دخول غیر حرام که در هر دو صورت زوجیت و شبهه را شامل می‌گردد.

نفی ولد

ماده ۱۷۷: (۱) ولد در صورتی نفی می‌شود که عدم تحقق فراش و عدم دخول ثابت و یا لعان گردد. در صورتی که شرایط الحاق ولد به زوج موجود باشد، زوج به استناد فجور زوجه نمی‌تواند، ولد را از خود نفی کند، مگر اینکه به عدم الحاق یقین داشته باشد.

(۲) هر ذینفعی می‌تواند با اثبات عدم تحقق فراش، اقدام به نفی ولد نماید، ولی اثبات خلاف اماره فراش و لعان منحصراً به زوجین است.

(۳) به محض وقوع لعان، توارث طفل و پدر و اقارب پدر نفی می‌گردد، ولی آثار حقوقی نسب طفل به مادر و اقارب مادری او باقی می‌باشد.

(۴) خلاف اماره فراش در موارد ذیل ثابت می‌شود:

۱: اثبات قطعی عدم دخول به زوجه و عدم انزال منی در رحم زن.

۲: نبودن مواد حیاتی در نطفه مرد قبل از تاریخ انعقاد نطفه.

۳: لعان.

۴: آزمایش طبی که به طور قطعی ثابت گردد.

(۵) هرگاه اشخاص ذینفع عدم تحقق فراش را ثابت کنند، حکم قاضی فقط در حق افراد شریک در دعوی نافذ است.

(۶) نفی ولد از طرف زوج باید بعد از ولادت طفل در مدتی که طرح دعوی نفی ولد ممکن باشد، صورت گیرد، در غیر آن اقرار ضمنی محسوب می‌شود، مگر اینکه ثابت شود که مدت حمل زوجه یا تاریخ ولادت بر او مشتبه شده است.

(۷) قاضی عندالضرورت می‌تواند در دعوی نفی ولد حکم آزمایش طبی را در صورت قطعی بودن اثبات آن، صادر نماید، هرچند طرف دعوی با آن مخالفت کند.

(۸) محکمه الی تثبیت قطعی وضعیت نسب صغیر، قیّم موقت را برای طفل تعیین می‌نماید.

(۹) هرگاه زوج، مدعی ولادت طفل قبل از شش ماه قمری یا بعد از نه ماه قمری بوده و زوجه منکر آن باشد، در صورتی که زوج دلیلی نداشته باشد، قول زوجه با قسم معتبر می‌باشد.

حضانت

ماده ۱۷۸: (۱) حضانت، نگهداری، تعلیم و تربیه اسلامی و نظافت و تداوی می‌باشد.

(۲) حضانت اطفال، حق و مکلفیت والدین بوده، هر نوع قرارداد مغایر یا به منظور اسقاط آن، باطل

می‌باشد.

(۳) مادر نسبت به پدر در حضانت دختران تا نه سالگی و در پسران تا هفت سالگی دارای حق تقدم می‌باشد، بعد از سپری شدن مدت متذکره، حضانت پسر و دختر به پدر تعلق می‌گیرد. مگر اینکه محکمه بنا بر مصالح طفل خلاف آن را مصلحت تشخیص دهد.

(۴) مادر می‌تواند مصارف حضانت را از پدر طفل مطالبه نماید، مگر اینکه طفل دارای مال باشد.

(۵) هرگاه پدر فوت نماید یا فاقد صلاحیت حضانت باشد، مادر مستحق تر است و در صورتی که مادر فوت نماید و یا فاقد صلاحیت حضانت باشد، پدر مستحق تر است.

(۶) تأدیب طفل از طرف والدین و اولیای قانونی او مجاز است. ولی بکار بردن هر نوع تنبیه بدنی به قصد تحقیر یا اینکه موجب دیه گردد، ممنوع است.

(۷) حضانت اطفال، در صورت عدم اهلیت یا فقدان والدین به جد پدری تعلق می‌گیرد و با فقدان جد پدری یا عدم اهلیت او، حضانت با وصی منصوب از طرف آنها مربوط می‌گردد و در فرض اختلاف در اهلیت، محکمه حکم می‌کند.

(۸) در صورتی که ولی یا وصی غایب باشند و یا از حضانت اطفال استکفاف ورزند و یا دارای اهلیت حضانت نباشند، محکمه برای طفل قیم تعیین می‌نماید.

(۹) شخصی که حضانت طفل را عهده دار گردیده، نمی‌تواند از ملاقات طفل با والدین یا اقارب او ممانعت نماید، یا بدون اذن پدر یا والدین، طفل را به خارج از کشور یا مسافرت طولانی با خود ببرد. در این صورت دفعات ملاقات در خلال هفته و میعاد سفر مطابق عرف تعیین می‌شود و در صورت اختلاف از طرف محکمه تعیین می‌گردد.

(۱۰) شیر دادن طفل مکلفیت مادر می‌باشد مگر اینکه برای او ضرر داشته باشد. مادر می‌تواند از پدر طفل و در صورت ناتوانی یا فقدان او از جد پدری طفل اجرت مطالبه نماید.

(۱۱) هرگاه طفل، ولی قهری نداشته، یا ولی قهری از پرداخت اجرت شیر دادن امتناع ورزد یا امکان الزام او ممکن نباشد، مادر مکلف است طفل را تبرعاً شیر بدهد.

موانع حضانت

ماده ۱۷۹: (۱) موانع حضانت طفل عبارت‌اند از:

۱: جنون حاضن.

۲: کفر یا ارتداد حاضن در صورت محکوم بودن طفل به اسلام.

- ۳: ازدواج مادر حاضن با غیر پدر طفل، مگر این که مصلحت طفل رعایت شود و یا پدر فوت نماید.
- ۴: فساد اخلاقی و اعتیاد حاضن به طوری که حضانت به صورت صحیح صورت گرفته نتواند.
- ۵: ابتلاء به بیماری های مسری حاضن که سلامت جسمی طفل به مخاطره افتد و یا حاضن فلج و عاجز از حضانت باشد.
- (۲) در صورتی که موانع حضانت مندرج فقره (۱) این ماده مرفوع شود، حق حضانت دو باره اعاده می گردد.
- (۳) هرگاه اقاربی به خاطر عدم امکان مراجعه به محکمه یا جهاتی دیگر، حضانت طفلی را بدون تبرع و با اذن نماینده مجتهد قبول کند و طفل مالی نداشته باشد، می تواند هزینه های آن را از بیت المال و در صورت عدم امکان از خود طفل بعد از رشد مطالبه نماید.
- (۴) حضانت طفل مجنون بعد از بلوغ تابع احکام ولایت و حضانت این قانون می باشد. هرگاه صغیر غیر ممیز یا مجنون تحت حضانت، خساره ای وارد نماید، حاضن مقصر مطابق احکام ضمان، ضامن خسارات وارده می باشد.

ثبت وقایع ازدواج

ماده ۱۸۰: وقایع ازدواج، طلاق، فسخ نکاح، رجوع و ولادت در دفاتر رسمی مربوط ثبت می گردد.

بخش سوم

احکام وصیت، ارث، وقف و هبه

فصل اول: وصیت

تعریف و اقسام وصیت

ماده ۱۸۱: وصیت انشای امری است که اثر آن معلق بر فوت وصیت کننده می باشد و بر دو قسم ذیل است:

۱: وصیت تملیکی: وصیتی است که شخصی، عین یا منفعتی را به شخص دیگری تملیک نماید و موصی له قبل یا بعد از موت آنرا لفظاً یا عملاً قبول نماید، هرگاه موصی له، موصی به را قبل از قبول و بعد از فوت موصی، رد کند، در این صورت وصیت باطل می شود.

۲: وصیت عهدی: عبارت است از هر نوع ایجاد تعهد که بطور مستقیم ناظر به تملیک ترک نباشد.

طرز وصیت

ماده ۱۸۲: (۱) وصیت به لفظ ظاهر یا عملی که صریح بر وصیت باشد، محقق می شود. در صورت عجز از تلفظ، اشاره کافی بوده و در صورت امکان نطق می تواند به نوشتن وصیت نماید. (۲) هرگاه وصیت مقید به زمان یا وضعیت خاص باشد، وصیت صرف بعد از تحقق همان شرایط مورد نظر صحیح می باشد؛ مثلاً بگوید؛ اگر در همین مرض بمیرم و یا امسال بمیرم.

ارکان وصیت

ماده ۱۸۳: وصیت دارای ارکان ذیل می باشد:

- ۱: موصی: شخصی است که وصیت می نماید.
- ۲: جهت وصیت: مورد مصرف موصی به یا هدف از مصرف موصی به است.
- ۳: موصی له: شخصی است که به نفع او وصیت می شود.
- ۴: موصی به: چیزی است که موضوع وصیت قرار می گیرد.
- ۵: وصی: شخصی است که برای اجرای وصیت معین می شود.

شرایط صحت وصیت

ماده ۱۸۴: (۱) موصی باید در هنگام وصیت عاقل، مختار و اهلیت تصرف در اموال و حقوق مالی را داشته باشد. ولی، وصی و قیم نمی توانند از طرف مولی علیه وصیت کنند.

(۲) جهت وصیت باید مشروع باشد. وصیت در معصیت باطل است.

(۳) موصی له دارای شرایط ذیل می‌باشد:

۱: حین وصیت زنده باشد.

۲: دارای اهلیت تملک باشد.

(۴) موصی به، دارای شرایط ذیل می‌باشد:

۱: هنگام وصیت موجود یا قابلیت وجود داشته باشد، اعم از عین یا منفعت یا حق قابل انتقال مانند حق تحجیر.

۲: معین بوده، یا قابلیت تعیین را داشته باشد مانند وزن معین در یک کل نامعین.

۳: وصف مالیت، هر چند جزئی باشد.

۴: قابلیت تملک داشته باشد. و وصیت به شراب و آلات قمار و خنزیر و امثال آن باطل است.

۵: قابل انتقال باشد.

۶: در ملک موصی بوده، یا مشروط به تملک موصی شده باشد.

(۵) وصیت در موقع فوت الی ثلث اموال، صحیح بوده و بیش از آن مشروط به اجازه وارث می‌باشد. هرگاه

عده‌ای از ورثه اجازه دهند، وصیت صرف در سهم آنها جاری می‌شود. در صورت وصیت به ثلث، هرگاه موصی به

قتل برسد، ثلث دیه او نیز داخل وصیت می‌شود.

(۶) اجازه وارث در حیات موصی، سبب تنفیذ وصیت به بیشتر از ثلث می‌شود.

(۷) وصیت به حرمان وارث از ترکه، باطل است.

(۸) هرگاه موصی در صدد تزییع حق ورثه باشد، وصیت او به زیان ورثه در صورت احراز آن، باطل است.

(۹) پسری که ده ساله و عاقل باشد، می‌تواند در راه خیر وصیت کند.

(۱۰) وصیت مجنون دوره‌ای در حال افاقه و وصیت مفلس صحیح می‌باشد، ولی ادای دیون و تعهدات مالی

مفلس مقدم بر اجرای وصیت او است.

(۱۱) هرگاه شخصی به قصد انتحار (خودکشی) آسیب مهلک به خود وارد کند، در این صورت، وصیت او

قبل از مرگ باطل است، مگر اینکه بعد از صحت یابی، وصیت کند.

وصیت تملیکی

ماده ۱۸۵: (۱) قبول وصیت به لفظ یا عملی به منظور قبول، از طرف موصی له یا وکیل او قبل یا بعد از فوت

موصی، شرط صحت وصیت تملیکی است و اگر نسبت به بعضی از موصی به، قبول یا رد نماید، همان مقدار موضوع

حکم قرار می‌گیرد.

- (۲) وصیت به سقوط حق (ابرای ذمه)، بدون قبول صحیح است.
- (۳) رد وصیت تملیکی در حیات موصی، معتبر نیست، موصی له می تواند بعد از فوت موصی، آن را بپذیرد، ولی قبول بعد از رد و رد پس از قبول، بعد از مرگ موصی، اثری ندارد.
- (۴) هرگاه موصی له در حیات یا بعد از فوت موصی و قبل از قبول فوت نماید، ورثه موصی له حق قبول یا رد وصیت را حایز می گردند. مگر اینکه موصی در صورت حیات، از وصیت خود رجوع کند.
- (۵) ولی حمل بعد از تولد و ولی صغیر و مجنون و سفیه، می توانند مطابق با احکام این قانون وصیت به نفع مولی علیه را رد یا قبول کنند.
- (۶) رد وصیت از طرف مفلس بعد از صدور حکم ممنوع التصرف شدن او، از طرف محکمه صحیح است.
- (۷) منافع موصی به در فاصله فوت موصی تا قبول موصی له، (اعم از اینکه محصور و مشخص باشد، یا غیر محصور) حق موصی له می باشد.
- (۸) در صورتی که تأخیر موصی له در رد یا قبول موصی به، به زیان ورثه باشد، محکمه موصی له را ملزم به اتخاذ تصمیم فوری در مورد رد یا قبول آن می نماید.
- (۹) هرگاه موصی به کلی باشد، مصادق آن از طرف ورثه تعیین می گردد، مگر اینکه در وصیت طوری دیگر تصریح شده باشد.
- (۱۰) حمل موصی له واقع می شود، مشروط بر اینکه زنده متولد شود ولی اگر بعد از وضع حمل بمیرد، وصیت به ورثه او تعلق می گیرد و اگر حمل، مرده تولد شود، در این صورت وصیت باطل می گردد.
- (۱۱) هرگاه موصی له مطلق باشد، تعیین آن با وصی و گرنه با وارث است و در صورتی که موصی له وصیت را رد نماید و ثابت شود که تعیین موصی له از باب تمثیل بوده و نه تعیین، موصی به، به شخص دیگری از همان صنف داده می شود.
- (۱۲) موصی له وارث یا بیگانه بوده می تواند.
- (۱۳) هرگاه موصی به در خلال فاصله زمانی مرگ موصی تا قبول موصی له تلف شود، در صورتی که موصی به عین معین باشد، وصیت باطل بوده و در غیر آن از ترکه موصی پرداخته می شود.
- (۱۴) هرگاه موصی به، غیر مشخص باشد، تعیین آن از طرف ورثه صورت می گیرد، ولی اگر چیزی ذکر شود، شش یکه ترکه داده می شود، اگر لفظ سهم را به کار برده، هشت یکه و اگر لفظ جزء را به کار برده باشد، ده یکه مال به موصی له داده می شود.
- (۱۵) هرگاه منافع عینی، موصی به باشد، عین، به ورثه منتقل می شود، در این صورت مصارف نگهداری آن از منافع موصی به پرداخته می شود.

وصیت عهدی

ماده ۱۸۶: (۱) هرگاه منافع عینی در مدتی معین، موصی به قرار گیرد، ولی آغاز استفاده از آن مشخص نشده باشد، تعیین آغاز استفاده از آن از طرف ورثه صورت می‌گیرد.

(۲) وصی با تحدید صلاحیت از طرف موصی، به منظور انجام امور ذیل تعیین می‌گردد:

۱: سرپرستی اطفال.

۲: اداره ثلث دارایی در صورتی که به غرض انجام مصارف خاصی اختصاص داده باشد.

۳: اداره و تصفیه ترکه.

۴: سایر اموری که به او سپرده می‌شود، مثل تصدی چاپ تالیف موصی، جمع‌آوری عواید اموال و فروش حاصلات.

شرایط وصی

ماده ۱۸۷: (۱) وصی دارای شرایط ذیل می‌باشد:

۱: بالغ باشد. اگر وصی یک صغیر و یک بالغ با هم باشد، صغیر تا بالغ نشده، حق تصرف را ندارد.

۲: عاقل باشد.

۳: مسلمان باشد.

۴: امین باشد.

۵: اهلیت تصرف در اموال و حقوق مالی را داشته باشد.

(۲) هرگاه در تعیین وصی موجودیت وصف خاصی، شرط شده باشد، زوال شرط موجب عزل او می‌گردد.

(۳) هرگاه متوفی، وصی را تعیین نکرده باشد، محکمه با درخواست ورثه یا اشخاص ذینفع، شخص امینی را

با مشوره‌ای علمای شیعه محل به حیث وصی تعیین می‌کند، که مکلف به انجام امور ذیل می‌باشد:

۱: تحریر ترکه و تصفیه آن که شامل وصول مطالبات وصیت کننده و ادای دیون و اخراج مورد وصیت است.

۲: اقامه دعوی علیه مدیونین، در صورت عدم پرداخت.

۳: پرداخت مصارف لازم غرض تجهیز موصی.

۴: اتخاذ تدابیر لازم به منظور حفظ و جلوگیری از اتلاف و ضایع شدن ترکه.

۵: انجام سایر امور (مانند سرپرستی صغار و مجانین، پیشبرد معاملات اقتصادی و امثال آن).

(۴) هرگاه مال حین اجرای وصیت تلف شود، بر امین ضمان لازم نمی‌گردد، مگر اینکه با شرط موصی

مخالفت نموده و یا در اجرای آن تفریط و کوتاهی نموده باشد.

(۵) وصی می‌تواند قبل از فوت موصی وصایت را رد و از آن به موصی ابلاغ کند، در غیر آن وصی ملزم به اجرای وصیت می‌باشد، مگر اینکه توانایی انجام وصیت را نداشته یا انجام وصیت موجب عسر و حرج یا ضرر او گردد.

(۶) موصی می‌تواند چندین وصی در طول یکدیگر تعیین نماید؛ یعنی اینکه هر یک آنها بعد از دیگری اجرای وصیت را عهده‌دار می‌شوند.

(۷) هرگاه موصی چند وصی در عرض هم تعیین نماید، در صورتی که حدود اختیارات آنها را مشخص نموده باشد، مطابق آن عمل می‌نمایند، در غیر آن مکلف‌اند با مشوره هم کار کنند، ولی در صورت عدم امکان، کارهای آن دو وصی را محکمه تقسیم می‌کند و در صورت عدم آن محکمه دو وصی دیگر تعیین می‌نماید.

(۸) اوصیا مکلف‌اند مطابق به وصیت عمل نمایند، هرگاه تصرفات آنها مشروط به اجتماع همدیگر باشد، در این صورت نمی‌توانند هر یک عهده‌دار انجام سهمی شده و موصی به را میان خود تقسیم نمایند.

تعیین ناظر و امین

ماده ۱۸۸: (۱) موصی می‌تواند یک یا چند نفر را به عنوان ناظر بر وصی یا اوصیا تعیین نماید.

(۲) در صورت غیبت، ناتوانی، بیماری و مرگ یکی از اوصیای هم عرض یا ناظر، محکمه شخص دیگر را به عنوان امین در پهلوی اوصیای باقی تعیین می‌نماید.

(۳) هرگاه در اطلاعی یا استصوابی بودن سمت ناظر تردید واقع شود یا موصی ناظر را مطلق نصب کرده باشد، اصل اطلاعی بودن ناظر است.

مصارف نگهداری اموال موصی به

ماده ۱۸۹: مصارف نگهداری اموال موصی به در وصیت تملیکی، الی اجرای وصیت، از ثلث ترکه پرداخت می‌شود و منافع مال مذکور به موصی له تعلق می‌گیرد.

رجوع از وصیت

ماده ۱۹۰: موصی تا قبل از مرگ می‌تواند با الفاظ یا اعمالی که عرفاً دلالت بر رجوع از وصیت نماید، از تمام یا قسمتی از وصایای خود منصرف شود، همچنین موصی می‌تواند بعد از فوت موصی له نیز رجوع کند.

دو وصیت متناقض

ماده ۱۹۱: هرگاه دو وصیت با هم تناقض داشته باشد، وصیت مؤخر معتبر است ولی اگر تاریخ هر دو یا یکی از وصیت‌ها مجهول باشد، وصیت قابل اجراء با قرعه تعیین می‌شود.

تعیین ثلث و پرداخت واجبات شرعی از اصل ترکه

ماده ۱۹۲: (۱) اندازه ثلث موصی به با نظر داشت زمان فوت موصی و بعد از پرداخت دیون، واجبات شرعی، مصارف تجهیز، نگهداری ترکه، حق الزحمه وصی و سایر موارد پیش بینی شده در این قانون، از اصل ترکه تعیین می‌شود.

(۲) هرگاه وصیت جهت انجام واجبات شرعی (خمس، زکات، مصرف حج واجب یا ادای دیون و امثال آنها) باشد، از اصل ترکه پرداخت می‌شود، حتی اگر تمام ترکه را شامل شود، مگر اینکه موصی پرداخت آنرا از ثلث ترکه تصریح کرده باشد. هرگاه وصیت از ثلث ترکه تکمیل نشود، در این صورت متباقی از اصل ترکه پرداخت می‌گردد.

اثبات وصیت

ماده ۱۹۳: (۱) وصیت از طرق ذیل اثبات می‌شود:

۱: اقرار اشخاص ذینفع و وارث.

۲: شهادت دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن عادل یا یک مرد عادل همراه با قسم موصی له در خصوص وصیت تملیکی.

۳: موجودیت وصیت نامه به خط و امضای موصی بطور اطمینان بخش.

(۲) تمام متعلق وصیت تملیکی با ادای شهادت چهار زن عادل و نصف آن با ادای شهادت دو زن عادل و ربع آن با ادای شهادت یک زن عادل، قابل اثبات است، ولی وصیت عهدی تنها با شهادت دو مرد عادل اثبات می‌شود.

(۳) هرگاه عده‌ای از ورثه و اشخاص ذینفع به وصیت اقرار نمایند، وصیت صرف در مورد مقرین نافذ می‌باشد، مگر اینکه دارای شرایط اثبات وصیت نباشند.

فصل دوم: ارث

تعریف ارث و ترکه

ماده ۱۹۴: (۱) ارث: انتقال ترکه متوفی به اقارب او مطابق احکام این قانون می‌باشد.

- (۲) ترکه: اموال و حقوق مالی قابل انتقال است که بعد از مرگ طبیعی یا حکمی شخص انتقال می‌یابد مانند حق خیار، حق شفعه و امثال آن و همچنین دیون و تعهدات او.
- (۳) ترکه قبل از ادای دیون و تعهدات متوفی و ادای سهم الارث وارثان، دارای شخصیت حقوقی است.

اسباب ارث

ماده ۱۹۵: (۱) اسباب ارث قرار ذیل است:

- ۱: نسب میان متوفی و اقارب او.
- ۲: سبب زوجیت میان متوفی و دیگری.

(۲) در صورت موجودیت چند سبب، وارث مطابق احکام این قانون از تمام آنها مستحق ارث می‌باشد.

دیون، واجبات و حقوق

ماده ۱۹۶: (۱) تصرف ورثه در ترکه قبل از ادای دیون متوفی و حقوق مالی متعلق به ترکه، جایز نیست، مگر اینکه به اندازه آنها از ترکه بدون تصرف باقی مانده باشد، در این صورت طور متوسط از مازاد آن استفاده شده می‌تواند.

(۲) دیون دائنین، مصرف حج، خمس و زکات از ترکه متوفی اداء می‌شود. در صورتی که سهم حج برای مصارف حج کفایت نکند، این سهم بالای بقیه واجبات مالی تقسیم می‌شود. هرگاه سهم حقوق دائنین جهت اداء دین همه آنها کافی نباشد، در این صورت سهم متذکره به تناسب دین آنان میان ایشان تقسیم می‌شود.

(۳) حقوقی که دولت یا شرکت‌های بیمه بعد از مردن شخص به اعتبار او به بازماندگانش می‌پردازد، جزء ترکه محسوب می‌شود، مگر اینکه در قرار داد طوری دیگر پیش بینی شده باشد.

(۴) دیون متوفی بعد از فوت، حال می‌گردد.

(۵) انتقال ترکه قهری بوده و رد یا توافق بر عدم انتقال آن باطل می‌باشد.

(۶) هرگاه متوفی وارث نداشته باشد، محکمه عندالضرورت برای او، وصی قضایی تعیین می‌نماید.

(۷) دائنین متوفی و اشخاص ذینفع در ترکه، می‌توانند از وصی یا ورثه و یا وصی قضایی تقاضای دین و

سهم خویش را بنمایند.

شرایط تحقق ارث

ماده ۱۹۷: (۱) ارث با شرایط ذیل تحقق می‌یابد:

۱: مرگ طبیعی یا حکمی مورث.

۲: حیات وارث.

۳: موجودیت ترکه.

(۲) حمل، وارث واقع می‌شود، مشروط بر اینکه زنده متولد شود.

(۳) هرگاه نطفه متوفی را بعد از موت او با نطفه زنی لقاح دهند، فرزند حاصل از متوفی مستحق ارث نمی‌شود.

(۴) هرگاه بعد از تقسیم ترکه، وجود حمل ظاهر گردد، قسمت او مطابق احکام این قانون از سهم وارثان، استرداد می‌شود.

(۵) هرگاه حمل، حاجب ارث تمام اقارب متوفی باشد، در صورت عدم تعیین وصی از جانب متوفی، الی تولد او، محکمه برای ترکه، امین تعیین می‌نماید. در صورتی که حمل، حاجب ارث بعضی ورثه باشد، سهم الارث ورثه بدون حاجب، پرداخته می‌شود.

(۶) هرگاه حمل، حاجب ارث ورثه نباشد، با نظر داشت جنسیت و تعداد آن سهم حمل از ترکه جدا می‌گردد، در صورت عدم امکان تعیین جنس و تعداد آن، سهم حمل به اندازه سهم الارث دو اولاد ذکور از ترکه جدا می‌شود.

(۷) هرگاه سهمی که برای حمل جدا شده است، بعد از تولد کم باشد، کسری آن از سهمی که به ورثه داده شده، استرداد می‌شود. در صورتی که سهم بیشتر باشد، یا حمل مرده متولد شود و یا مرگ و حیات او مشتبه شود، در این صورت ترکه میان ورثه متناسب سهم الارث هر یک تقسیم می‌شود.

(۸) هرگاه دو شخص یا بیشتر از آن در یک لحظه مقارن هم، فوت نمایند یا بسوزند، یا توسط حیوانات دریده شوند و یا غرق شوند و یا ساختمان بر آنها فرود آید، از یکدیگر ارث نمی‌برند، بلکه از هر کدام وارث زنده او ارث می‌برد. هرگاه تاریخ فوت اشخاصی که میان آنها توارث موجود بوده، معلوم نشود یا در تقدم و تأخر تاریخ فوت آنها اشتباه واقع شود، در این صورت نیز از یکدیگر ارث نمی‌برند، مگر اینکه در یک حادثه به سبب غرق یا سقوط بنایی بر آنان، فوت نمایند.

(۹) اشخاصی که در یک حادثه غرق یا به وسیله فروافتادن ساختمانی کشته شده‌اند، و وقت فوت آنان معلوم نیست که کی اول مرده و کی بعد مرده، هر کدام از دیگری ارث می‌برد. یعنی فرض می‌شود که هر کدام در حین مرگ دیگری زنده بوده و از او ارث می‌برد، ولی از ارثی که از همدیگر برده‌اند، ارث نمی‌برند.

(۱۰) هرگاه شخصی به اشتباه اهل خیره یا اقارب یا حکم محکمه مرده محسوب شود و اموال او تقسیم گردد و بعد معلوم شود که زنده است، تمامی تصرفات انجام شده در اموال و حقوق مالی او غیرنافذ است. سهم گیرندگان مکلف اند عین آن را و در صورت تلف، اگر مال مثلی باشد، مثل آنرا و اگر قیمی بوده قیمت آن را بپردازند و در صورت معیوب شدن مال، خساره آن طبق احکام قانون جبران می گردد.

(۱۱) هرگاه جنسیت خنثی براساس آزمایشات طبی به طور قطعی معلوم شود، حق میراث او مطابق احکام این قانون تثبیت می گردد، در غیر آن حالت مذکر یا مؤنث بودن او به اساس قراین فقهی ثابت می شود.

(۱۲) سهم الارث خنثی در صورت عدم علم و قرینه بر تمیز، اگر از اقاربی بوده که سهم الارث ذکور دو برابر اناث باشد، در این صورت مستحق نصف مجموع سهم الارث مذکر و مؤنث اقارب هم درجه خود می گردد، ولی اگر فاقد جنسیت باشد و یا به خاطر غرق یا سوختن و امثال آن، جنسیت او مجهول گردد، جنسیت او توسط قرعه ظاهر می گردد.

ترکه بدون وارث

ماده ۱۹۸: ترکه متوفای بدون وارث، پس از ادای دیون و تعهدات او مطابق به نظر مرجع تقلید اهل تشیع به مصرف می رسد .

حجب

ماده ۱۹۹: حجب، محروم ساختن اقارب، از تمام ارث (حجب حرمانی) یا قسمتی از آن (حجب نقصانی) توسط اقارب دیگر می باشد .

حاجب حرمانی

ماده ۲۰۰: درجات مقدم در هر طبقه، درجه مؤخر از آن طبقه و طبقات بعدی را از ارث محروم می کند. موارد ذیل از این حکم مستثنی است:

۱: طبقه اول: اولاد اولاد از درجه دوم و هرچه پائین بروند، جانشین والدین خود می شوند و سهم الارث آنها را با وجود ابوین متوفی، مستحق می شوند و درجات مقدم از اولاد، درجات مؤخر اولاد را از ارث محروم می نماید.

۲: طبقه دوم: اولاد برادر و اولاد خواهر متوفی هرچه پائین روند، جانشین پدر و مادر خود می شوند و سهم الارث آنها را با وجود جد و جده متوفی مستحق می شوند و درجات مقدم اولاد برادر و خواهر، درجات مؤخر آنها را از ارث محروم می نمایند.

۳: طبقه دوم: پدر و مادر اجداد، جانشین اجداد می شوند.

۴: طبقه سوم: اولاد اعمام و ماماها جانشین آنها می‌شوند.

۵: طبقه سوم: پسر عموی ابوینی، عموی پدری را از ارث محروم می‌کند، مشروط بر اینکه اقارب متوفی منحصر در آن دو باشد. اگر عموی پدری و پسر عموی پدری و مادری متعدد باشند و یا زوج یا زوجه متوفی زنده باشند، باید بین عمو و پسر عموی مذکور مصالحه شود.

حاجب نقصانی

ماده ۲۰۱: حاجب نقصانی عبارتند از:

- ۱: اولاد یا اولاد اولاد متوفی هرچه پایین روند، حاجب والدین متوفی از دو سوم و یک سوم به یک ششم است.
- ۲: اولاد یا اولاد اولاد متوفی هرچه پایین روند، حاجب زوج متوفی از یک دوم به یک چهارم و حاجب زوجه متوفی از یک چهارم به یک هشتم است.
- ۳: دو برادر یا یک برادر، با دو خواهر یا چهار خواهر ابوینی یا پدری متوفی که مسلمان و متولد باشند و حمل نبوده و پدر آنها زنده باشد و از ارث محروم نباشند، موجب می‌گردد که سهم مادر متوفی از یک سوم به یک ششم تقلیل یابد، اگر چیزی از ترکه اضافه بماند، به او رد نشود. مثلاً اگر با پدر، مادر، دختر متوفی هم باشد، به هر کدام از والدین سدس و به دختر نصف می‌رسد و باقیمانده ارباعاً بر پدر و دختر رد می‌شود و بر مادر چیزی رد نمی‌شود.

وارثان نسبی

ماده ۲۰۲: طبقات ارث در نسب عبارتند از:

- ۱: طبقه اول: پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد متوفی هرچه پایین برود.
- ۲: طبقه دوم: پدر کلان و مادر کلان هرچه بالا روند، برادر و خواهر متوفی و اولاد آنها هرچه پایین روند.
- ۳: طبقه سوم: عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و ماماها متوفی و عموها و عمه‌ها و ماماها و خاله‌های والدین متوفی و اجداد متوفی، همین طور هرچه بالا روند و اولاد آنها.

وراثت به فرض و به قرابت

ماده ۲۰۳: (۱) وراثت عده‌ای از ورثه به فرض و از عده‌ای به قرابت و از عده‌ای دیگری گاهی به قرابت و زمانی به فرض تثبیت می‌گردد.

(۲) فرض عبارت است از نسبت معینی از ترکه، مانند نصف، ثلث، ربع و ثمن و ثلثان و سدس که قرآن مجید تعیین کرده است.

وراثت به فرض

ماده ۲۰۴: سهم الارث اشخاصی که به فرض، مستحق ارث می‌گردد عبارتند از:

- ۱: مادر، در صورت نبودن اولاد برای متوفی یک سوم، در فرض عدم حاجب و در صورت وجود اولاد یک ششم را می‌برد.
- اگر گاهی فریضه از سهام بیشتر شود، ارث را به رد هم مستحق می‌شوند.
- ۲: زوجه، در صورت نبود اولاد برای متوفی یک چهارم و در صورت وجود اولاد یک هشتم را می‌برد.
- ۳: زوج، در صورت نبود اولاد برای متوفی، یک دوم و در صورت وجود اولاد یک چهارم را می‌برد و اگر وارثی جز امام نبود، باقی ترکه بر زوج رد می‌شود.
- ۴: پدر کلان و مادر کلان مادری در صورت انفراد و تعدد یک سوم را و برادران و خواهران مادری در صورت انفراد یک ششم و در صورت تعدد یک سوم را می‌برند.
- ۵: ماماها و اولاد آنها در صورت تعدد و انفراد یک سوم ترکه را مستحق می‌شوند.

ارث به فرض و به قرابت

ماده ۲۰۵: اشخاصی که گاه به قرابت و زمانی به فرض ارث می‌برند، عبارتند از:

- ۱: پدر متوفی، اگر متوفی اولادی نداشته باشد به قرابت، در غیر آن به فرض یک ششم ارث می‌برد.
- ۲: دختر متوفی، اگر وارث منحصر در او باشد، یک دوم را به فرض و اگر همراه او فرزند ذکور باشد، به قرابت ارث می‌برد.
- ۳: دو یا چند دختر، اگر وارث منحصر در آنها باشند، دو سوم را به فرض و اگر همراه آنان فرزند ذکور باشد، به قرابت ارث می‌برند.
- ۴: یک خواهر ابوینی یا پدری تنها، اگر وارث منحصر در او باشد، یک دوم را به فرض می‌برد و اگر با برادر ابوینی یا پدری تنها باشد، به قرابت ارث می‌برد.
- ۵: دو یا چند خواهر ابوینی یا پدری تنها، اگر وارث منحصر در آنها باشد، دو سوم را به فرض و اگر همراه آنها برادر یا برادران ابوینی یا پدری باشد، به قرابت ارث می‌برند.
- ۶: خواهران و برادران مادری با نبود پدر کلان یک سوم را به فرض می‌برند، با وجود پدر کلان به قرابت، ترکه حق‌شان مساویانه تقسیم می‌شود.

ارث قرابتی

ماده ۲۰۶: خویشاوندان که همیشه به قرابت ارث می‌برند، عبارتند از:

۱: در طبقه اول، فرزندان ذکور.

۲: در طبقه دوم، پدر کلان و مادر کلان پدری، هرچه بالا روند و برادران ابوینی و پدری و اولاد آنها هر چه پایین روند.

۳: در طبقه سوم، اعمام (عمو و عمه) ابوینی و پدری و مادری و اولاد آنها هرچه پایین روند.

سهم الارث طبقه اول

ماده ۲۰۷: (۱) والدین و اولاد متوفی از طبقه اول، درجه اول است و اولاد اولاد درجه دوم و همینطور هر نسل نزولی، یک درجه محسوب می‌شود.

(۲) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول منحصر در پدر و مادر باشند، مادر یک سوم را به فرض و در صورت وجود حاجب، یک ششم را می‌برد و باقی را پدر به قرابت می‌برد.

(۳) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول منحصر در پدر یا مادر باشد، تمام ترکه را به قرابت می‌برد و مادر یک سوم و در صورت وجود حاجب، یک ششم را به فرض و باقی را به رد می‌برد.

(۴) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول والدین با یکی از زوجین باشند، زوج یک دوم و زوجه یک چهارم و مادر در فرض عدم حاجب، یک سوم و با وجود حاجب، یک ششم و باقی را پدر به قرابت می‌برد.

(۵) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول منحصر در اولاد باشد، اگر یک یا چند پسر باشد، ترکه را به تنهایی و یا مجموعاً مساویانه به قرابت می‌برند.

(۶) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول منحصر در اولاد، یک دختر باشد، یک دوم ترکه را به فرض و باقی را به رد می‌برد.

(۷) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول منحصر در اولاد، دو یا چند دختر باشد، دو سوم را به فرض مساویانه، و باقی را به قرابت به تساوی می‌برند.

(۸) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول منحصر در اولاد، اولاد ذکور و اناث باشند، تمام ترکه به قرابت به اساس قاعده‌ی للذکر مثل حظ الانثیین به آنها می‌رسد.

(۹) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول منحصر در اولاد، اولاد اولاد و هرچه پایین رود، باشند، هر نسل سهم کسی را می‌برند که به واسطه او به متوفی می‌رسد و اگر پسر و دختر باشند، به قاعده‌ی للذکر مثل حظ الانثیین میان آنها تقسیم می‌شود و هر نسل مقدم، نسل مؤخر را از ارث محروم می‌نماید.

(۱۰) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول، پدر یا مادر با یک دختر باشد، یک ششم به فرض به پدر یا مادر می‌رسد و یک دوم به فرض را دختر می‌برد و بقیه را به اندازه یک چهارم، پدر یا مادر با نبود حاجب و سه چهارم به دختر رد می‌شود.

(۱۱) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول پدر و مادر با یک دختر باشند، دو ششم ترکه به والدین مساویانه می‌رسد و یک دوم به فرض به دختر و باقی ترکه یک پنجم به پدر و یک پنجم به مادر با نبود حاجب و سه پنجم به دختر می‌رسد.

(۱۲) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول پدر و مادر با چند دختر باشند، دو ششم ترکه به والدین مساویانه می‌رسد و دو سوم آن به فرض به دخترها داده می‌شود.

(۱۳) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول پدر و مادر یا یکی از آنها با یک پسر یا بیشتر از یک پسر یا حداقل یک پسر و یک دختر باشد، هر یک از والدین یک ششم از ترکه را می‌برد و باقی به قاعده‌ی للذکر مثل حظ الانثیین میان اولاد متوفی تقسیم می‌گردد.

(۱۴) هرگاه ورثه متوفی از طبقه اول والدین، اولاد و زوج یا زوجه باشد، زوج یک چهارم را به فرض یا زوجه یک هشتم را به فرض می‌برد، هر یک از والدین یک ششم را به فرض می‌برد و یک دوم را دختر در صورتی که یکی باشد و دو سوم را در صورتی که متعدد باشند و اگر دختر و پسر با هم باشند، باقیمانده به قاعده‌ی للذکر مثل حظ الانثیین میان آنها تقسیم می‌گردد.

سهم الارث بیشتر از ترکه

ماده ۲۰۸: در موارد ذیل سهم الارث صاحبان فرض بیشتر از ترکه است که مقدار کسری از نصیب دختر یا دختران جبران می‌گردد:

۱: در اجتماع زوج با پدر یا مادر و دو یا چند دختر یا اولاد آنها (یک چهارم + یک ششم + دو سوم = سیزده دوازدهم).

۲: در اجتماع والدین و زوج و یک دختر یا اولاد او (دو ششم + یک چهارم + یک دوم = سیزده دوازدهم).

۳: در اجتماع زوجه و والدین و دو یا چند دختر یا اولاد آنها (یک هشتم + دو ششم + دو سوم = بیست و هفت، بیست و چهارم).

۴: در اجتماع والدین و زوج و دو یا چند دختر (دو ششم + یک چهارم + دو سوم = پانزده دوازدهم).

سهم الارث اقارب طبقه دوم

ماده ۲۰۹: (۱) پدر کلان و مادر کلان و برادر و خواهر متوفی از طبقه دوم درجه اول بوده و والدین جد و جده و اولاد برادر و خواهر درجه دوم است و هر نسل صعودی در اجداد و نزولی در خواهر و برادر، در یک درجه محسوب می‌شوند.

(۲) برادران و خواهران پدری، با وجود برادران و خواهران ابوینی و اولاد برادران و خواهران پدری با وجود اولاد برادران و خواهران ابوینی از ارث محروم هستند.

(۳) هرگاه وارث متوفی، پدر کلان و مادر کلان مادری و یا یکی از آنها باشد، یک سوم ترکه را به فرض و باقی مساویانه به آنها رد می‌شود.

(۴) هرگاه وارث متوفی، پدر کلان و مادر کلان پدری و یا یکی از آنها باشد، تمام ترکه را به قرابت می‌برند و در صورت تعدد، به قاعده‌ی للذکر مثل حظ الانثیین میان آنها تقسیم می‌شود.

(۵) هرگاه وارث متوفی، پدر کلان و مادر کلان پدری و خواهر ابوینی یا پدری و پدر کلان و مادر کلان مادری باشد، یک سوم ترکه به فرض به پدر کلان و مادر کلان مادری بالتساوی می‌رسد و باقی به قرابت به پدر کلان و مادر کلان پدری و خواهر ابوینی یا پدری به قاعده‌ی للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم می‌شود.

(۶) هرگاه وارث متوفی، پدر کلان و مادر کلان پدری و برادر و خواهر ابوینی یا پدری و یک برادر یا خواهر مادری باشد، یک ششم به فرض به برادر و یا خواهر مادری می‌رسد و باقی به دیگر ورثه به قاعده‌ی للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم می‌شود.

(۷) هرگاه وارث متوفی، پدر کلان و مادر کلان و برادر و خواهر مادری و یک خواهر ابوینی یا پدری باشد، یک سوم ترکه به فرض به اقارب مادری و نصف ترکه به فرض به یک خواهر ابوینی یا پدری می‌رسد و باقیمانده به خواهر ابوینی یا پدری رد می‌شود.

(۸) هرگاه وارث متوفی، یک یا چند برادر ابوینی و یا یک یا چند برادر پدری و یا یک یا چند برادر مادری باشند، تمامی ترکه راطور مساویانه به قرابت به ارث می‌برند.

(۹) هرگاه وارث متوفی، یک خواهر ابوینی و یا یک خواهر پدری و یا یک خواهر مادری باشد، یک دوم ترکه را به فرض می‌برد و اگر چند خواهر ابوینی و یا چند خواهر پدری باشد، دو سوم ترکه را به فرض و باقی را به رد می‌برند.

(۱۰) اگر وارث متوفی یک خواهر مادری باشد، یک ششم به فرض به او می‌رسد. اگر وارث دیگری نباشد، باقی به قرابت به او رد می‌شود. و اگر وارث دو یا چند خواهر مادری باشند، یک سوم به فرض، اگر وارث دیگری نباشد، بقیه به قرابت به آنان رد می‌شود.

(۱۱) هرگاه وارث متوفی، یک یا چند برادر و خواهر ابوینی و یا یک یا چند برادر و خواهر پدری و یا یک یا چند برادر و خواهر مادری باشد، دو دسته اول تمام ترکه را به قرابت به قاعده لذكر مثل حظ الانثیین می‌برند و دسته سوم (خواهران و برادران مادری) مساویانه به ارث می‌برند.

(۱۲) هرگاه وارث متوفی، یک برادر و خواهر ابوینی یا پدری و یک برادر و خواهر مادری باشد، یک ثلث ترکه به فرض به برادر و خواهر مادری مساویانه تقسیم می‌شود و دو ثلث آن به برادر و خواهر ابوینی یا پدری داده می‌شود.

(۱۳) هرگاه وارث متوفی، دو یا چند برادر و خواهر ابوینی یا پدری با دو یا چند خواهر یا برادر مادری باشند، یک سوم ترکه به فرض مساویانه به برادر و خواهر مادری داده می‌شود و دو سوم ترکه به فرض، میان برادر و خواهر ابوینی یا پدری به قاعده لذكر مثل حظ الانثیین تقسیم می‌شود.

(۱۴) هرگاه وارث متوفی، زوجه و دو یا چند خواهر ابوینی یا پدری و برادر و خواهر مادری باشند، یک چهارم ترکه به فرض به زوجه می‌رسد و یک سوم، به برادر و خواهر مادری و باقی به جای دو سوم به برادر و خواهر ابوینی یا پدری می‌رسد.

(۱۵) هرگاه وارث متوفی، زوج و دو یا چند خواهر ابوینی یا پدری و دو یا چند برادر و خواهر مادری باشند، یک دوم ترکه به فرض به زوج می‌رسد و یک سوم به برادران و خواهران مادری و باقیمانده ترکه به جای دو سوم به فرض به خواهران و برادران ابوینی یا پدری داده می‌شود.

(۱۶) هرگاه متوفی، برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان به رعایت درجه در هر نسل جانشین آنها می‌شوند و درجه متقدم هر نسل موجب محرومیت درجات متأخر نسل دیگری می‌شود. همچنین اگر جد و جده نداشته باشد، والدین جد و جده جانشین آنها می‌گردند.

(۱۷) هرگاه وجود زوج و زوجه در میان ورثه طبقه دوم، موجب زیادت سهام از ترکه گردد، کسر آن از سهم برادران و خواهران ابوینی یا پدری یا پدر کلان پدری جبران می‌شود.

سهم الارث اقارب طبقه سوم

ماده ۲۱۰: (۱) هرگاه وارث متوفی، منحصر در اقارب طبقه سوم باشد، ترکه به اعمام (عموها و عمه‌ها) و احوال (ماماها و خاله‌های) متوفی می‌رسد و در فقدانشان به اولاد آنها تا هر قدر پایین روند و در فقدان آنها به اعمام و احوال والدین متوفی و در فقدانشان به اولاد آنها هر قدر پایین روند و همینطور به (خاله‌ها و ماماها) و عموها و عمه‌های نسل‌های پیشین متوفی و اولاد آنها می‌رسد.

(۲) اعمام و احوال پدری با وجود اعمام و احوال ابوینی و اولاد اعمام و احوال پدری با وجود اولاد اعمام و احوال ابوینی با رعایت درجه، ارث نمی‌برند.

- (۳) هرگاه وارث متوفی، یک عمو یا یک عمه و یا یک عمو و یک عمه با هم و یا چند عمو و چند عمه که همه ابوینی یا پدری یا مادری باشند، تمام ترکه به قرابت به آنها داده می‌شود.
- (۴) هرگاه وارث متوفی، اعمام مادری با اعمام ابوینی یا پدری باشد، یک ششم را اعمام مادری در صورت انفراد و یک سوم را در صورت تعدد مساویانه می‌برند و بقیه به اعمام ابوینی یا پدری به قاعده‌ی للذکر مثل حظ الانثیین داده می‌شود.
- (۵) اولاد اعمام و احوال، سهم کسی را می‌برند که به واسطه او به متوفی می‌رسند.
- (۶) هرگاه وارث متوفی، یک ماما یا یک خاله یا ماما و خاله با هم یا چند ماما و یا چند خاله باشند که همه ابوینی یا پدری یا مادری باشند، یک سوم را به فرض و باقی را به رد به طور مساویانه ذکور با اناث می‌برند.
- (۷) هرگاه وارث، منحصر در ماما یا خاله ابوینی یا پدری و یا ماما و یا خاله مادری باشند، ماما یا خاله مادری در صورت انفراد یک ششم و در صورت اجتماع یک سوم را طور مساویانه می‌برند و باقی به ماما یا خاله ابوینی یا پدری مساویانه داده می‌شود.
- (۸) هرگاه وارث متوفی، یک ماما یا یک خاله به همراه یک عمو یا یک عمه اعم از ابوینی یا پدری یا مادری باشند، یک سوم ترکه به فرض به ماما یا خاله و باقی به قرابت به عمو یا عمه داده می‌شود.
- (۹) اگر وارث متوفی، عمو و عمه ابوینی یا عمو یا عمه پدری یا عمو و عمه مادری و یک ماما و یک خاله باشد، یک سوم به فرض به ماما یا خاله و باقی به قرابت به عمو و عمه داده می‌شود اعم از این که ماما یا خاله ابوینی یا پدری یا مادری باشند.
- (۱۰) هرگاه وارث متوفی، ماما و خاله پدری یا ماما و خاله ابوینی یا ماما و خاله مادری و یک عمو و یک عمه باشند، یک سوم به ماما و خاله مساویانه داده شده و باقی به قرابت به عمو یا عمه، اعم از اینکه ابوینی یا پدری یا مادری باشند، داده می‌شود.
- (۱۱) هرگاه وارث متوفی، اعمام و ماماها یا ابوین یا اعمام و ماماها یا ابوین متوفی یا اولاد آنها باشد، یک سوم ترکه به اعمام و احوال مادر یا ابوین مادر یا اولاد آنها به فرض می‌رسد و باقی به اعمام و احوال پدر یا ابوین پدری متوفی یا اولاد آنها به قرابت می‌رسد.
- (۱۲) از مجموع سهم اعمام و احوال مادر یا ابوین مادر متوفی یا اولاد آنها، یک سوم به احوال یا اولاد آنها و باقی به اعمام یا اولاد آنها می‌رسد.
- (۱۳) از مجموع سهم اعمام، یک ششم به اعمام مادری، در صورت انفراد و یک سوم در صورت تعدد به تساوی ذکور با اناث و باقی سهم اعمام ابوینی یا پدری به تساوی ذکور با اناث داده می‌شود.

(۱۴) از مجموع سهم اعمام و احوال پدری و ابویین پدر متوفی و اولاد آنها، یک سوم، سهم احوال و اولاد آنها است.

(۱۵) از مجموع سهم احوال پدر و ابویین پدر متوفی، یک ششم، در صورت انفراد و یک سوم در صورت اجتماع طور مساویانه به احوال مادری و باقی طور مساویانه به احوال ابویین داده می‌شود.

وارثان سببی

ماده ۲۱۱: (۱) زوجین، مطابق احکام این قانون به مقتضای سبب با تمامی طبقات و درجات هر طبقه از یکدیگر در عقد نکاح دایم، ارث می‌برند.

(۲) هر یک از زوجین در ایام عده طلاق رجعی از یکدیگر ارث می‌برند.

(۳) هرگاه عقد نکاح دایم در حال مرضی زوج انشا شود و همان مرض عامل مرگ او گردد و یا زوجه در همان زمان فوت نماید و دخول صورت نگرفته باشد، میان آنها توارث موجود نمی‌گردد و زن، مهر هم ندارد. و اگر دخول صورت گرفته باشد، زن از شوهر متوفای خود ارث می‌برد و مستحق مهر نیز می‌باشد.

(۴) هرگاه زوج مریض، زوجه خود را طلاق دهد و خود بر اثر دوام همان مرض فوت نماید، در صورتی که مرگ زوج قبل از انقضای یکسال از تاریخ طلاق باشد و زوجه ازدواج مجدد نکرده باشد، زوجه از او ارث می‌برد، چه طلاق رجعی باشد یا باین. در صورتی که مرگ زوج یک دقیقه بعد از اتمام یک سال باشد، زوجه ارث نمی‌برد. ولی اگر طلاق به تقاضای زن صورت گرفته و خلع و یا مبارات بوده و یا زوجه به عقد نکاح دیگری در آید، در مقدار میراث بین زوجه و ورثه مصالحه صورت می‌گیرد.

(۵) هرگاه زوج مریض، زوجه خود را طلاق دهد و زوجه در عده رجعیه فوت نماید، زوجه از زوجه ارث می‌برد و در غیر عده رجعیه از زوجه ارث نمی‌برد.

(۶) زوج از زوجه بی‌فرزند، نصف ترکه او را به ارث می‌برد و زوجه از زوج بی‌فرزند چهار یک ترکه او را به ارث می‌برد، ولی اگر هیچ وارثی به جز امام وجود نداشته باشد، زوج نصف ترکه را به فرض و نصف دیگر را به رد، به ارث می‌برد و زوجه ربع ترکه منقول را از زوج به ارث می‌برد و بقیه به امام می‌رسد که در زمان ما به اجازه مجتهد جامع الشرایط به مصرف می‌رسد.

(۷) زوج از تمام ترکه منقول و غیرمنقول زوجه ارث می‌برد، ولی زوجه از ترکه منقول زوج ارث می‌برد و از زمین عیناً و قیمتاً ارث نمی‌برد، چه زمین خالص یا مشغول به ساختمان درختها یا زراعت باشد. ولی از خود ساختمان‌ها و درخت‌ها و اشیای ثابتة ارث می‌برد و ورثه زوج می‌توانند قیمت سهم زوجه را به او بدهند.

(۸) زوجه از عین آب‌های چاه‌ها و کاریزها ارث می‌برد.

موانع ارث

ماده ۲۱۲: مانع ارث وجود وصفی در وارث است که به موجب آن او از ارث محروم می‌گردد، با وجود اینکه اسباب ارث (نسب یا سبب) در او موجود باشد.

آثار قتل در ارث

ماده ۲۱۳: (۱) قتل مانع ارث قاتل از مقتول می‌شود، مشروط بر این که:

۱: قتل عمدی باشد، حتی اگر به دیوانه و طفل غیر ممیز امر کند که او را به قتل برساند، ولی اگر به شخص عاقل مختار امر کند، آمر، قاتل محسوب نمی‌شود.

در قتل خطا، قاتل، از غیر دیه ارث می‌برد، ولی در مورد بین ورثه و قاتل مصالحه شود.

۲: قاتل صغیر، غیر ممیز یا مجنون نباشد.

۳: قتل به حکم شرع یا برای دفاع از جان و مال و ناموس و آبروی قاتل، صورت نگرفته باشد.

(۲) قاتل، حاجب ارث واقع نمی‌شود، مثلاً اگر کسی پدرش را بکشد و ورثه‌ای دیگر نباشد، پسر قاتل از جدش میراث می‌برد.

(۳) هرگاه مادر، جنین خود را ساقط کند، باید دیه آنرا طبق حکم شرعی به ورثه جنین پردازد و خود در آن حقی ندارد، چنانچه پدر، او را اسقاط کند، دیه او به مادر می‌رسد.

(۴) قتل بالمباشر یا بالتسیب اعم از انفرادی یا جمعی مانع ارث است.

آثار کفر در ارث

ماده ۲۱۴: (۱) مسلمان از کافر ارث می‌برد و با وجود وارث مسلمان، کافر از کافر ارث نمی‌برد، ولی اگر وارث مسلمان وجود نداشته باشد، کافر از کافر ارث می‌برد و اولاد نابالغ کافر در حکم کافر و اطفال مسلمان در حکم مسلمان هستند.

(۲) اقارب غیرمسلمان هرچند که مرتد فطری یا ملی باشند، از مسلمان ارث نمی‌برند، مگر اینکه به طور قطع قبل از تقسیم ترکه مسلمان شوند، و چنانچه در اثنای تقسیم و بعد از آن، مسلمان شوند، ارث نمی‌برند، اگر وارث یک نفر کافر باشد، او ارث نمی‌برد هرچند که بعد از فوت مورث مسلمان شود، ولی زوجه که در صورت عدم موجودیت ورثه به جز از امام، اگر مسلمان شود، چهار یکه ترکه را ارث می‌برد.

(۳) زنا زاده و پدر زناکار و اقارب او از همدیگر ارث نمی‌برند و زنا زاده و زوجه و اولاد او از همدیگر ارث می‌برند .

(۴) لعانی که منجر به نفی نسب مطابق احکام این قانون گردد، مانع توارث میان فرزند و پدر و اقارب پدری او می‌شود. ولی اگر پدر بعد از لعان، به فرزندی او اعتراف کرده باشد، پسر از پدر ارث می‌برد و بین مادر و پسر مذکور و همچنین بین پسر و اقارب مادر، توارث برقرار است.

(۵) میان ولد متولد از شبهه و مادون زنا و والدین آنها توارث جاری بوده، مگر اینکه والدین محرم باشند.

(۶) میان ولد حاصل از تلقیح مصنوعی و صاحبان نطفه، توارث جاری است.

ارث به اساس قاعدهٔ للذکر مثل حظ الانثیین

ماده ۲۱۵: وارثان ذیل به قاعده للذکر مثل حظ الانثیین مستحق ارث می‌باشند:

۱: طبقه اول، اولاد متوفی و اولاد آنها هر چه پایین برود.

۲: پدر و مادر در حال منحصر بودن، که پدر متوفی دو ثلث و مادر در صورت عدم حاجب، یک ثلث می‌برد.

۳: طبقه دوم، اجداد پدری و برادران و خواهران ابوی و پدری و اولاد آنها هر چه پایین بروند.

تساوی ارث

ماده ۲۱۶: وارثان ذیل به تساوی ذکور با اناث ارث می‌برند:

۱: پدر و مادر متوفی، در صورت وجود اولاد متوفی که هر کدام سدس می‌برند.

۲: طبقه دوم، اجداد و برادران و خواهران مادری و اولاد آنها هر چه پایین بروند.

۳: طبقه سوم، اعمام مادری و احوال مطلقا و اولاد آنها هر چه پایین بروند.

رد ترکهٔ زاید

ماده ۲۱۷: در مواردی که ترکه از مجموع فرض‌ها زاید باشد، قسمت زیادی به تناسب سهام فرض آنها، به صاحبان فرض رد می‌گردد، مگر زوجه مطلقا و زوج در حال وجود وارث نسبی و مادر در صورتی که حاجب داشته باشد.

توارث قایم مقام

ماده ۲۱۸: وارثانی که به قایم مقامی درجه مقدم از خود ارث می‌برند، باید واجد شرایط ذیل باشند:

۱: وارث قایم مقام باید اقرب به متوفی باشد به این ترتیب که نزدیکترین نسل به نسل بی‌واسطه به متوفی باشد.

۲: قایم مقام از ارث محروم نباشد.

۳: شخصی از صنف نسلی که بی واسطه به متوفی می‌رسد، زنده نباشد.

۴: نسلی که به قایم مقامی او ارث برده می‌شود، از ارث محروم نباشد. لکن اگر فرزند متوفی کافر باشد، پسر مسلمان او از جد خود ارث می‌برد.

۵: نسلی که به قایم مقامی او ارث برده می‌شود قبل از مورث فوت نکرده باشد.

دیهٔ میّت

ماده ۲۱۹: (۱) دیه میّت به هر علتی که باشد مانند ترکه میّت است که بعد از ادای دین و وصیت به ورثه می‌رسد، ولی اقارب مادری مانند برادران و خواهران و خاله‌ها و ماماها و اجداد مادری میّت از آن ارث نمی‌برند.

(۲) هرگاه مقتول به عمد، جز امام، وارثی نداشته باشد، نایب امام حق مطالبه قصاص یا گرفتن دیه را به شرط رضای قاتل دارد ولی اگر قاتل به دادن دیه راضی نشود، نایب امام صرف حق قصاص را دارد.

(۳۹) هرگاه جنایتی بعد از فوت بر میّت صورت گیرد، دیه آن جنایت به ورثه نمی‌رسد، بلکه به دین میّت و گرنه در امور خیریه به نام میّت مصرف می‌شود.

اموال اختصاصی به پسر بزرگتر

ماده ۲۲۰: لباس‌های میّت و انگشتر و قرآن و شمشیر میت به پسر بزرگش می‌رسد و سایر ورثه در آنها حقی ندارند، مگر اینکه دین میّت به مقدار تمام ترکه باشد و یا میّت به عین اموال مذکور وصیت کرده باشد، اگر میّت به ثلث ترکه وصیت کرده باشد، ثلث مذکور از همه ترکه به شمول حبوه (اموال اختصاصی به پسر بزرگتر) بیرون می‌شود. اگر به جای شمشیر یک یا دو تفنگ بود، باید بین پسر بزرگتر و سایر ورثه مصالحه شود. اگر پسر بزرگتر دو تن بودند، در حبوه مشترک می‌شوند، بزرگتری پسر به پیشتر منعقد شدن نطفه او نبوده بلکه به پیشتر تولد شدن وی مربوط می‌باشد.

فصل سوم: وقف و انتفاع منافع

تعریف وقف

ماده ۲۲۱: وقف تحبیس عین مال و تسبیل منافع آن بوده و دارای شخصیت حکمی می‌باشد.

ارکان وقف

ماده ۲۲۲: ارکان وقف عبارتند از:

- ۱: واقف: شخصی است که مال خود را وقف می کند.
- ۲: موقوف علیه: شخصی است که استیفای منافع موقوفه از طرف واقف به او واگذار شده است.
- ۳: عین موقوفه: مالی است که موضوع وقف قرار می گیرد.
- ۴: جهت وقف (شخصیت حکمی وقف).

اقسام وقف به اعتبار موقوف علیهم

ماده ۲۲۳: وقف به اعتبار موقوف علیهم و جهت آن بر دو قسم ذیل می باشد:

- ۱: وقف عام: مالی که برای امور خیریه جهت منافع عامه وقف شده باشد، مانند مدرسه یا برای اشخاص غیر محصور مثل تحصیلین.
- ۲: وقف خاص: مالی که برای امور خیریه در جهات مخصوص یا اشخاص محصور وقف شده باشد (مانند اولاد).

شرایط وقف

- ماده ۲۲۴: (۱) وقف به ایجاب منجز واقف، به لفظ یا عملی که دلالت بر وقف نماید و قبض طبقه اول موقوف علیهم یا ولی آنها قبل از فوت یا رجوع مالک محقق می گردد. ولی اگر وقف معلق بر چیزی حتی معلوم الحصول گردد، باطل است، مگر اینکه صحت وقف بر آن معلق باشد.
- (۲) قبول وقف عام از مرجع تقلید اهل تشیع افغانستان و یا نماینده مرجع تقلید یا متولی موقوفه و در وقف خاص از طرف موقوف علیهم انجام می گیرد. همچنان در صحت وقف بر مقاصد عامه مجرد استفاده برای قبض کفایت می کند، مانند اداء نماز در مسجد و دفن در مقبره .
- (۳) عدم قبول یا رد وقف از طرف نسل متقدم، موجب محرومیت نسل متأخر از قبول آن نمی گردد.
- (۴) واقف باید مالک مال مورد وقف بوده و اهلیت تصرف در اموال و حقوق مالی داشته باشد. ولی هرگاه پسری ده ساله کامل وصیت به وقف مال نماید، وصیت او صحیح می باشد .
- (۵) موقوف علیهم باید معین و در وقف خاص، حین انتفاع موجود باشند. ولی معدوم به تبع موجود از این حکم مستثنی است، مانند اینکه بگوید این زمین را به اولاد و بعد از آنها به اولاد آنها وقف کردم.
- (۶) وقف بر حمل غیر متولد و مجهول به نحوی که منصرف به کلی مجهول باشد، باطل است.

شرایط مال مورد وقف

ماده ۲۲۵: (۱) مال مورد وقف دارای شرایط ذیل می‌باشد:

- ۱: عین باشد: بنا براین وقف دین و وقف کلی و مبهم و وقف منفعت باطل است.
 - ۲: انتفاع از وقف با بقای عین آن ممکن و حلال باشد.
 - ۳: در ملک واقف باشد.
 - ۴: قبض و اقباض آن هر چند در آینده ممکن باشد.
 - ۵: موقوفه مالیت مشروع و قانونی داشته باشد.
- (۲) هر چیزی که آنرا عرف و عادت جزء یا تابع موقوفه محسوب می‌نماید، در موقوفه داخل می‌باشد.
- (۳) جهت و هدفی که به منظور رسیدن به آن، مالی وقف می‌شود، مشروع باشد.
- (۴) واقف می‌تواند شرط کند که موقوفه، عندالحاجه به ملک واقف باز گردد. شرطی که با مقتضای عقد وقف منافات داشته یا غیر مشروع باشد، مبطل وقف است.

اداره وقف

ماده ۲۲۶: (۱) وقف دارای شخصیت حکمی بوده و متولی نماینده قانونی آن می‌باشد.

- (۲) واقف می‌تواند خود یا شخص یا اشخاص دیگری را مستقلاً و یا مشترکاً متولی وقف یا ناظر اطلاعی یا استصوابی تعیین نماید.
- (۳) متولی وقف دارای اهلیت تصرف در اموال و حقوق مالی بوده و می‌تواند بعد از قبول سمت از تولیت امتناع ورزد.
- (۴) هرگاه واقف در وقف خاص که به نحو تملیک بوده، متولی تعیین نکرده باشد، موقوف علیهم سمت متولی را دارا می‌شوند، ولی اگر در اداره آن اختلاف نمایند، نماینده مرجع تقلید شیعه، یکی از موقوف علیهم یا شخص ثالثی را به عنوان متولی نصب می‌کند.
- (۵) هرگاه واقف در وقف عام و یا در وقف خاص به نحو صرف، نه تملیک، متولی تعیین نکرده باشد، مرجع تقلید اهل تشیع یا نایب مأذون او، برای آن متولی نصب می‌نماید.
- (۶) واقف یا مرجع تقلید اهل تشیع نمی‌تواند متولی وقف را بعد از انتصاب و قبول او عزل نماید، مگر به موجب مفاد و شرایط مندرج در وقف نامه.
- (۷) ناظر و متولی وقف در حکم امین بوده، جز با تعدی و تفریط، ضامن چیزی نمی‌باشند. ولی اگر عمل، عرفاً اجرت داشته باشد، می‌تواند اجرت المثل را با تأیید محکمه از حاصلات موقوفه بردارد، مگر اینکه از قراین فهمیده شود، واقف قصد مجانی بودن تولیت را داشته است.

(۸) متولی نمی‌تواند، تولیت وقف را در حیات خود یا بعد از فوت به دیگری واگذار نماید مگر اینکه چنین اذنی از طرف واقف داشته باشد.

(۹) هرگاه در ضمن عقد وقف، مباشرت متولی شرط نشده باشد، وی می‌تواند برای اداره وقف و کیل تعیین نماید.

(۱۰) وقف مجهول المصرف بر مصرف متعارف موقوفات حتی الامکان در موارد مشابه نظر واقف یا مطابق به نظر مرجع تقلید اهل تشیع مصرف می‌گردد.

(۱۱) عواید زاید بر مصرف متعارف موقوفات، حتی الامکان در موارد مشابه، به نظر واقف یا مطابق به نظر مرجع تقلید اهل تشیع مصرف می‌گردد.

وظایف متولی وقف

ماده ۲۲۷: وظایف متولی وقف عبارتند از:

۱: ثبت موقوفه در مراکز ثبت دولتی در اسرع وقت.

۲: حفظ و تسهیل انتفاع از موقوفه.

۳: پرداخت مالیات و سایر عوارض دولتی و حق النظاره در صورت استحقاق.

۴: اقامه دعوی علیه اشخاصی که تصرف غیر قانونی یا استفاده سوء از وقف نموده‌اند.

۵: نگهداری عین موقوفه از ضیاع، فرسودگی، خرابی، ترمیم و تحکیم آن در موقع لازم.

۶: مصرف منافع وقف، طبق وقف نامه.

حق التولیه و حق النظاره

ماده ۲۲۸: (۱) حق التولیه و حق النظاره و سایر مصارف لازمه وقف از اصل عایدات وقف مقدم بر حق موقوف علیهم می‌باشد، مگر اینکه واقف طوری دیگری پیش‌بینی کرده باشد. ولی هرگاه موقوفه در معرض خرابی باشد که برای نسلهای آینده باقی نخواهد ماند، در این صورت اصلاح آن واجب می‌باشد، هرچند نسل حاضر از منافع آن محروم گردد.

(۲) هرگاه موقوفه به علت خرابی یا سایر اسباب فاقد منافع برای جهت وقف شود، متولی می‌تواند آن را اجاره داده و اجرت را بر جهت مقصود مصرف کند. ولی اگر اجاره ممکن نباشد، می‌تواند بعضی از موقوفه را بفروشد و صرف بر حصه باقیمانده کند تا قابل انتفاع گردد، در غیر آن می‌تواند آن را به عین دیگری که انتفاع به

آن ممکن باشد، تبدیل نماید. ولی هرگاه ممکن نباشد، می‌تواند آن را بفروشد و ثمن آنرا بر جهت موقوف مقصود موقوف علیها صرف نماید.

(۳) حق التولیه و حق النظاره، مطابق اندازه تعیین شده در وقف نامه می‌باشد و در صورت عدم تعیین، متولی، مستحق اجرت المثل عمل خود می‌باشد.

عزل ناظر و متولی

ماده ۲۲۹: (۱) ناظر و متولی در موارد ذیل عزل می‌شوند:

۱: فقدان وصف که در هر یک شرط شده باشد.

۲: اثبات خیانت.

۳: ناتوانی در اداره وقف.

۴: استعفاء.

۵: اثبات تعدی یا تفریط یا مسامحه در انجام وظایف.

(۲) هرگاه در حالات مندرج اجزاء دوم، سوم و پنجم مندرج فقره (۱) این ماده، شخص دیگر از طرف مجتهد اهل تشیع به ضمیمه آنها تعیین و مشکل رفع گردد، در این صورت متولی و ناظر که از جانب واقف نصب شده، عزل نمی‌گردند.

(۳) هرگاه مسجد خراب شود، عرصه آن از مسجد بودن خارج نگردیده و تا ابد مسجد باقی خواهد ماند، ولی اگر انتفاع از موقوفه غیر مسجد به خاطر نابود شدن موقوف علیهم ناممکن شود، وقف باطل و به ملکیت مالک یا ورثه او منتقل می‌شود.

خاتمه وقف

ماده ۲۳۰: وقف با از بین رفتن شخصیت حکمی آن یا اموالی که وقف شده است، خاتمه می‌یابد.

استیفاء منافع

ماده ۲۳۱: (۱) حق انتفاع، عقدی است که به موجب آن مالک دارای اهلیت تصرف، انتفاع مالی را به شخص دیگری واگذار نماید.

(۲) حق انتفاع با ایجاب مالک به لفظ یا عمل دال بر آن و قبول و قبض منتفع یا ولی او ایجاد می‌شود.

(۳) حق انتفاع به موجب حبس، قرار ذیل می‌باشد:

- ۱: حق انتفاع عمری: انتفاع مال به مدت عمر مالک، و یا عمر منتفع و یا عمر شخص ثالث.
- ۲: حق انتفاع رقبی: انتفاع مال به مدت معین، مانند ده سال یا کم و یا بیشتر.
- ۳: حق انتفاع سکنی: انتفاع به خصوص سکونت به نحو عمری یا رقبی.

(۴) هرگاه حق انتفاع به مدت عمر منتفع یا شخص ثالث باشد، با فوت مالک یا رجوع او زایل نمی‌گردد، ولی اگر به مدت عمر مالک یا شخص ثالث باشد و منتفع فوت نماید، در این صورت حق انتفاع تا فوت مالک یا شخص ثالث به ورثه منتفع انتقال می‌یابد.

(۵) نحوه انتفاع از مال، مطابق به نظر مالک می‌باشد، در صورتی که منتفع در انتفاع آن مخالف نظر مالک عمل نموده یا در آن تعدی یا تفریط نماید، مسئول جبران خساره وارده می‌باشد.

(۶) مصارف حفظ و تسهیل انتفاع از مال بر عهده مالک می‌باشد، ولی مصارف عرفی بر ذمه منتفع می‌باشد، مگر اینکه مالک آنرا متقبل نموده باشد.

(۷) مالک می‌تواند، مال و ملک خود را بر جهتی که وقف بر آن جایز است، حبس کند، در این صورت محبوس در ملک مالک باقی می‌ماند، ولی هرگاه حابس در حبس مال، قصد قربت نموده و حبس او دائم باشد، نمی‌تواند که حبس را فسخ کند. ولی اگر مقید به مدت معینی بوده، نمی‌تواند قبل از آن مدت رجوع نماید. مثلاً اگر بگوید موتر من برای ده سال در خدمت ایتم یا اهل علم باشد، قربۀ الی الله، باید به آن ملتزم گردد و اگر حابس قبل از ده سال فوت نماید، مال مذکور بعد از ده سال به ورثه او منتقل می‌گردد. ولی اگر بی مدت باشد، حابس می‌تواند هر وقت بخواهد حبس را فسخ نماید و این حکم در عمری، رقبی و سکنی نیز جاری می‌گردد، و همچنان بدون قصد قربت نیز لازم می‌گردد که در این صورت مالک تا موعد معین به مال خود رجوع کرده نمی‌تواند.

فصل چهارم: هبه

تعریف و ارکان هبه

ماده ۲۳۲: (۱) هبه عقدی است که به موجب آن، شخصی، مالی را تبرعاً به دیگری تملیک نماید.

(۲) ارکان عقد هبه عبارت است از:

- ۱: واهب: شخصی است که مال خود را به دیگری تملیک می‌نماید.
- ۲: موهوب له: شخصی است که مال به او تملیک می‌گردد.

۳: عین موهوبه: مالی است که موضوع هبه قرار می‌گیرد.

شرایط صحت هبه

ماده ۲۳۳: (۱) عقد هبه به ایجاب لفظی یا عملی واهب و قبول لفظی یا عملی و قبض موهوب له یا ولی او منعقد می‌گردد. هرگاه ولی، خود واهب بوده یا مال نزد موهوب له باشد، در این صورت قبض خود بخود حاصل شده است.

(۲) عقد هبه باید منجز باشد، تعلیق آن مبطل عقد هبه است، مگر اینکه تعلیق به شرایط صحت آن مربوط باشد.

(۳) واهب می‌تواند در عقد هبه شرط بگذارد که موهوب له متقابلاً به او مالی بدهد یا ابراء نماید و یا عمل مشروعی را تبرعاً انجام دهد و یا چیزی را بفروشد.

(۴) واهب می‌تواند بعد از ایجاب و قبول، تسلیم عین موهوبه را به تأخیر اندازد و اذن واهب در قبض موهوب له شرط است و موهوب له نمی‌تواند به مجرد عقد هبه، بدون اذن جدید واهب، موهوب به را قبض نماید.

(۵) واهب باید مالک عین موهوبه بوده و اهلیت تصرف در اموال و حقوق مالی را داشته باشد.

(۶) قبول در عقد هبه می‌تواند تا قبل از مرگ واهب یا انصراف او انشاء گردد.

(۷) فوت، انصراف و حجر واهب بعد از ایجاب و فوت موهوب له قبل از انشاء قبول، موجب ابطال عقد هبه است و فوت هر کدام قبل از قبض موجب بطلان عقد هبه می‌گردد.

شرایط عین موهوبه

ماده ۲۳۴: (۱) عین موهوبه باید حین عقد هبه، شرایط ذیل را دارا باشد:

۱: موجود باشد یا استعداد وجود را داشته باشد.

۲: مالیت داشته باشد.

۳: قابل تملک باشد. هبه شراب و خنزیر برای مسلمان باطل است، هرچند واهب کافر باشد.

(۲) هرگاه سهمی مشاع هبه گردد، برای قبض آن اجازه شرکاء لازم است.

رجوع از هبه

ماده ۲۳۵: (۱) واهب می‌تواند تا زمانی که عین موهوبه موجود باشد، از عقد هبه رجوع کند.

- (۲) نماء منفصل عین موهوبه اگر بعد از قبض پیدا شود، بعد از رجوع واهب، متعلق به موهوب له است. ولی نماء متصل که قابل جدا شدن نباشد مانند چاقی و طول قد، متعلق به واهب می‌باشد و نماء منفصلی که پس از هبه (بخشش) و قبل از قبض موهوب له به وجود می‌آید، از واهب می‌باشد.
- (۳) حمل حیوان در حکم نماء منفصل است. اگر موهوبه معیوب شود، واهب حق جبران خساره را بعد از رجوع ندارد.
- (۴) هرگاه عمل موهوب له در عین موهوبه، موجب ازدیاد قیمت آن گردد، بعد از رجوع واهب، به مقدار قیمت که به سبب عمل او زیاد شده، مستحق می‌باشد.
- (۵) طلبکار که دین خود را به مدیون هبه کرده است، نمی‌تواند از آن رجوع نماید.
- (۶) شخصی که مالی را به عنوان صدقه (مال به قصد قربت به خدا) نذر، خمس، زکات، کفاره و سایر جهات دینی می‌دهد، نمی‌تواند به آن رجوع کند.
- (۷) هرگاه موهوب له والدین واهب یا اولاد و همینطور اولاد اولاد او هرچه پایین رود و یا ذوی الارحام (خویشاوندان) باشند و یا یکی از زوجین بوده، واهب حق رجوع را ندارد.
- (۸) هبه با شرط عوض، بعد از ادای عوض، قابل رجوع نیست.
- (۹) هرگاه عین موهوبه از ملکیت موهوب له خارج، یا تلف گردد و یا تغییر اساسی در آن ایجاد شود، مانند این که پارچه تبدیل به لباس گردد، حق رجوع ساقط می‌گردد. بعد از موت واهب یا بعد از قبض هبه، حق رجوع به آن ساقط است.
- تاریخ انفاذ
- ماده ۲۳۶: این قانون از تاریخ توشیح نافذ و در جریده رسمی نشر گردد.